



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



سال ۹۱

دروس خارج فقه

حضرت آیت الله محمد مجتهدی

((به همراه صوت دروسی))

WWW.GHBOOK.IR

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آرشیو دروس خارج فقه آیت الله محمد یزدی ۹۱

نویسنده:

محمد یزدی

ناشر چاپی:

سایت مدرسه فقاہت

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	آرشیو دروس خارج فقه آیت الله محمد یزدی ۹۱
۷	مشخصات کتاب
۷	حدود؛ حد زنا؛ رجم کتاب القضاء
۱۲	حدود؛ حد زنا؛ رجم کتاب القضاء
۱۸	حدود؛ حد زنا؛ رجم کتاب القضاء
۲۳	حدود؛ حد زنا کتاب القضاء
۳۱	حدود؛ حد زنا؛ کیفیت وقوع حد کتاب القضاء
۴۰	حدود؛ حد زنا؛ عدم اجرای حد در أرض عدو و حرم کتاب القضاء
۴۴	حدود؛ حد زنا؛ لواحق؛ مسأله ۱ کتاب القضاء
۵۰	حد زنا؛ لواحق؛ مسأله ۱ کتاب القضاء
۵۶	حدود؛ حد زنا؛ لواحق؛ مسأله ۲ کتاب القضاء
۶۱	حدود؛ حد زنا؛ لواحق؛ مسأله ۳ و ۴ کتاب القضاء
۷۰	حدود؛ حد زنا؛ لواحق؛ مسأله ۴ کتاب القضاء
۷۵	حدود؛ لواط؛ حکم لواط؛ روایات کتاب القضاء
۸۱	حدود؛ لواط؛ حکم لواط؛ جمع بین روایات کتاب القضاء
۸۶	حدود؛ لواط؛ حکم لواط؛ جمع بین روایات؛ حکم صور مختلف لواط کتاب القضاء
۹۲	حدود؛ لواط؛ حکم لواط؛ حکم صور مختلف لواط کتاب القضاء
۹۸	حدود؛ لواط؛ حکم لواط؛ لواط مجنون و نابالغ با انسان بالغ کتاب القضاء
۱۰۵	حدود؛ لواط؛ حکم لواط؛ لواط ذمی کتاب القضاء
۱۱۱	حدود؛ لواط؛ حکم لواط؛ لواط ما دون ایقاب کتاب القضاء
۱۱۸	حدود؛ لواط؛ حکم لواط؛ المجتمعان تحت إزار واحد کتاب القضاء
۱۲۵	حدود؛ لواط؛ حکم لواط؛ تقبیل غلام؛ سحق کتاب القضاء
۱۳۱	حدود؛ سحق؛ موضوع و حکم سحق کتاب القضاء

- حدود؛ سحقی؛ ملحقات؛ مسأله ۱؛ عدم قبول کفالت و شفاعت در حدّ کتاب القضاء ۱۳۸
- حدود؛ سحقی؛ ملحقات؛ مسأله ۱؛ عدم قبول کفالت و شفاعت در حدّ کتاب القضاء ۱۴۶
- حدود؛ سحقی؛ ملحقات؛ مسأله ۲؛ حامله شدن بکر از طریق مساحقه کتاب القضاء ۱۵۰
- حدود؛ قذف؛ موضوع قذف؛ فروع کتاب القضاء ۱۵۴
- حدود؛ قذف؛ فروع کتاب القضاء ۱۵۹
- حدود؛ قذف؛ فروع کتاب القضاء ۱۶۴
- حدود؛ قذف؛ فروع کتاب القضاء ۱۶۹
- حدود؛ قذف؛ امر ثانی؛ قاذف کتاب القضاء ۱۷۵
- حدود؛ قذف؛ امر ثانی؛ قاذف؛ شرایط قاذف کتاب القضاء ۱۸۱
- حدود؛ قذف؛ امر ثانی؛ قاذف؛ شرایط قاذف کتاب القضاء ۱۸۵
- حدود؛ قذف؛ امر ثالث؛ مقذوف؛ شرایط مقذوف کتاب القضاء ۱۸۹
- حدود؛ قذف؛ امر ثالث؛ مقذوف؛ شرایط مقذوف کتاب القضاء ۲۰۱
- حدود؛ قذف؛ امر ثالث؛ مقذوف؛ شرایط مقذوف کتاب القضاء ۲۰۵
- حدود؛ قذف؛ امر رابع؛ احکام؛ مسأله ۱ کتاب القضاء ۲۱۰
- حدود؛ قذف؛ امر رابع؛ احکام؛ مسأله ۱ کتاب القضاء ۲۱۴
- حدود؛ قذف؛ امر رابع؛ احکام؛ مسأله ۱ و ۲ کتاب القضاء ۲۱۸
- حدود؛ قذف؛ امر رابع؛ احکام؛ مسأله ۳ کتاب القضاء ۲۲۴
- حدود؛ قذف؛ امر رابع؛ احکام؛ مسأله ۳ و ۴ کتاب القضاء ۲۲۸
- درباره مرکز ۲۳۶

سرشناسه: یزدی، محمد، ۱۳۱۰

عنوان و نام پدیدآور: آرشیو دروس خارج فقه آیت الله محمد یزدی ۹۱ / محمد یزدی.

به همراه صوت دروس

منبع الکترونیکی: سایت مدرسه فقاقت

مشخصات نشر دیجیتالی: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع: خارج فقه

حدود؛ حد زنا؛ رجم کتاب القضاء

Your browser does not support the audio tag

موضوع: حدود؛ حد زنا؛ رجم

مأخذ: (شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام محقق حلی، نجم الدین، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۴۱ و ۱۴۲) «النظر الثانی فی الحد و فیہ مقامان: الأول فی أقسامه، و هو قتل أو رجم أو جلد و جز و تغریب ...

و أما الرجم فيجب على المحصن إذا زنى ببالغه عاقله ف إن كان شيخا أو شيخه جلد ثم رجم و إن كان شابا (ففيه روايتان: إحداهما يرمم لا غير و الأخرى يجمع له بين الحدین) و هو أشبه.»

در اصل حکم که رجم برای زنا کار محصن است بحثی نیست؛ در این که اگر زانی و زانیه پیر باشند اول شلاق می خورند و بعد رجم می شوند هم اختلافی نیست؛ و اگر زانی و زانیه جوان باشند؛ دو قول در مورد آن ها وجود دارد یکی این که فقط رجم شوند و دیگر این که جمع بین جلد و رجم شود.

نظر اکثر فقها در مورد جوان زناکار محصن جمع بین جلد و رجم است؛ مرحوم شیخ مفید و شیخ طوسی و سید مرتضی و ابن ادریس و بسیاری از کسانی که از آن ها تبعیت کرده اند قائل به جمع هستند ظاهرا مرحوم صاحب جواهر نیز قائل به جمع بین حکمین در مورد جوان زناکار هستند.

از متقدمین مرحوم شیخ طوسی در کتاب نهاییه اشان قائل به رجم تنها برای جوان زناکار محصن شده اند و نقل شده که در

کتاب تبیانشان از این نظر برگشته اند و قائل به جمع بین جلد و رجم شده اند همچنین مرحوم شیخ طوسی در کتاب خلافشان قائل به جمع حکم جلد و رجم در مورد جوان زناکار محصن شده اند.

ص: ۱

از متأخرین مرحوم حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه در کتاب تحریرشان قائل به رجم فقط برای جوان زناکار محصن شده اند و شارح تحریر مرحوم حضرت آیت الله فاضل لنکرانی نیز همین نظر را انتخاب می کنند.

عمده دلیل قائلین به جمع بین جلد و رجم برای جوان محصن زناکار جمع بین دلیلین است؛ آیه ی شریفه قرآن که دال بر جلد است «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ...» (۱) و رجم هم به دلیل روایات باب.

آیه شریفه اطلاق دارد و شامل پیر و جوان می شود؛ روایات رجم هم اطلاق دارد و می گوید مرد زن دار و زن شوهر دار اگر زنا کنند رجم می شوند؛ اطلاق این روایات شامل پیر و جوان محصن زناکار می شود.

ظاهر عبارت مرحوم شیخ طوسی در کتاب خلافشان برای جمع بین جلد و رجم در مورد جوان محصن زناکار همین اطلاق آیه ی جلد و اطلاق روایات باب رجم است.

روایات دال بر جلد و رجم زناکار محصن:

«التهدیب ۱۰-۴-۱۳، و الاستبصار ۴-۲۰۱-۷۵۳» وَ عَنْهُ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْمُحْصَنِ وَالْمُحْصَنَةِ جَلْدٌ مِائَةً ثُمَّ الرَّجْمُ. (۲)

این روایت صحیح است و دال بر این که محصن زناکار جلد و رجم می شود و اطلاق آن شامل هم پیر و هم جوان می شود.

ص: ۲

۱- (۱) سوره ی نور آیه ۲

۲- (۲) وسائل الشیعه جلد صفحه ۶۳ و ۶۴ باب ۱ از ابواب حد زنا حدیث ۸

«التهذيب ١٠-٥-١٦، و الاستبصار ٤-٢٠١-٧٥٦» وَ يَاسِنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَائِبٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْمُحْصَنِ وَ الْمُحْصَنَةِ جُلْدُ مِائَةٍ ثُمَّ الرَّجْمُ. (١)

این روایت صحیح‌ه ی زراره هم دال بر جمع بین جلد و رجم است.

«التهذيب ١٠-٥-١٥، و الاستبصار ٤-٢٠١-٧٥٥. و یاتی فی الباب ٣٧ هنا» وَ يَاسِنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْعَبَّاسِ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ حُمْرَانَ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: فَضَى عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي امْرَأَةٍ زَنَتْ فَحَبِلَتْ - فَقَتَلْتُ وَلَدَهَا سِرًّا فَأَمَرَ بِهَا فَجَلَدَهَا مِائَةً جُلْدَهُ - ثُمَّ رُجِمَتْ وَ كَانَتْ «فی نسخه- و كان (هامش المخطوط)، و كذلك المصدر» أَوَّلَ مَنْ رَجِمَهَا. (٢)

مراد از عباسی که در سند روایت آمده ظاهراً عباسی که مذمت شده، نیست و الا شخصیت موثقی مثل احمد بن محمد از او روایت نقل نمی کرد.

از حکمی که حضرت علی علیه السلام در مورد این زن زناکار کردند معلوم می شود زن شوهردار بوده و زنا کرده است و لو محصنه بودن زن در متن روایت ذکر نشده است. لکن چون روایت نقل عمل و قضاوت علی علیه السلام است و قول نیست نمی شود به اطلاق آن تمسک کرد و به همان مورد عمل بسنده می شود.

ص: ٣

١- (٣) وسائل الشیعه جلد صفحه ٦٥ باب ١ از ابواب حد زنا حدیث ١٤

٢- (٤) وسائل الشیعه جلد صفحه ٦٥ باب ١ از ابواب حد زنا حدیث ١٣

«التهذيب ۱۰-۷-۲۰» وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي أُيُوبَ عَنِ الْفُضَيْلِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ مَنْ أَقْرَعَ عَلَى نَفْسِهِ عِنْدَ الْإِمَامِ بِحَقِّهِ إِلَى أَنْ قَالَ إِلَّا الزَّانِي الْمُحْصَنَ - فَإِنَّهُ لَمَّا يَرْجُمُهُ (إِلَّا أَنْ) «في المصدر - حتى» يَشْهَدُ عَلَيْهِ أَرْبَعَةَ شَهَدَاءَ - فَإِذَا شَهِدُوا ضَرَبَهُ الْحَدَّ مِائَةَ جَلْدَةٍ ثُمَّ يَرْجُمُهُ. (۱)

تمام این روایات اطلاق داشت و شامل شاب و شابه و شیخ و شیخه زناکار محصن می شد.

در مقابل این روایت چند روایت هم داریم که در مورد جوان محصن زناکار دال بر رجم فقط است.

روایات دال بر رجم فقط در مورد جوان زناکار محصن:

«التهذيب ۱۰-۴-۱۰، و الاستبصار ۴-۲۰۰-۷۵۰» وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ صَالِحِ بْنِ سَعْدٍ «في المصدر - إبراهيم بن صالح بن سعيد» عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَفْصِ بْنِ عَزِيدِ اللَّهِ بْنِ طَلْحَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِذَا زَنَى الشَّيْخُ وَ الْعَجُوزُ جُلِدَا - ثُمَّ رُجِمَا عُقُوبَةَ لَهَمَا - وَ إِذَا زَنَى النَّصْفُ «النصف - الرجل بين الحدث و المسن. (الصحاح - نصف - ۴-۱۴۳۲)» مِنَ الرِّجَالِ - رُجِمَ وَ لَمْ يُجَلَدْ إِذَا كَانَ قَدْ أَحْصَنَ - وَ إِذَا زَنَى الشَّابُّ الْحَدُّ السَّنَّ جُلِدَ - وَ نُفِيَ سَنَّهُ مِنْ مِصْرِهِ.

ص: ۴

۱- (۵) وسائل الشیعه جلد صفحه ۶۵ و ۶۶ باب ۱ از ابواب حد زنا حدیث ۱۵؛ کامل این روایت در وسائل الشیعه جلد صفحه ۶۵ و ۶۶ باب ۱ از ابواب حد زنا حدیث ۵۶ و ۵۷ ابواب مقدمات الحدود و احکامها العامه حدیث ۱ ذکر شده است

و يَأْسِيَنَادِهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِثْلَهُ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ: الشَّيْخُ وَ الشَّيْخَةُ «التَّهْدِيبُ ١٠-٥-١٧، و فيه- الشيخ و العجوز» وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ يَأْسِيَنَادِهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَفْصٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ يَعْنِي ابْنَ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِثْلَهُ «الفقيه ٤-٣٨-٥٠٣٢». (١)

این روایت که دال بر تفصیل در حکم پیر و جوان محصن زناکار است از جهت سند خیلی ضعیف است و قابل اعتنا نیست. محمد بن احمد بن یحیی موثق است لکن کثیر الروایه است و گفته شده که از ضعفها هم زیاد روایت نقل می کند؛ در مورد ابراهیم بن صالح بن سعد می گویند لم یذکر قدح و مدح فيه، مدح و ذمی در مورد او نقل نشده و به نوعی مجهول است؛ محمد بن حفص مجهول است؛ در مورد عبدالله بن طلحه نیز می گویند از اصحاب شیعه حظی از وثاقت نبرده است؛ لم یحظ بالوثاقه من اصحابنا.

روایت می گوید پیرمرد و پیرزن محصن اگر زنا کردند اول شلاق می خورند و بعد رجم می شوند اما نَصَف از رجال یعنی کسی که پیر نیست؛ خیلی جوان هم نیست به اصطلاح میانسال محصن، اگر زنا کرد فقط رجم می شود؛ و اگر جوان زنا کرد که ظاهراً جوان غیر محصن است؛ شلاق می خورد و یک سال از آن شهر تبعید می شود.

بعض فقها به واسطه این روایت، روایاتی که دال بر جلد و رجم محصن زناکار است را به پیر محصن زناکار تقیید می زنند و می گویند جمع بین جلد و رجم در مورد محصن پیر زناکار است و شامل جوان محصن زناکار نمی شود.

ص: ٥

Your browser does not support the audio tag

موضوع: حدود؛ حد زنا؛ رجم

مأخذ: (شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام محقق حلی، نجم الدين، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۴۱ و ۱۴۲) «النظر الثاني في الحد و فيه مقامان: الأول في أقسامه، و هو قتل أو رجم أو جلد و جز و تغريب ...

و أما الرجم فيجب على المحصن إذا زنى ببالغه عاقله ف إن كان شيخا أو شيخه جلد ثم رجم و إن كان شابا (ففيه روايتان: إحداهما يرمم لا غير و الأخرى يجمع له بين الحدين) و هو أشبه.»

در مورد شيخ و شيخه محصن زناكار اتفاق نظر است که هم جلد می شوند و هم رجم.

در مورد جوان زناكار محصن اختلاف نظر است که آیا علاوه بر رجم جلد هم می شوند یا خير؟ مرحوم محقق در شرايع فرمودند که جمع بين جلد و رجم در مورد جوان محصن زناكار به اصول مذهب و قوانين باب نزديك تر است.

بعض روايات داريم که دال بر این است که زناكار محصن فقط رجم می شود و جلد نمی شود.

روايات دال بر رجم فقط:

«الكافي ۷- ۱۷۶- ۱» مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى وَ غَيْرِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الرَّجْمُ حِدُّ اللَّهِ الْأَكْبَرُ - وَ الْجُلْدُ حِدُّ اللَّهِ الْأَصْغَرُ - فَإِذَا زَنَى الرَّجُلُ الْمُحْصَنُ رُجِمَ وَ لَمْ يُجْلَدْ. (۱)

ص: ۶

۱- (۱) وسائل الشيعة جلد صفحه ۶۱ باب ۱ از ابواب حد زنا حديث ۱

این روایت صحیحه یا موثقه ابی بصیر صراحت در نفی جلد و إثبات رجم دارد.

«الكافي ۷- ۱۷۷- ۷» وَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الشَّيْخِ وَ الشَّيْخَةِ - أَنْ يُجْلَدَا مَائَةً وَ قَضَى لِلْمُحْصَنِ الرَّجْمَ - وَ قَضَى فِي الْبِكْرِ وَ الْبِكْرَةِ إِذَا زَنَى جُلْدَ مَائَةٍ - وَ نَفَى سَنَّهُ فِي غَيْرِ مَضْرِهِمَا - وَ هُمَا اللَّذَانِ قَدْ أَمْلَكَا وَ لَمْ يُدْخَلْ بِهَا. (۱)

این روایت می گوید محصن رجم می شود و دیگر جلد را ذکر نکرده است و فرقی هم بین شيخ و شيخه و شاب و شابه نیست. در روایت در مورد پيرمرد و پيرزن حکم جلد ذکر شده، ولی در مقابل پير، که جوان است حکم جلد ذکر نشده است.

«الكافي ۷-۱۷۷-۲، التهذيب ۱۰-۳-۶، أوردته في الحديث ۴ من الباب ۲ من أبواب النكاح المحرم» وَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ يُونُسَ عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الْحُرُّ وَالْحُرَّةُ إِذَا زَنَيَا جُلِدَا كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدِهِ- فَأَمَّا الْمُحْصَنُ وَالْمُحْصَنَةُ فَعَلَيْهِمَا الرَّجْمُ. (۲)

این روایت در مورد محصن زناکار چه پیر و چه جوان فقط حکم رجم را بیان می کند.

ص: ۷

۱- (۲) وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۶۱ و ۶۲ باب ۱ از ابواب حد زنا حدیث ۲

۲- (۳) وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۶۲ باب ۱ از ابواب حد زنا حدیث ۳

«التهذيب ۱۰-۴-۱۰، والاستبصار ۴-۲۰۰-۷۵۰» وَ يَأْسِيْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ صَالِحِ بْنِ سَعْدٍ «فِي الْمَصْدَرِ- إِبْرَاهِيمَ بْنِ صَالِحِ بْنِ سَعِيدٍ» عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَفْصِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ طَلْحَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِذَا زَنَى الشَّيْخُ وَالْعَجُوزُ جُلِدَا- ثُمَّ رُجِمَا عُقُوبَةً لَهُمَا- وَإِذَا زَنَى النِّصْفُ «النصف- الرجل بين الحدث و المسن. (الصحيح- نصف- ۴- ۱۴۳۲)» مِنَ الرِّجَالِ- رُجِمَ وَ لَمْ يُجَلَدْ إِذَا كَانَ قَدْ أَحْصَنَ- وَإِذَا زَنَى الشَّابُّ الْحَدَثُ السَّنُّ جُلِدَ- وَ نَفِيَ سَنَّهُ مِنْ مِصْرِهِ.

وَ يَأْسِيْنَادِهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِثْلَهُ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ: الشَّيْخُ وَ الشَّيْخَةُ «التهذيب ۱۰-۵-۱۷، وفيه- الشيخ و العجوز» وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ يَأْسِيْنَادِهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَفْصِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ يَعْنِي ابْنَ سِنَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِثْلَهُ «الفقيه ۴- ۳۸- ۵۰۳۲». (۱)

این روایت که دال بر تفصیل در حکم پیر و جوان محصن زناکار است از جهت سند خیلی ضعیف است و قابل اعتنا نیست. محمد بن احمد بن یحیی موثق است لکن کثیر الروایه است و گفته شده که از ضعفها هم زیاد روایت نقل می کند؛ در مورد ابراهیم بن صالح بن سعد می گویند لم یذکر قدح و مدح فيه، مدح و ذمی در مورد او نقل نشده و به نوعی مجهول است؛ محمد بن حفص مجهول است؛ در مورد عبدالله بن طلحه نیز می گویند از اصحاب شیعه حظی از وثاقت نبرده است؛ لم یحظ بالوثاقه من اصحابنا.

ص: ۸

روایت می گوید پیرمرد و پیرزن محصن اگر زنا کردند اول شلاق می خورند و بعد رجم می شوند اما نَصَف از رجال یعنی کسی که پیر نیست؛ و خیلی جوان هم نیست به اصطلاح میانسال محصن، اگر زنا کرد فقط رجم می شود؛ و اگر جوان زنا کرد که ظاهراً جوان غیر محصن است؛ شلاق می خورد و یک سال از آن شهر تبعید می شود.

این روایت قطع نظر از سند که ضعیف است؛ دال بر این است که نَصَف از رجال که قطعاً شامل شاب و شابه می شود اگر زنا کردند و البته محصن هم بودند فقط رجم می شوند و دیگر شلاق نمی خورند. روایت اثبات رجم و نفی جلد می کند.

«الكافی ۷-۱۷۷-۵، التهذیب ۱۰-۶-۱۹، و الاستبصار ۴-۲۰۲-۷۶۰» وَ عَنْهُ عَنْ أَبِيانٍ عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: رَجِمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ لَمْ يَجْلَدْ- وَ ذَكَرُوا أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجِمَ بِالْكُوفَةِ وَ جَلِدَ- فَأُنْكَرَ ذَلِكَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَالَ مَا نَعْرِفُ هَذَا- أَيْ لَمْ يَحْدَثْ رَجُلًا حَدِيثِينَ جَلِدُ وَ رَجِمَ فِي ذَنْبٍ وَاحِدٍ. (۱)

أَقُولُ: ذَكَرَ الشَّيْخُ أَنَّ تَفْسِيرَ يُونُسَ لِلْخَبَرِ غَلَطٌ ثُمَّ حَمَلَهُ عَلَيَّ إِنكَارِ الْحُكْمِ الْأَوَّلِ وَ جَوَزَ حَمَلَهُ عَلَيَّ أَنَّهُ لَمْ يَتَّفِقْ فِي زَمَانِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ وَجَبَ عَلَيْهِ الْجَلْدُ وَ الرَّجْمُ لِمَا يَأْتِي «يأتي في الأحاديث ۷-۱۵ من هذا الباب» وَ عَلَيَّ هَذَا يُحْمَلُ حَدِيثُ زُرَّارَةَ الْأَتَبِيِّ «يأتي في الحديث ۱۳ من هذا الباب» عَلَيَّ أَنْ ذَلِكَ كَانَ بِالْبَصْرَةِ أَوْ غَيْرِهَا سِوَى الْكُوفَةِ وَ يَحْتَمِلُ الْحَمْلُ عَلَيَّ التَّقْيِيهِ. (۲)

ص: ۹

۱- (۵) وسائل الشيعه جلد صفحه ۶۲ و ۶۳ باب ۱ از ابواب حد زنا حديث ۵

۲- (۶) وسائل الشيعه جلد صفحه ۶۳

امام صادق علیه السلام می فرماید: پیامبر صلی الله علیه و آله رجم کرد ولی جلد نزدند؛ و نزد حضرت ذکر کردند که حضرت علی علیه السلام در کوفه رجم کردند و جلد هم زدند امام صادق علیه السلام انکار کردند و گفتند ما چنین چیزی نمی شناسیم یعنی یک مرد بابت یک گناه دو حدّ نمی خورد یعنی رجم و جلد با هم در مورد او اجرا نمی شود.

مستدلین به این روایت می گویند امام صادق علیه السلام انکار کردند که یک مرد بابت یک گناه دو حدّ بخورد یعنی رجم و جلد با هم، و لذا جوان محصن زناکار فقط رجم می شود و دیگر جلد ندارد.

مرحوم شیخ طوسی می فرماید این که امام صادق علیه السلام انکار کردند و گفتند ما چنین چیزی نمی شناسیم مرادشان حکم اول است و این که یونس در تفسیر روایت که امام صادق علیه السلام می فرماید ما چنین چیزی نمی شناسیم مرادشان این است که چنین چیزی نمی شناسیم که یک مرد بابت یک گناه دو حدّ بخورد یعنی هم رجم شود و هم جلد بخورد تفسیر غلطی است.

در مورد شیخ و شیخه محصن زناکار که اتفاق نظر است که هم جلد می شوند و هم رجم. و منشأ اختلاف فقها در مورد جوان زناکار محصن که آیا علاوه بر رجم جلد هم می شود یا خیر اختلاف روایات است؛ در بعض روایات مطرح شده که هم رجم می شود و هم جلد می خورد؛ بعض روایات هم داشتیم که فقط رجم می شود لکن با توجه به اطلاق آیه شریفه جلد زناکار، که اطلاق دارد و با توجه به اطلاق روایات رجم اکثریت فقها می گویند جوان محصن زناکار هم مانند پیر محصن زناکار هم رجم می شود و هم جلد می خورد.

نظر اکثر فقها در مورد جوان زناکار محصن جمع بین جلد و رجم است؛ از متقدمین مرحوم شیخ طوسی در کتاب نهاییه اشان قائل به رجم تنها برای جوان زناکار محصن شده اند و نقل شده که در کتاب تبیانشان از این نظر برگشته اند و قائل به جمع بین جلد و رجم شده اند و از متأخرین مرحوم حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه در کتاب تحریرشان قائل به رجم فقط برای جوان زناکار محصن شده اند و شارح تحریر مرحوم حضرت آیت الله فاضل لنکرانی نیز همین نظر را انتخاب می کنند.

در حکم جوان محصن زناکار، خیلی کار به فتاوی فقها نداریم چون منابعی که فقها از آن حکم را استنباط کرده اند همان منابع را ما در اختیار داریم و در جمع بین روایات می گوئیم ظاهراً قول اکثریت فقها صحیح است؛ و جمع بین روایات به این است که جوان محصن زناکار هم مانند پیر محصن زناکار هم رجم می شود و هم جلد می خورد. در مورد پیر محصن زناکار که اختلافی در جمع بین رجم و جلد نیست و در مورد جوان محصن زناکار نیز اطلاق آیه جلد و روایات رجم شامل پیر و جوان هر دو می شود.

بعضی می گویند روایات دال بر جمع بین جلد و رجم در مورد پیر محصن زناکار است؛ و روایات دال بر رجم فقط محصن زناکار در مورد جوان زناکار است و روایت نه باب یک ابواب حد زنا را شاهد این حمل می گیرند؛

«التهدیب ۱۰-۴-۱۴، والاستبصار ۴-۲۰۱-۷۵۴» وَ عَنْهُ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ (عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَ حَمَادٍ) «فِي نَسْخِهِ - عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ حَمَادٍ (هَامِشِ الْمَخْطُوطِ)» عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَيْدٍ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: فِي الشَّيْخِ وَ الشَّيْخِهِ جَلْدُ مَائِهِ وَ الرَّجْمُ - وَ الْبُكَرِ وَ الْبُكَرِهِ جَلْدُ مَائِهِ وَ نَفْيُ سَنِهِ. (۱)

ص: ۱۱

مرحوم حضرت آیت الله فاضل لنکرانی تقریباً همین جور حمل می کنند؛ و مرحوم آیت الله خوانساری این حمل را نقل می کنند و همین روایت را هم شاهد حمل می آورند و بعد آن را نقد می کنند و نمی پذیرند. و می فرمایند این جمع قابل قبول نیست.

ما هم این جمع را نمی پسندیم و آن را جمع تبرعی می دانیم. لذا این جمع قابل قبول نیست.

حدود؛ حد زنا؛ رجم کتاب القضاء

Your browser does not support the audio tag

موضوع: حدود؛ حد زنا؛ رجم

مأخذ: (شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام محقق حلی، نجم الدین، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۴۱ و ۱۴۲) «النظر الثانی فی الحد و فیہ مقامان: الأول فی أقسامه، و هو قتل أو رجم أو جلد و جز و تغریب ...»

و أما الرجم فيجب على المحصن إذا زنى ببالغته عاقله ف إن كان شيخاً أو شيخه جلد ثم رجم و إن كان شاباً (ففيه روايتان: إحداهما يرمم لا غير و الأخرى يجمع له بين الحدین) و هو أشبه.»

مثل مرحوم حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه در کتاب تحریرشان و شارح تحریر مرحوم حضرت آیت الله فاضل لنکرانی می گویند مراد از روایات جمع بین رجم و جلد، شیخ و شیخه و مراد از روایات رجم فقط شاب و شابه است؛ در حالی که می بینیم هر دو دسته این روایات مطلق است و قیدی ندارد که پیر یا جوان باشند؛ البته دو، سه روایت هم شاهد برای جمعشان ذکر می کنند.

البته ما طبق نظر مرحوم آیت الله خوانساری می گوئیم در حمل مطلق بر مقید یا در سنجیدن یک مقید یا یک مطلق نفس تعارض دو دلیل کافی نیست و جمع کردن روایات مثل نظر حضرت امام رضوان الله تعالی علیه را جمع تبرعی می دانیم.

ص: ۱۲

مرحوم آیت الله خوانساری می گوید وقتی چند روایت تعارض پیدا کردند؛ به چه دلیل وقتی یکی از این روایات را با نسبت سنجی با روایات دیگر مقید کردیم بگوئیم حالا اخص است و اظهر است و روایت مطلق را با این روایت مقید، تقیید بزینم و روایت مطلق را حمل بر مقید کنیم.

روایت عاصم بن حمید که می گوید محصن رجم می شود؛ ولی جلد زده نمی شود را حمل بر شاب و شابه کنیم؛ آن وقت روایت عاصم بن حمید اخص از روایت صحیحه محمد بن مسلم و صحیحه زراره می شود؛ این دو روایت می گفت محصن هم رجم می شود و هم جلد، لذا چون روایت عاصم بن حمید اخص از این دو روایت شد این دو روایت را تقیید می زنند و مربوط به محصن شیخ و شیخه می شود.

اگر روایت عاصم بن حمید از اول در روایت مقید به شابّ و شابّه بود می توانست دو صحیححه محمد بن مسلم و زراره را تقیید بزنند و اظهر از آن دو بود و آن دو مقید می شد؛ لکن روایت عاصم بن حمید هم مطلق است و آن دو روایت هم مطلق است لذا نمی شود یکی را بر دیگری حمل کرد؛ و روایت عبد الله ابن طلحه که دال بر رجم و جلد محسن شیخ و شیخه است و در مورد نَصَف رجال یعنی کسی که پیر نیست؛ و خیلی جوان هم نیست به اصطلاح میانسال محسن، اگر زنا کرد روایت دال بر رجم فقط است و این روایت را شاهد بر حملشان گرفتند؛ پذیرفته نیست؛ چون از نظر سند ضعیف است و قابل قبول نیست؛ که قبلا در مورد سند آن بحث کردیم.

مرحوم خوانساری با این بیان استدلال حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه در کتاب تحریرشان و شارح تحریر مرحوم حضرت آیت الله فاضل لنکرانی را که قائل به رجم فقط برای جوان زناکار محصن شده اند را نمی پذیرند.

بعد مرحوم خوانساری نکته ایی را اضافه می کنند که اگر روایت محمد بن مسلم و زراره را تخصیص به شیخ و شیخه بزینم و شابّ و شابه را از آن خارج کنیم تخصیص مستهجن است چون قاعده و قانون این است که باقی مانده بعد از تخصیص کمتر و یا حتی مساوی با آنچه هنوز باقی مانده نباشد و در مورد بحث ما مسلم این است که شابّ و شابه محصن زناکار قطعا بیشتر از محصن شیخ و شیخه زناکار است و با تخصیص به شیخ و شیخه آن چه تحت این عام باقی می ماند کمتر از چیزی است که تخصیص خورده و این خلاف قانون و قاعده است.

متن عبارت ایشان در جامع المدارک این گونه است:

«...فالتیجه أنّ الجمع بین الجلد و الرّجم یختص بصوره الإحصان فإذا لم یکن إحصان کان الحدّ هو الجلد فحسب، فصحیحه عاصم بن حمید {الرّجم حدّ الله الأكبر، و الجلد حدّ الله الأصغر، فإذا زنی الرّجل المحصن رجم و لم یجلد} (۱) {المذکوره لا بدّ من تقيدها بغير الشیخ و الشیخه بصحیحه محمد بن مسلم المذکوره، فتحمل صحیحه عاصم المذکوره علی الشابّ و الشابه فتكون أخصّ من صحیحه محمد بن مسلم {فی المحصن و المحصنه جلد مائه ثمّ الرّجم} (۲) { و صحیحه زراره {المحصن یجلد مائه و یرجم، و من لم یحصن یجلد مائه و لا ینفی و الّتی قد أمّلت و لم یدخل بها تجلد مائه و تنفی} (۳) {المذکورتین فتحمل صحیحتهما علی الشیخ و الشیخه، و تؤید ذلك روایه عبد الله ابن طلحه عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «إذا زنی الشیخ و العجوز جلدا، ثمّ رجما عقوبه لهما، و إذا زنی النّصف من الرّجال رجم، و لم یجلد إذا کان قد أحصن - الحدیث» (۴) و یمکن أن یقال: إذا تعارض الأخبار لا- وجه للجمع بین بعضها مع بعض أولا ثمّ ملاحظه النسبه بین المتصرّف فيه مع بعض آخر فإنّ الأخص المطلق یقدّم علی الأعمّ المطلق من جهه الأظهریه فی حد ذاته، و المطلقان المتعارضان لا أظهریه لأحدهما علی الآخر من جهه ظهورهما، فالتعارض بین المطلقین باق و أمّا التأيید بما ذکر من روایه عبد الله بن طلحه فلا فائده فيه مع عدم التمامیه من جهه السند و لکنّها دلیل الشیخ - قدّس سرّه - یقوی اختیاره.

ص: ۱۴

- ۱- (۱) وسائل الشیعه جلد صفحه ۶۱ و ۶۲ باب ۱ از ابواب حد زنا حدیث ۱
- ۲- (۲) وسائل الشیعه جلد صفحه ۶۳ و ۶۴ باب ۱ از ابواب حد زنا حدیث ۸
- ۳- (۳) وسائل الشیعه جلد صفحه ۶۳ باب ۱ از ابواب حد زنا حدیث ۷
- ۴- (۴) وسائل الشیعه جلد صفحه ۶۴ و ۶۵ باب ۱ از ابواب حد زنا حدیث ۱۱

هذا مضافا إلى أن تقييد صحيحه محمد بن مسلم بخصوص الشيخ و الشيخه لا يخفى الاشكال فيه لأن القاعدة في القانون أن لا يكون الباقي بعد التخصيص أقل بل و لا- المساوى و الظاهر أن ابتلاء الشباب بارتكاب الزنى مع الإحصان أكثر من ارتكاب الشيخ و الشيخه.» (1)

ما هم جمع حضرت امام خميني رضوان الله تعالى عليه در كتاب تحريرشان و شارح تحرير مرحوم حضرت آيت الله فاضل لنكراني را جمع تبرعى مى دانيم و روايت عبد الله بن طلحه را هم كه شاهد جمع ذكر کرده اند بسيار ضعيف السند است لذا قابل قبول نمى باشد.

راهى كه مرحوم شهيد در مسالك رفتند و ظاهرا صاحب جواهر هم همين راه را انتخاب کرده اند كه جمع بين دليلين يعنى به اطلاق آيه ي شريفه جلد و اطلاق روايات رجم استناد مى كنند راه جمع خوبى است يعنى جمع بين كتاب و سنت اين است كه محصن زناكار چه پير و چه جوان هم رجم مى شوند و هم شلاق مى خورند. نظر مشهور فقها همين است؛ ما هم همين نظر را انتخاب مى كنيم.

قدر متيقن: نکته ديگر كه بايد به آن توجه شود اين است كه قدر متيقن در مورد محصن و محصنه پير اين است كه هم رجم مى شوند و هم جلد اما در مورد محصن جوان اگر فقط رجم شوند و شلاق نخورند شك داريم كه حكم الاهى در مورد او از نظر جلد ترك شده يا نه، لذا قدر متيقن اين است كه محصن جوان هم هم رجم شود و هم شلاق بخورد.

ص: ۱۵

مرحوم شیخ طوسی هم که در کتاب نه‌ایه اشان قائل به رجم تنها برای جوان زناکار محصن شده‌اند؛ نقل شده که در کتاب تبیان‌شان از این نظر برگشته‌اند و قائل به جمع بین جلد و رجم شده‌اند؛ لذا حق با مرحوم شهید در مسالک است و جمع بین کتاب و سنت که دال بر رجم و جلد محصن پیر و جوان است قابل قبول است.

تحریف قرآن:

به روایت هجده این باب یعنی باب اول ابواب حد زنا برای تحریف در قرآن استدلال شده است؛ متن روایت این است:

«الفقیه ۴- ۲۶- ۴۹۹۸» مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْقُرْآنِ رَجْمٌ قَالَ نَعَمْ - قُلْتُ كَيْفَ قَالَ الشَّيْخُ وَالشَّيْخَةُ فَارْجُمُوهُمَا الْبَتَّةَ - فَإِنَّهُمَا قَضِيَا الشَّهْوَةَ. (۱)

راوی می‌گوید به امام صادق علیه السلام گفتم آیا در قرآن حکم رجم ذکر شده است حضرت فرمودند بله پیر مرد و پیرزن را رجمشان کنید چون این‌ها از شهوت خود در جوانی استفاده کرده‌اند و دیگر موقع شهوترانی آن‌ها نیست؛ معلوم است که مراد پیر محصن زناکار است.

ظاهر این روایت این است که حکم رجم در قرآن بوده و الآن نیست و به اصطلاح قرآن تحریف شده است؛ لکن روایات زیادی از ائمه علیهم السلام داریم که قرآنی که نازل شده همین چیزی است که ما بین دفتین است و کسی در آن دخل و تصرفی نکرده است.

ص: ۱۶

اکثر آقایان فقط به این بحث اشاره کرده اند و از آن رد شده اند لکن ما ادله محکمی داریم که قرآن مورد تحریف قرار نگرفته است و اهتمام مسلمین به قدری بوده که یک واو و فاء و زیر و زبر قرآن هم کم و زیاد نشده است. در جایی نقل شده که عمر خلیفه دوم مسلمین روی منبر آیه ایی از قرآن را اشتباه خواند؛ کسی به او تذکر داد؛ عمر از این که شخصی به او تذکر داده، برایش سنگین آمد وقتی آن شخص این حالت را از عمر دید گفت اگر راست نشوی با همین شمشیر راست می کنیم؛ مسلمین از اول اهتمام زیادی به حفظ قرآن داشتند و خداوند هم خودش وعده حفظ آن را داده است لذا باید بگوییم این روایت موضوع یا مجعول است.

حدود؛ حد زنا کتاب القضاء

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: حدود؛ حد زنا

مأخذ: (شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام محقق حلی، نجم الدین، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۴۳) «... و لا یقام الحد علی الحامل حتی تضع و تخرج من نفاسها و ترضع الولد إن لم یتفق له مرضع و لو وجد له کافل جاز إقامه الحد.

و یرجم المریض و المستحاضه و لا یجلد أحدهما إذا لم یجب قتله و لا رجمه توقیا من السرایه و یتوقع بهما البرء و إن اقتضت المصلحه التعجیل ضرب بالضغث المشتمل علی العدد و لا یشرط وصول کل شمراخ إلی جسده و لا تؤخر الحائض لأنه لیس بمرض و لا یسقط الحد باعتراض الجنون و لا الارتداد.

و لا یقام الحد فی شده الحر و لا فی شده البرد و یتوخی به فی الشتاء وسط النهار و فی الصیف طرفاه و لا فی أرض العدو مخافه الالتحاق و لا فی الحرم علی من التجأ إلیه بل یضیق علیه فی المطعم و المشرب لیخرج.

ص: ۱۷

و یقام علی من أحدث موجب الحد فیه.»

اجرای حد در صورت عروض جنون و ارتداد: اگر مردی عاقل و یا زنی عاقله بود و در حال عقل زنا کرد و بعد مجنون شد؛ آیا در این صورت جنون مانع از اجرای حد می شود؟ یا اگر شخصی در حالی که مسلمان بود زنا کرد و بعد مرتد شد؛ آیا ارتداد مانع از اجرای حد بر او می شود؟

مرحوم محقق می فرماید عارض شدن جنون و ارتداد بعد از ارتکاب زنا موجب سقوط حد نمی شود. دلیلش هم روایت است.

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَائِبٍ عَنْ أَبِي عُيَيْدَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلٍ وَجَبَ عَلَيْهِ الْحَيْدُ فَلَمْ يُضْرَبْ حَتَّى خُولِطَ - فَقَالَ إِنَّ كَانَ أَوْجَبَ عَلَيَّ نَفْسِي الْحَيْدَ وَ هُوَ صَيِّحٌ - لَا عَلَهُ بِهِ مِنْ ذَهَابِ عَقْلٍ - أُقِيمَ

حضرت امام محمد باقر علیه السلام در مورد مردی که حد بر او واجب شده بود لکن بر او اجرا نشد تا قاطی کرد و دیوانه شد؛ فرمودند: اگر در حال سلامت حد بر او واجب شده بود حد در موردش اجرا می شود؛ هر گونه که باشد؛ یعنی و لو این که آن شخص الآن دیوانه باشد.

ممکن است کسی اشکال کند که ما در مقابلش روایت موثقه داریم که حد بر مجنون جاری نمی شود تا خوب شود؛ همچنین حد بر بچه جاری نمی شود تا بالغ شود؛ و حد بر انسان خواب جاری نمی شود تا وقتیکه بیدار شود.

ص: ۱۸

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ يَأْتِيهِ نَادِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ حَمَادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَا حَدَّ عَلَى مَجْنُونٍ حَتَّى يُفِيْقَ - وَلَا عَلَى صَبِيٍّ حَتَّى يُدْرِكَ - وَلَا عَلَى النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ. (۱)

این روایت می گوید حد بر مجنون جاری نمی شود تا خوب شود.

در جواب این روایت می گوییم بله اگر شخص در حالی که مجنون است مرتکب زنا شود حدّ بر او جاری نمی شود؛ اما شخصی که سالم بوده و در حال صحت زنا کرده و بعد جنون بر او عارض شده چرا حد در مورد او اجرا نشود متن روایت است «إِنْ كَانَ أَوْجَبَ عَلَى نَفْسِهِ الْحَدَّ وَ هُوَ صَحِيحٌ - لَا عَلَيْهِ بِهِ مِنْ ذَهَابِ عَقْلِ - أُقِيمَ عَلَيْهِ الْحَدُّ كَأَنَّ مَا كَانَ» اگر شخص در حال صحت حدّ بر او واجب شده باشد حدّ بر او اجرا می شود در هر حالی که باشد؛ و با این تصویر دیگر تعارضی بین این دو روایت نیست.

مطلب بعد این است که «و لا- یقام الحد فی شده الحر و لا- فی شده البرد و یتوخی به فی الشتاء وسط النهار و فی الصیف طرفاه...» حدّ جلد در شدت گرما و در شدت سرما جاری نمی شود؛ چون در این صورت شخصی که حدّ بر او واجب شده علاوه بر زجر که از حدّ باید تحمل کند باید زجر بیشتری را به دلیل گرما یا سرما تحمل کند در حالی که شارع فقط زجر حدّ را برای او معین کرده نه بیشتر از آن، دلیلی نداریم که زجر بیشتر را بر او تحمیل کنیم؛ لذا حد در تابستان در خُنکی هوا و در زمستان در موقع گرمی هوا اجرا می شود.

ص: ۱۹

۱- (۲) وسائل الشیعه جلد صفحه ۲۲ و ۲۳ باب ۸ از أبواب مُقَدِّمَاتِ الْحُدُودِ وَ أَحْكَامِهَا الْعَامَّةِ حَدِيث ۱

در این که حدّ در شدت سرما و شدت گرما اجرا نمی شود اختلاف است که این حکم الزامی است یا این حکم استحبابی است. بعض فقها این حکم را الزامی می دانند به صورتی که اگر اجرای حکم در شدت گرما یا سرما صورت بگیرد و ضرری بیشتر از حدّ بر این شخص وارد شود مجری حکم ضامن آن ضرر خواهد بود. در ضمن این که ضرر بیشتر از حدّ بر شخصی که حدّ بر او واجب شده مجوز می خواهد ما چنین مجوزی نداریم.

البته روایاتی هم در باب داریم که حدّ نباید در شدت گرما و شدت سرما اجرا شود.

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ صَفْوَانَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَطِيَّةَ عَنْ هِشَامِ بْنِ أَحْمَرَ عَنِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَانَ جَالِسًا فِي الْمَسْجِدِ وَ أَنَا مَعَهُ - فَسَمِعَ صَوْتَ رَجُلٍ - يُضْرَبُ صِلْمَةً الْعُدَاهِ فِي يَوْمٍ شَدِيدِ الْبُرْدِ - فَقَالَ مَا هَذَا قَالُوا رَجُلٌ يُضْرَبُ فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ - إِنَّهُ لَا يُضْرَبُ أَحَدٌ فِي شَيْءٍ مِنَ الْخُدُودِ فِي الشِّتَاءِ - إِلَّا فِي أَحْرَّ سَاعَةٍ مِنَ النَّهَارِ - وَلَا فِي الصَّيْفِ إِلَّا فِي أُبْرَدٍ مَا يَكُونُ مِنَ النَّهَارِ. (۱)

حضرت امام کاظم علیه السلام در مسجد نشسته بودند مردی را در وقت نماز صبح در شدت سرما حدّ می زدند حضرت سؤال کردند چه خبر است؟ گفتند مردی را حدّ می زنند حضرت فرمودند سبحان الله در این وقت حدّ می زنند؛ همانا هیچ کس حدّی بر او جاری نمی شود در زمستان مگر در گرم ترین وقت روز، و در تابستان مگر در خنک ترین وقت روز.

ص: ۲۰

۱- (۳) وسائل الشیعه جلد صفحه ۲۱ باب ۷ از أبواب مُقَدِّمَاتِ الْخُدُودِ وَ أَحْكَامِهَا الْعَامَّةِ حدیث ۱

وَعَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي دَاوُدَ الْمُسْتَرِقِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ: مَرَرْتُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ إِذَا رَجُلٌ يُضْرَبُ بِالسَّيَاطِ - فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سُبْحَانَ اللَّهِ - فِي مِثْلِ هَذَا الْوَقْتِ يُضْرَبُ - قُلْتُ لَهُ وَ لِلضَّرْبِ حَدٌّ قَالَ نَعَمْ - إِذَا كَانَ فِي الْبَرْدِ ضُرِبَ فِي حَرِّ النَّهَارِ - وَ إِذَا كَانَ فِي الْحَرِّ ضُرِبَ فِي بَرْدِ النَّهَارِ. (١)

راوی می گوید کنار امام صادق علیه السلام عبور کردم و در آن هنگام مردی را با شلاق حد می زدند؛ امام صادق علیه السلام فرمودند سبحان الله در مثل این وقت حد زده می شود. راوی می گوید خدمت امام علیه السلام عرض کردم مگر حد زدن هم وقت دارد حضرت فرمودند بله در سرما حد، هنگام گرمای روز زده می شود و در گرما، حد در خنکی هوا زده می شود.

وَ عَنْهُ عَيْنُ مُعَلَّى عَيْنِ عَلِيِّ بْنِ مِرْدَاسٍ عَيْنِ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ: خَرَجَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي بَعْضِ حَوَائِجِهِ - فَمَرَّ بِرَجُلٍ يُحَدُّ فِي الشِّتَاءِ - فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ مَا يَنْبَغِي هَذَا - فَقُلْتُ وَ لِهَذَا حَدٌّ قَالَ نَعَمْ - يَنْبَغِي لِمَنْ يُحَدُّ فِي الشِّتَاءِ أَنْ يُحَدَّ فِي حَرِّ النَّهَارِ - وَ لِمَنْ حَدَّ فِي الصَّيْفِ أَنْ يُحَدَّ فِي بَرْدِ النَّهَارِ. (٢)

امام علیه السلام برای حاجتی از منزل خارج شدند به شخصی عبور کردند که در زمستان حد زده می شد فرمودند سبحان الله این شایسته نیست؛ راوی می گوید به حضرت عرض کردم مگر حد زدن هم وقت دارد حضرت فرمودند بله شایسته است در زمستان، حد هنگام گرمای روز زده شود و در تابستان، حد در خنکی هوا زده شود.

ص: ٢١

١- (٤) وسائل الشیعه جلد صفحه ٢١ و ٢٢ باب ٧ از ابواب مُقَدِّمَاتِ الْحُدُودِ وَ أَحْكَامِهَا الْعَامَّةِ حَدِيث ٢

٢- (٥) وسائل الشیعه جلد صفحه ٢٢ باب ٧ از ابواب مُقَدِّمَاتِ الْحُدُودِ وَ أَحْكَامِهَا الْعَامَّةِ حَدِيث ٣

بحث لباس در اسلام بسیار حائز اهمیت است به طوری که در وسائل الشیعه بابی تحت عنوان «أَبْوَابُ لِبَاسِ الْمُصَلِّي» (۱) مطرح شده که ۶۴ باب دارد و بعد از آن بحث «أَبْوَابُ أَحْكَامِ الْمَلَابِسِ وَ لَوْ فِي غَيْرِ الصَّلَاةِ» (۲) مطرح شده که ۷۳ باب دارد.

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مردی را دیدند که موهای ژولیده داشت؛ موهایش پراکنده و متفرق بودند؛ شانه نکرده بود؛ لباسش هم کثیف بود و حال مناسبی نداشت؛ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: متعه کردن و نعمت های خدا را آشکار ساختن، جزء دین است.

سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَمُونٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ مِسْعَمِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَبْصَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله رَجُلًا شَعَثًا شَعْرُ رَأْسِهِ وَسِخَةٌ ثِيَابُهُ سَيِّئَةٌ حَالُهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله مِنَ الدِّينِ الْمُتَعَةُ وَ إِظْهَارُ النَّعْمَةِ (۳)

روایات بسیاری داریم که هر گاه خداوند به بنده ای نعمت داد دوست دارد آثار آن نعمت را در زندگیش ببیند.

«...إِذَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ بِنِعْمَةٍ أَحَبَّ أَنْ يَرَاهَا عَلَيْهِ...» (۴)

ص: ۲۲

۱- (۶) وسائل الشیعه، جلد، صفحه: ۳۴۳ تا ۴۶۵

۲- (۷) وسائل الشیعه، جلد، صفحه: ۴۶۵ تا جلد ۵، صفحه ۱۱۶

۳- (۸) الکافی (ط - الإسلامیه)، جلد، صفحه: ۴۳۹

۴- (۹) وسائل الشیعه، جلد ۵، صفحه: ۷ أَبْوَابُ أَحْكَامِ الْمَلَابِسِ وَ لَوْ فِي غَيْرِ الصَّلَاةِ باب ۱ حدیث ۳

بنده در خاطرات خودم این جریان را نقل کرده ام که در سخت ترین شرائط و شلوغی ها که حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه قم تشریف آورده بودند و ایشان را در منزلی در خیابان ساحلی اسکان داده بودند قرار بود برای سخنرانی به مدرسه فیضیه بروند بنده مأموریتی پیدا کردم که قبل از سخنرانی مطلبی را به ایشان بگویم؛ در زدم حاج احمد آقا رضوان الله تعالی علیه در را باز کردند و فرمودند وارد شوید؛ خودم با چشمان خودم دیدم که در آن شرائط سخت حضرت امام جلوی آینه ایستاده بودند و خودشان را مرتب می کردند؛ ایشان خیلی در نظم ظاهری و و نظم لباس و عمامه و غیره مقید بودند.

روزی حضرت امام مرحوم آیت الله هاشم آملی لاریجانی، پدر لاریجانی های رئیس قوه قضائیه و مقننه را می بینند که در یک بقالی نشسته و داشته چیزی مثلا سیب زمینی، پیاز و یا از این قبیل جمع می کرده؛ حضرت امام دستی به شانه ایشان می زند و می گوید این جا قم است؛ و ردّ می شود؛ مرحوم آیت الله آملی لاریجانی از شخصیت های برجسته بودند ولی حضرت امام خواستند به ایشان گوشزد کنند که این جا مثل نجف نیست؛ در نجف عادی بوده که مراجع و علما و بزرگان خودشان کارهای سبک و ریز منزل را انجام می دادند ولی در قم کارهای پست و کوچک را برای بزرگان کسر شأن و شکست شخصیت می دانستند و البته در بعض روایات هم داریم که کارهای ریز و جزئی را خودتان عهده دار نشوید و به دیگران واگذار کنید و از این که مردم حرف بزنند نباید ترسید انسان باید وظیفه ی خودش را انجام دهد بالأخره انسان هر کاری که بکند مردم حرف دارند که در مورد او بزنند به این ها نباید اعتنا کرد.

در روایتی امام هادی علیه السلام از امام صادق علیه السلام نقل می کنند که حضرت فرمودند: خداوند زیبایی و زیبا بودن را دوست دارد و هر گاه خداوند به بنده ای نعمت داد دوست دارد آثار آن نعمت را در زندگیش ببیند. و فقر و خود را فقیر نشان دادن را دوست ندارد. از حضرت سؤال کردند چگونه خداوند دوست دارد آثار نعمتش را در بنده اش ببیند؟ مقصود چیست؟ حضرت فرمودند: لباسش را تمیز کند و از بوی خوش استفاده کند و خانه اش را سفید کاری کند؛ یعنی خانه اش گاه گلی و تاریک نباشد؛ و در خانه اش را تمیز کند؛ فناء به معنای دم در منزل است و قبل از تاریکی هوا، قبل از این که خورشید غروب کند لامپ ها و چراغ هایش را روشن کند که باعث از بین رفتن فقر و افزایش روزی می شود.

الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الطُّوسِيُّ فِي الْأَمَائِلِ عَنِ أَبِيهِ عَنِ الْفَحَّامِ عَنِ الْمَنْصُورِيِّ عَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَادِي عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ آيَاتِهِ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْجَمَالَ وَالتَّجَمُّلَ - وَيَكْرَهُ الْبُؤْسَ وَالتَّبَاؤُسَ - فَإِنَّ اللَّهَ إِذَا أَنْعَمَ عَلَيَّ عَيْدٍ نِعْمَةً - أَحَبَّ أَنْ يَرَى عَلَيْهِ أَثَرَهَا قَبْلَ كَيْفِ ذَلِكْ - قَالِ يُنْظَفُ ثَوْبُهُ وَ يُطَيَّبُ رِيحُهُ - وَ يُجْصَصُ دَارُهُ وَ يَكْتَسُ أَفْنِيَّتَهُ - حَتَّى إِنَّ السَّرَاحَ قَبْلَ مَغِيبِ الشَّمْسِ - يَنْفِي الْفَقْرَ وَ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ. (١)

این ها ظواهر نظم زندگی انسان است و نباید بگویند زهد است و تقواست و این مسائل را کنار بگذارد این ها دستورات اسلامی برای رعایت نظم است.

ص: ۲۴

Your browser does not support the audio tag

موضوع: حدود؛ حدّ زنا؛ کیفیت وقوع حدّ

مأخذ: (شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام محقق حلی، نجم الدین، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۴۳ و ۱۴۴) «... و لا یقام الحد فی شده الحر و لا فی شده البرد و یتوخی به فی الشتاء وسط النهار و فی الصیف طرفاه و لا فی أرض العدو مخافه الالتحاق و لا فی الحرم علی من التجأ إلیه بل یضیق علیه فی المطعم و المشرب لیخرج.

و یقام علی من أحدث موجب الحد فیه

الثانی فی کیفیه ایقاعه

إذا اجتمع الجلد و الرجم جلد أولاً و کذا إذا اجتمعت حدود بدئ بما لا یفوت معه الآخر.

و هل یتوقع براء جلدیه قیل نعم تأکیداً فی الزجر و قیل لا لأن القصد الإتیلاف...»

آخرین نکته مقام اول این است که در أرض دشمن حدّ جاری نمی شود برای این که ترس این وجود دارد که شخصی که حدّ می خورد به دشمنان پناهنده شود و همچنین در حرم به خاطر حفظ احترام حرم حدّ جاری نمی شود.

در مقام اول موضوع زنا و محققات آن و راه های اثبات آن تبیین شد و بعض فروع را هم مرحوم محقق ذکر کردند.

مقام دوم: کیفیت ایقاع حدّ

مقام دوم در کیفیت ایقاع حدّ است.

قاعده ی کلی این است که اگر حدود متعددی با هم جمع شدند همه باید اجرا شود. مثلاً اگر شخصی هم باید شلاق بخورد و هم قطع ید شود و هم رجم شود؛ مثلاً هم شراب خورده و هم سرقت کرده و هم زنا ی محصنه کرده است؛ اول شلاق می خورد و بعد قطع ید می شود و بعد هم رجم می شود یعنی هیچ کدام از حدود در مورد او تعطیل نمی شود و همه اجرا می شوند.

ص: ۲۵

این قاعده که همه ی حدود اجرا می شود و هیچ کدام تعطیل نمی شود از قواعد مسلم و قطعی فقه است و روایات متعددی هم بر آن دلالت می کند.

طبق قاعده سبب و مسبب هم اگر سبب متعدد بود مسبب هم متعدد می شود.

مثلاً اگر خمر خورده و بعد سرقت کرده و بعد هم مثلاً زنا کرده در حالی که محصنه بوده، در این صورت سه سبب است و سه مسبب هم دارد یعنی هم به خاطر شرب خمر جلد می خورد و هم به خاطر سرقت قطع ید می شود و هم به خاطر زنا محصنه رجم می شود؛ سه سبب است سه تا هم مسبب دارد.

سؤال این است که لولا روایات باب، آیا همین قاعده ی تکرار سبب و مسبب برای تعدد مسبب کافی بود یا نه؟ اگر روایتی در این مورد نداشتیم آیا قاعده إذا اجتمعت حدود بدئ بما لا يفوت معه الآخر برای تعدد مسبب کافی بود یا خیر؟

مرحوم آیت الله فاضل لنکرانی در شرح تحریر حضرت امام رضوان الله تعالی علیه یکی از ادله را همین تعدد سبب و مسبب می دانند.

«المراد بالاجتماع أعمّ ممّا إذا كان له موجبان أو أزيد، و ممّا إذا كان له موجب واحد كما في اجتماع الجلد و الرجم في الشيخ و الشيخه، إذا تحقّق منهما الزنا مقرونًا بالإحصان و الدليل على لزوم البدأه بما لا يفوت معه الآخر مضافاً إلى لزوم اللغويه في الجعل في الفرض الثاني على تقدير العدم، و إلى لزوم العمل بكلا السببين أو الأسباب مع الإمكان في الفرض الأوّل الروایات المستفیضه الوارده في هذا المقام...» (۱)

ص: ۲۶

ما سابقاً هم بیان کردیم که بین اسباب و مسببات تکوینی با اسباب اعتباری تفاوت وجود دارد. در اسباب تکوینی باید سنخیت علت و معلول رعایت گردد و تعدد سبب موجب تعدد مسبب می شود ولی در سبب و مسبب اعتباری و قوانین تشریحی این قاعده جاری نیست بلکه به اعتبار معتبر است مثلاً- اگر انسان چند تا از مبطلات وضو یا غسل را انجام دهد با وجود این که اسباب متعدد است ولی یکی وضو و غسل کافی است یا اگر لباس انسان به واسطه چند نجاست نجس شده باشد مثلاً هم با بول و هم با خون هم با چیز دیگری نجس شده با یک بار شستن در آب کَرّ یا جاری با از بین رفتن عین نجاست پاک می شود.

اعتباریات غیر از تکوینیات است؛ در تکوینیات هرگز سبب از مسبب جدا نمی شود؛ اصلاً در اعتباریات اگر جعل معتبر که در احکام معتبر شارع است؛ اگر جعل او نبود ما این احکام را نمی دانستیم و عمل نمی کردیم اگر شارع برای زنای غیر محصن صد ضربه شلاق یا برای سارق قطع ید معین نمی فرمود ما این احکام را اجرا نمی کردیم. لذا در اعتباریات بستگی به اعتبار شارع دارد که چگونه اعتبار کرده باشد.

یکی از اختلاف مبناهای حضرت امام با مرحوم اصفهانی و نائینی و بزرگان نجف در این مسئله است که آن ها قواعد جاری در تکوینیات را می خواهند در اعتباریات هم بیاورند. لکن حضرت امام می فرمایند قواعد جاری در امور تکوینی در امور اعتباری جاری نیست و نباید همان برخوردی را که با مسائل جعلی و اعتباری می کنیم با تکوینیات داشته باشیم.

لذا در این باب اگر روایت نداشتیم؛ صرف قاعده تعدد سبب موجب تعدد مسبب نمی شد؛ چون این امور اعتباری است و وابسته به نظر معتبر است و ما این مبنای مرحوم آیت الله فاضل لنکرانی در شرح تحریر حضرت امام را قبول نداریم؛ اگر روایتی در باب نبود چه اشکال داشت بگوییم کسی که حدّ جلد و رجم و قطع ید و تغریب و رجم دارد فقط رجم شود و دیگر حکمی نداشته باشد؛ می گفتیم خوب قرار است این شخص را بکشیم پس برای چه او را شلاق بزیم یا قطع ید کنیم.

مستند ما در این بحث برای تعدد مسبب در صورت تعدد سبب، روایات باب است که شارع چگونه اعتبار کرده است؛ نه قاعده ی تعدد سبب و مسبب.

ما نمی توانیم چیزی از جییمان به شرع اضافه کنیم.

در جریان حضرت صادق علیه السلام به ابوحنیفه که قیاس می کرد تذکر دادند و چند سؤال و جواب ردّ و بدل شد مثلاً حضرت فرمودند ای ابوحنیفه! منی پاک تر است یا بول؟ ابوحنیفه گفت منی، حضرت فرمودند خداوند برای بول، وضو و برای منی، غسل قرار داده است؛ و اگر قرار بر قیاس بود باید غسل در بول باشد؛ حضرت چند مثال دیگر هم زدند؛ و فرمودند اولین کسی که قیاس کرد شیطان بود؛ و نقل شده که بعد از این ملاقات ابوحنیفه با امام صادق علیه السلام، ابوحنیفه کمتر قیاس می کرد.

«وَقَدْ رَوَيْنَا عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ قَالَ لِأَبِي حَنِيفَةَ وَقَدْ دَخَلَ عَلَيْهِ قَالَ لَهُ يَا نُعْمَانُ مَا الَّذِي تَعْتَمِدُ عَلَيْهِ فِيمَا لَمْ تَجِدْ فِيهِ نَصًّا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ لَا خَبْرًا عَنِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ أَقْبَسُهُ عَلَى مَا وَجِدْتُ مِنْ ذَلِكَ قَالَ لَهُ إِنَّ أَوَّلَ مَنْ قَامَسَ إِبْلِيسَ فَأَخْطَأَ إِذْ أَمَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِالسُّجُودِ لِأَدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ فَرَأَى أَنَّ النَّارَ أَشْرَفُ عُنْصِيرًا مِنَ الطِّينِ فَخَلَدَهُ ذَلِكَ فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ أَيْ نُعْمَانُ أَيُّهُمَا أَطْهَرُ الْمَنِيَّ أَمْ الْبَوْلُ قَالَ الْمَنِيُّ قَالَ فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي الْبَوْلِ الْوُضُوءَ وَ فِي الْمَنِيِّ الْغُسْلَ وَ لَوْ كَانَ يُحْمَلُ عَلَى الْقِيَاسِ لَكَانَ الْغُسْلُ فِي الْبَوْلِ وَ أَيُّهُمَا أَعْظَمَ عِنْدَ اللَّهِ الرَّئَاءُ أَمْ قَتْلُ النَّفْسِ قَالَ قَتْلُ النَّفْسِ قَالَ فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي قَتْلِ النَّفْسِ شَاهِدَيْنِ وَ فِي الرَّئَاءِ أَرْبَعَهُ وَ لَوْ كَانَ عَلَى الْقِيَاسِ لَكَانَ الْمَارْبَعَةُ الشُّهَادَاءُ فِي الْقَتْلِ لِأَنَّهُ أَعْظَمُ وَ أَيُّهُمَا أَعْظَمَ عِنْدَ اللَّهِ الصَّلَاةُ أَمْ الصَّوْمُ قَالَ الصَّلَاةُ قَالَ فَقَدْ أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْحَائِضَ أَنْ تَقْضِيَ الصَّوْمَ وَ لَا تَقْضِيَ الصَّلَاةَ وَ لَوْ كَانَ عَلَى الْقِيَاسِ لَكَانَ الْوَأَجِبُ أَنْ تَقْضِيَ الصَّلَاةَ فَاتَّقِ اللَّهَ يَا نُعْمَانُ وَ لَا تَقْسُ فَإِنَّا نَقْفُ غَدًا نَحْنُ وَ أَنْتَ وَ مَنْ خَالَفَنَا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ فَيَسْأَلُنَا عَنْ قَوْلِنَا وَ يَسْأَلُكُمْ عَنْ قَوْلِكُمْ فَتَقُولُ قُلْنَا قَالَ اللَّهُ وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ وَ تَقُولُ أَنْتَ وَ أَصْحَابُكَ رَأَيْنَا وَ قِسْنَا فَيَفْعَلُ اللَّهُ بِنَا وَ بِكُمْ مَا يَشَاءُ» (۱)

ص: ۲۸

ائمه ما مکرر فرموده اند که فقه از موارد جعل شرعی است و شارع خودش معتبر است؛ لذا هر گونه شارع اعتبار کرد همان گونه عمل می شود.

خلاصه این که اگر حدود متعددی برای یک نفر جمع شد باید جوری عمل شود که همه ی حدود در مورد او اجرا شود.

فقط یک مورد هست که جای اشکال دارد و آن جایی که شخصی هم باید شلاق بخورد و هم تبعید شود و هم رجم شود؛ در این صورت اگر بخواهیم تمام حدود اجرا شود ابتدا باید شلاق بخورد و بعد تبعید شود و بعد از سپری شدن دوران تبعید رجم شود؛ لکن از طرفی این قاعده را داریم که «لَيْسَ فِي الْحُدُودِ نَظْرٌ سَاعَةً» (۱) مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ بُنَانِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ الْمُغِيرَةِ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ قَالَ: لَيْسَ فِي الْحُدُودِ نَظْرٌ سَاعَةً. (۲)

تاخیر در رجم پیش می آید مرحوم محقق صراحتاً این مسأله را ذکر نکرده اند و لو قاعده ی کلی ایشان که «إذا اجتمعت حدود بدئ بما لا يفوت معه الآخر» شامل این جا هم می شود.

مرحوم امام می فرماید در این مورد، حکم به وجوب رجم بعد از تغریب مشکل است. «مسأله ۱ إذا اجتمع على شخص حدود بدئ بما لا يفوت معه الآخر فلو اجتمع الجلد و الرجم عليه جلد أولاً- ثم رجم، و لو كان عليه حد البكر و المحصن فالظاهر وجوب كون الرجم بعد التغريب على إشكال، ...» (۳)

ص: ۲۹

-
- ۱- (۳) وسائل الشیعه جلد صفحه ۴۷ باب ۲۵ از أَبْوَابِ مُقَدِّمَاتِ الْحُدُودِ وَ أَحْكَامِهَا الْعَامَّةِ حَدِيث ۱
 - ۲- (۴) وسائل الشیعه جلد صفحه ۴۷ باب ۲۵ از أَبْوَابِ مُقَدِّمَاتِ الْحُدُودِ وَ أَحْكَامِهَا الْعَامَّةِ حَدِيث ۱
 - ۳- (۵) تحریر الوسيله؛ جلد، صفحه: ۴۶۶

مرحوم آیت الله فاضل لنکرانی در شرح تحریر حضرت امام رضوان الله تعالی علیه می فرماید روایات باب و خصوصاً صحیحه زراره که دال بر تقدم حدّ پایین تر از قتل است از تغریب منصرف است. «ثُمَّ إِنَّ مَقْتَضَى الضَّابِطَةِ الْمَذْكُورَةِ فِي مِثْلِ صَحِيحِهِ زَرَّارَةُ أَنَّهُ لَوْ اجْتَمَعَ حَدُّ الْبَكْرِ الَّذِي هُوَ الْجُلْدُ، وَالْجَزْءُ، وَالتَّغْرِيبُ، وَحَدُّ الْمُحَصَّنِ الَّذِي هُوَ الرَّجْمُ، لَزُومَ تَأْخِيرِ الرَّجْمِ إِلَى بَعْدِ التَّغْرِيبِ، وَهُوَ مُسْتَبَعَدٌ جَدًّا، لِأَنَّهُ مُضَافًا إِلَى اسْتِزَامِهِ تَأْخِيرَ الْقَتْلِ إِلَى السَّنَةِ، مَعَ أَنَّ الْغَرَضَ مِنْهُ طَرْدُ الْجَانِي وَنَفِيهِ عَنِ صَفْحَةِ الْوُجُودِ، وَ لَا يَنَاسِبُ ذَلِكَ مَعَ التَّأْخِيرِ يَلْزَمُ أَنْ تَكُونَ عَقُوبَتُهُ أَخْفَى مِمَّنْ لَا يَكُونُ حَدُّهُ إِلَّا الرَّجْمُ، لِلزُّومِ قَتْلِهِ سَرِيعًا، فَلَا مَحِيصَ إِلَّا عَنِ الْقَوْلِ بِانْصِرَافِ مِثْلِ الصَّحِيحَةِ عَنْ هَذِهِ الصُّورَةِ، فَتَدْبِيرُ» (۱) ظاهرًا هم حق با ایشان است و روایات از این مورد منصرف است و روایات «لَيْسَ فِي الْحُدُودِ نَظَرٌ سَاعَةً» (۲) هم این مطلب را تأیید می کند.

روایات باب:

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبِثٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَيُّمَا رَجُلٍ اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِ حُدُودٌ فِيهَا الْقَتْلُ - يُبَدَأُ بِالْحُدُودِ الَّتِي هِيَ دُونَ الْقَتْلِ - ثُمَّ يُقْتَلُ بَعْدَ ذَلِكَ. (۳)

وَإِسْنَادُهُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَالٍ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الرَّجُلِ يُؤَخَذُ وَ عَلَيْهِ حُدُودٌ أَحَدُهَا الْقَتْلُ - قَالَ كَانَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُقِيمُ عَلَيْهِ الْحَدَّ ثُمَّ يَقْتُلُهُ - وَ لَا نُخَالِفُ عَلَيْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. (۴)

ص: ۳۰

۱- (۶) تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسيله - الحدود، صفحه: ۲۱۳

۲- (۷) وسائل الشیعه جلد صفحه ۴۷ باب ۲۵ از أَبْوَابِ مُقَدِّمَاتِ الْحُدُودِ وَ أَحْكَامِهَا الْعَامَّةِ حَدِيثِ ۱

۳- (۸) وسائل الشیعه جلد صفحه ۳۴ باب ۱۵ از أَبْوَابِ مُقَدِّمَاتِ الْحُدُودِ وَ أَحْكَامِهَا الْعَامَّةِ حَدِيثِ ۱

۴- (۹) وسائل الشیعه جلد صفحه ۳۴ باب ۱۵ از أَبْوَابِ مُقَدِّمَاتِ الْحُدُودِ وَ أَحْكَامِهَا الْعَامَّةِ حَدِيثِ ۲

در جمله «وَلَمَّا نُخَالِفُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ» دو احتمال وجود دارد یکی این که حضرت به سائل فرموده باشند حضرت علی علیه السلام این گونه عمل کردند و تو هم با حضرت مخالفت نکن و همین گونه عمل کن. و دیگر این که معنای جمله این باشد که حضرت علی علیه السلام این گونه عمل کردند و کسی هم با ایشان مخالفت نکرد. یعنی کسی به حضرت اعتراض نکرد که حالا که مثلاً می خواهید این شخص را بکشید پس دیگر چرا مثلاً به او شلاق می زنید؟! یا چرا دستش را قطع می کنید؟! و اگر این حکم حضرت خلاف اسلام بود حتماً به حضرت اعتراض می کردند.

عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ فِي قُرْبِ الْأَسْنَادِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ أُخِذَ وَ عَلَيْهِ ثَلَاثَةُ حُدُودٍ - الْخَمْرُ وَالزَّانَا وَالسَّرِقَةُ - بِأَيِّهَا يُبَدَأُ بِهِ مِنَ الْحُدُودِ قَالَ بِحَدِّ الْخَمْرِ - (ثُمَّ السَّرِقَةَ ثُمَّ الزَّانَا). (۱)

البته امکان این که بعضی روایات باب یکی باشند و فقط راویان متعددی آن را نقل کرده باشند؛ وجود دارد؛ خصوصاً که متن هم خیلی به هم نزدیک است.

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ مَجْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَائٍ عَنِ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَيُّمَا رَجُلٍ اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِ حُدُودٌ فِيهَا الْقَتْلُ - فَإِنَّهُ يُبَدَأُ بِالْحُدُودِ الَّتِي دُونَ الْقَتْلِ ثُمَّ يُقْتَلُ. (۲)

ص: ۳۱

۱- (۱۰) وسائل الشیعه جلد صفحه ۳۴ باب ۱۵ از أَبْوَابِ مُقَدِّمَاتِ الْحُدُودِ وَ أَحْكَامِهَا الْعَامَّةِ حَدِيث ۳

۲- (۱۱) وسائل الشیعه جلد صفحه ۳۵ باب ۱۵ از أَبْوَابِ مُقَدِّمَاتِ الْحُدُودِ وَ أَحْكَامِهَا الْعَامَّةِ حَدِيث ۸

در جایی که در حدود تغریب باشد حضرت امام رضوان الله تعالی علیه می فرمایند: حکم به وجوب رجم بعد از تغریب مشکل است. «... لو كان عليه حد البكر و المحصن فالظاهر وجوب كون الرجم بعد التغریب علی إشکال، ...» (۱)

مرحوم آیت الله فاضل لنکرانی هم در شرح این جمله حضرت امام رضوان الله تعالی علیه می فرماید روایات باب و خصوصا صحیحه زراره که دال بر تقدم حدّ پائین تر از قتل است از تغریب منصرف است؛ و شامل تغریب نمی شود و ظاهرا حق با ایشان است.

در این که اگر حدود متعددی برای یک نفر جمع شد باید جوری عمل شود که همه ی حدود در مورد او اجرا شود؛ مرحوم صاحب جواهر به نکته ظریفی اشاره کرده اند و آن این که اگر در بین حدود، حق الناس بود و صاحب حق طلب کرد؛ حق الناس بر حق الله مقدم است؛ اصلا بنای شارع در حق الله بر تخفیف است؛ لذا ابتدا حق الناس و بعد حق الله جاری می شود.

«فما عن بعض العامه من الاكتفاء بالقتل لأنه يأتي على الجميع لا وجه له، نعم لو أمكن الجمع بين موجب الحدین من غير منافاه كما لو زنى غير محصن و قذف و سرق ففي المسالك يتخير في البدأه، قلت: هو كذلك، لكن قد يقال فيه و في ما لو كان موجب الأمرين الفوات مع كون أحدهما حق آدمي و طالب به قدم على حق الله تعالی، نعم لو كانا معا حق الله تخير الامام، و الله العالم.» (۲)

ص: ۳۲

۱- (۱۲) تحرير الوسيله؛ جلد، صفحه: ۴۶۶

۲- (۱۳) جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام؛ جلد، صفحه: ۳۴۶

تأخیر یا عدم تأخیر حکم برای خوب شدن زخم ها:

مرحوم محقق در این جا فرع دیگری مطرح می کنند که «... و هل يتوقع براء جلده قيل نعم تأكيدا في الزجر و قيل لا لأن القصد الإلتلاف...»

آیا اگر اول شلاق خورده و بعد مثلا رجم می شود یا کشته می شود؛ در این صورت آیا صبر می کنیم تا زخم های او خوب شود بعد رجم و قتل می شود تا زجر بیشتری را متحمل شود؛ یا نه چون قرار است کشته شود؛ دیگر برای خوب شدن او صبر نمی کنند؟

مرحوم محقق می فرماید صبر می کنیم تا زخم هایش خوب شود تا با رجم یا قتل زجر بیشتری را متحمل شود. «فالمحكى عن المفيد (قدس سره) في المقنعه «المقنعه: ۷۷۵» و الشيخ في النهاية «النهاية: ۶۹۹» و بنی حمزه «الوسيلة: ۴۱۳» و زهره «غنية النزوع: ۴۲۴» و البراج «المهذب: ۵۲۷/۲» و سعيد «الجامع للشرائع: ۵۵۰» هو الوجوب، ... المحكى عن ابن إدريس هو استحباب توقع البرء، قال في السرائر: و قد روى أصحابنا أنه لا يرجم حتى يبرأ جلده، فإذا برأ رجم...» (۱)

ولی نظر مشهور این است که وقتی قرار است این شخص کشته شود؛ دیگر صبر کردن برای خوب شدن این شخص مطرح نیست و رجم می شود یا کشته می شود و ظاهرا هم حق با مشهور است و این که صبر کنیم تا زخم هایش خوب شود تا با رجم یا قتل زجر بیشتری را متحمل شود دلیلی بر آن نداریم.

ص: ۳۳

حدود؛ حد زنا؛ عدم اجرای حد در ارض عدو و حرم کتاب القضاء

Your browser does not support the audio tag

موضوع: حدود؛ حد زنا؛ عدم اجرای حد در ارض عدو و حرم

مأخذ: (شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام محقق حلی، نجم الدین، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۴۳) «... و لا یقام الحد فی شده الحر و لا فی شده البرد و یتوخی به فی الشتاء وسط النهار و فی الصیف طرفاه و لا فی ارض العدو مخافه الالتحاق و لا فی الحرم علی من التجأ إلیه بل یضیق علیه فی المطعم و المشرب لیخرج.

و یقام علی من أحدث موجب الحد فیه.»

عدم اجرای حد در ارض عدو و حرم:

در ارض دشمن حد جاری نمی شود برای این که ترس این وجود دارد که شخصی که حد می خورد به دشمن پناهنده شود و همچنین در حرم، به خاطر حفظ احترام حرم حد جاری نمی شود.

در حرم حد جاری نمی شود چون خداوند آن جا را مکان امنی قرار داده حتی حیوانات و گیاهانی که در آن محدوده باشند امنیت دارند. «فیه آیاتٌ بَیِّنَاتٌ مِّمَّا إِبْرَاهِيمَ وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا...» (۱) و در دعاهای حضرت ابراهیم علیه السلام هم هست که از خداوند درخواست کردند آن منطقه را امن قرار دهد.

«وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَ اجْنُبْنِي وَ بَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ» (۲)

«وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَ ارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ...» (۳)

ص: ۳۴

۱- (۱) سوره ی آل عمران آیه ۹۷

۲- (۲) سوره ی ابراهیم آیه ۳۴

۳- (۳) سوره ی بقره آیه ۱۲۶

در حرم، برای کسی که بیرون حرم، مرتکب جرمی شده که مستحق حد است؛ به خاطر احترام به حرم حد جاری نمی شود؛ بست و پناه بردن به حرم موجب این می شود که تا این شخص در حرم است حد بر او جاری نشود؛ لکن دستور است که بر کسی که ملتجی به حرم شده و به حرم پناه آورده در مطعم و مشرب، ضیق و تنگ گرفته شود تا مجبور شود از محدوده حرم خارج شود و حد بر او جاری شود.

این در صورتی است که موجب حد، در خارج از حرم واقع شده باشد؛ اما اگر در خود حرم مرتکب کاری شده که موجب

حدّ است؛ در همان حرم حدّ بر او جاری می شود؛ چون خودش احترام حرم را نگه نداشته است.

این که حدّ، در ارض عدو اجرا نمی شود؛ چون احتمال دارد این شخص به کفار پناهنده شود.

مراد از ارض عدو چیست؟ مراد همان دارالکفر است که سابقاً ملاک دارالکفر و دارالاسلام را بیان کردیم.

دارالاسلام جایی است که اسلام حکومت دارد یعنی سیف و سوط دارد؛ و دارالکفر جایی است که اسلام حکومت ندارد؛ یعنی سیف و سوط ندارد؛ ملاک دارالاسلام و دارالکفر جمعیت و غیره نیست بلکه ملاک حکومت و سیف و سوط داشتن است. مثلاً در چین و هند تعداد مسلمانان زیاد است؛ حتی جمعیت مسلمانانشان بیشتر از کشور ماست؛ ولی آن جاها دارالکفر است چون حکومت در اختیار مسلمانان نیست.

در دارالکفر حدّ، جاری نمی شود؛ چون احتمال و ترس پناهندگی شخصی که حدّ خورده به کفار وجود دارد.

خود تحت سیطره حکومت اسلامی بودن یک امتیاز است؛ که بزرگان به آن توجه داشته اند. نقل شده که در زمانی که احمد بن محمد بن عیسی رهبر شیعیان قم بودند؛ ایشان ابو عبدالله برقی را که در نقل حدیث از افراد، زیاد دقت نداشت و سهل انگار بود و به روایات مرسل و ضعیف اعتماد می کرد و از هر محدثی روایت نقل می کرد را از قم تبعید کرد. ولی بعد از مدتی بار دیگر او را به قم برگردانید و از او معذرت خواست. و هنگامی که برقی وفات یافت، احمد بن محمد بن عیسی با پای برهنه در تشییع جنازه او شرکت کرد؛ و با این کار، او را بسیار تجلیل کرد. (۱)

این کار به خاطر این بود که ابو عبدالله برقی به قم که مرکز شیعیان بود؛ باز گردند.

حتی در زمان امام صادق علیه السلام ایشان به شیعیان اجازه داده بودند؛ که هر کجا که می توانند حدّ را جاری کنند؛ این کار را انجام دهند. و اشکالی نداشت؛ ولی اگر اجرای حدّ موجب التجاء و پناه بردن شخص به دشمنان می شد؛ حدّ را نمی بایست اجرا کنند.

در کشور خود ما نیز قبل از انقلاب دارالاسلام نبود بلکه دارالکفر بود؛ علنا در شهرهای مختلف کشور مراکز فساد و قمارخانه وجود داشت؛ با وجود این که همه ی مردم مسلمان بودند؛ یادم هست زمانی بنده و آقای شب زنده دار برای تبلیغ به شیراز می رفتیم؛ هر چه به راننده گفتم برای نماز صبح نگه دارد؛ توقف نمی کرد؛ نزدیک بود نماز هم قضا شود؛ من از عقب ماشین جلو آمدم و دستم را روی فرمان ماشین گذاشتم؛ و گفتم نگه دارد؛ می گفت الان ماشین چپ می شود و چه و چه، من هم گفتم هر چه می خواهد بشود؛ ما مسلمانیم و می خواهیم نماز بخوانیم باید برای نماز توقف کنید؛ بالأخره مجبور شد توقف کند و ماشین را نگه دارد؛ از یک اتوبوس که همه هم مسلمان بودند فقط بنده و آقای شب زنده دار نماز خواندیم؛ آن وقت در آن زمان و با آن شرائط می شد به حکومت، دارالاسلام گفت؛ خیر این گونه نیست؛ ملاک دارالاسلام و دارالکفر بودن حکومت است؛ دارالاسلام جایی است که اسلام حکومت دارد یعنی سیف و سوط دارد؛ و دارالکفر جایی است که اسلام حکومت ندارد.

ص: ۳۶

دلیل عدم اجرای حدّ در ارض عدوّ و حرم:

دلیل عدم اجرای حدّ در ارض عدوّ و حرم روایات است.

روایت عدم اجرای حدّ در حرم:

اگر کسی بیرون حرم مرتکب جنایتی شود؛ و بعد به حرم پناه ببرد؛ حدّ بر او جاری نمی شود؛ البته به او آب و غذا داده نمی شود و کسی هم با او خرید و فروشی انجام نمی دهد؛ در این صورت ممکن است مجبور شود و از حرم خارج شود؛ وقتی از حرم خارج شد؛ حدّ بر او جاری می شود؛ لکن اگر در حرم مرتکب جنایتی شود؛ و به حرم پناه ببرد؛ در حرم هم حدّ بر او جاری می شود؛ چون خود این شخص حرمت و احترام حرم را نگه نداشته است.

«مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الرَّجُلِ يَجْنِي فِي غَيْرِ الْحَرَمِ - ثُمَّ يَلْجَأُ إِلَى الْحَرَمِ - قَالَ لَا يُقَامُ عَلَيْهِ الْحَدُّ وَلَا يُطْعَمُ - وَلَا يُشَقِّقَى وَلَا يُكَلِّمُ وَلَا يُبَايِعُ - فَإِنَّهُ إِذَا فَعَلَ بِهِ ذَلِكَ - يُوشِكُ أَنْ يُخْرَجَ فَيُقَامَ عَلَيْهِ الْحَدُّ - وَإِنْ جَنَى فِي الْحَرَمِ جَنَائَةً - أُقِيمَ عَلَيْهِ الْحَدُّ فِي الْحَرَمِ - فَإِنَّهُ لَمْ يَرِ لِلْحَرَمِ حُرْمَةً.» (۱)

مرحوم صدوق همین روایت را با سند دیگری نقل می کنند. «وَرَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ «الْفَقِيه ۴ - ۱۱۵ -

۵۲۲۹» (۲)

ص: ۳۷

-
- ۱- (۵) وسائل الشیعه جلد صفحه ۵۹ باب ۳۴ از أَبْوَابِ مُقَدِّمَاتِ الْحُدُودِ وَ أَحْكَامِهَا الْعَامَّةِ حَدِيث ۱
 - ۲- (۶) وسائل الشیعه جلد صفحه ۵۹ باب ۳۴ از أَبْوَابِ مُقَدِّمَاتِ الْحُدُودِ وَ أَحْكَامِهَا الْعَامَّةِ ذیل حَدِيث ۱

روایت عدم اجرای حد در ارض عدو:

امام باقر علیه السلام می فرماید علی علیه السلام در زمین دشمن بر هیچ کس، حد جاری نکردند.

«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنِ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ فَضَالٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ أَبِي مَرْيَمَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يُقَامُ عَلَى أَحَدٍ حَدٌّ بِأَرْضِ الْعَدُوِّ.» (۱)

امام صادق علیه السلام از پدرش امام باقر علیه السلام نقل می کند که علی علیه السلام در زمین دشمن بر هیچ کس، حد جاری نکردند؛ تا از آن جا خارج شود به خاطر ترس از این که این شخص دچار حماقت شود و به دشمن ملحق شود.

«وَبِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ غِيَاثِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: لَا أُقِيمُ عَلَى رَجُلٍ حَدًّا بِأَرْضِ الْعَدُوِّ - حَتَّى يَخْرُجَ مِنْهَا - مَخَافَةَ أَنْ تَحْمِلَهُ الْحَمِيَّةُ فَيَلْحَقَ بِالْعَدُوِّ.» (۲)

حدود؛ حد زنا؛ لواحق؛ مسأله ۱ کتاب القضاء

Your browser does not support the audio tag

موضوع: حدود؛ حد زنا؛ لواحق؛ مسأله ۱

مأخذ: (شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام محقق حلي، نجم الدين، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۴۴) «...النظر الثالث في اللواحق

و هي مسائل عشر

الأولى إذا شهد أربعة على امرأه بالزنى قبلا فادعت أنها بكر فشهد لها أربع نساء بذلك فلا حد

ص: ۳۸

۱- (۷) وسائل الشيعه جلد صفحه ۲۴ باب ۱۰ از أبواب مُقَدِّمَاتِ الْحُدُودِ وَ أَحْكَامِهَا الْعَامَّةِ حديث ۱

۲- (۸) وسائل الشيعه جلد صفحه ۲۴ و ۲۵ باب ۳۴ از أبواب مُقَدِّمَاتِ الْحُدُودِ وَ أَحْكَامِهَا الْعَامَّةِ حديث ۲

و هل يحد الشهود للفرية قال في النهاية نعم و قال في المبسوط لا حد لاحتمال الشبهه في المشاهده و الأول أشبهه.

اگر چهار مرد شهادت به زناى زنى بدهند به اين كه از قُبَلِ زنا کرده و زن ادعا کند كه باكره است؛ و چهار زن بر باكره بودن او شهادت دهند بر زن حدّ جاری نمی شود.

و آیا شهود رجال بر زناى این زن، به خاطر نسبت دروغ به این زن حدّ قذف بر آن ها جاری می شود یا خیر؟ مرحوم شیخ طوسی در نهایه می فرماید بله به خاطر این نسبت دروغ حدّ قذف می خورند؛ و در کتاب مبسوط می فرماید حدّ بر آن ها

جاری نمی شود؛ چون احتمال شبهه در رؤیت شهود وجود دارد لذا حدّ بز آن ها جاری نمی شود.

بعض فقها قائل به این هستند که شهود مرد با شهود زن تعارض پیدا می کنند و تساقط پیدا می کنند؛ و دیگر دلیلی بر وقوع زنا نیست؛ و طبعاً حدّی هم وجود ندارد؛ چون دلیلی برای حدّ وجود ندارد.

و مسأله ی بعد هم این است که حالا که این شهود مرد، قاذف و مفتری هستند باید حدّ قذف بخورند.

صورت دیگر مسأله این است که چون موضوع متوقف بر امر تکوینی بکارت است؛ و مسأله لا- یعرف الا من قبلهن، شهادت زن ها بر بکارت مقدم بر شهادت مردان است؛ و حدّی بر زن ثابت نمی شود.

و شهادت مردان هم احتمال حمل بر خطا وجود دارد؛ لذا حدّ قذف بر آن ها جاری نمی شود؛ و منافاتی با شهادت آن ها هم ندارد؛ و قذف هم متوقف بر کذب شهود است؛ در حالی که فرض این است که شهود عادل هستند؛ و راهی هم برای اثبات کذب این ها وجود ندارد؛ بلکه امکان خطا هست؛ لذا حدّ قذف بر آن ها جاری نمی شود.

بعضی هم قائل هستند که حکم نسبت به شهادت شهود متفاوت است؛ در این که مثلاً مشخص کرده باشند زن از قُبُل یا دُبُر زنا کرده یا به صورت مطلق گفته باشند زنا کرده و از جلو یا عقب آن را مشخص نکرده باشند.

اگر شهادت به زنا بدهند بدون تعیین محل، ممکن است با بقاء بکارت، شهود اشتباه کرده باشند؛ و ممکن است زنا از طریق دُبُر تحقق پیدا کرده باشد و شهادت شهود درست باشد؛ در ضمن این که شهادت شهود زن هم به بکارت زن درست است. و همچنین است اگر شهود مرد تصریح به شهادت از راه دُبُر کنند.

در این صورت که شهادت شهود به صورت مطلق باشد؛ یا شهادت به زنای در دُبُر باشد؛ در این صورت زنا ثابت است؛ و بکارت هم ثابت است و شهادت زن ها هم بر بکارت صحیح است؛ و تعارض و تقابلی هم نیست؛ و حدّ زنا هم جاری می شود.

در صورتی که شهادت به زنا از راه قُبُل باشد؛ اختلاف نظر است که شهادت به زنا از طریق قُبُل با شهادت بقاء بکارت با هم قابل جمع است یا خیر؟

بعضی در این صورت احتمال می دهند که زنا واقع شده باشد و پرده بکارت بازگشته باشد. و به دلایلی هم استدلال کرده اند؛ مرحوم صاحب مسالک نیز می فرمایند: «... و من الوجوه الدافعه عن المرأه [شبهه] بقاء العذره، و [جهته] احتمال عودها لترك المبالغه فی الافتضاض.» (۱)

ص: ۴۰

این احتمال بعید نیست.

«و هل یحدّ الشهود للفريه؟ قال فی النهایه: نعم. و قال فی المبسوط: لا حدّ، لاحتمال الشبهه فی المشاهده. و الأوّل أشبه.

فإن لم یعیّن شهود الزنا محلّه فلا منافاه، لإمكان كونه دبرا إن لم نوجب التفصیل، فیثبت الزنا، و لا یقدح فیہ البكاره. و أولى بالحكم إذا صرّحوا بكونه دبرا.

و یحتمل مع الإطلاق سقوط الحدّ عنها، لقيام الشبهه الدارته للحدّ، حیث یحتمل كون المشهود به قبلا.

و إن صرّحوا بكون الزنا قبلا، فهذا موضع الخلاف، فقيل: لا حدّ علی المشهود علیه، و لا علی الشهود. ذهب إلى ذلك الشيخ فی المبسوط «المبسوط ۸: ۱۰». و ابن إدريس «السرائر ۳: ۴۲۹ - ۴۳۰». و العلامه «المختلف: ۷۵۴». و جماعه «الوسيله: ۴۱۰، الجامع للشرائع: ۵۴۹، ایضاح الفوائد ۴: ۴۸۹»، لتعارض البینتین، فلا یكون تصدیق النساء أولى من تصدیق الرجال، و ذلك شبهه دارته للحدّ، و قد قال صلّى الله علیه و آله:

«ادفعوا الحدود ما وجدتم لها مدفعا» «سنن ابن ماجه ۲: ۸۵۰ ح ۲۵۴۵». و فی حدیث آخر: «ادروا الحدود عن المسلمین ما استطعتم، فإن كان له مخرج فخلّوا سبيله، فإن الإمام أن یخطئ فی العفو خیر من أن یخطئ فی العقوبه» «تلخیص الحبیر ۴: ۵۶ ح ۱۷۵۵، سنن الترمذی ۴: ۲۵ ح ۱۴۲۴، سنن البیهقی ۸: ۲۳۸، المستدرک للحاکم ۴: ۴». و من الوجوه الدافعه عن المرأه [شبهه] «من «خ، ص، م». بقاء العذره، و [جهته] «من الحجریتین، و فی «ث، خ، م»: وجهه، و فی «ا، ل»: و خفّه، و سقطت من «ت، د، ص، ط» احتمال عودها لترك المبالغه فی الافتضاض. (۱)

ص: ۴۱

البته در دنیای امروز و شرائط امروزی برای ترمیم پرده بکارت کارهای علاجی صورت می گیرد.

البته روایتی هم داریم که امام علیه السلام حکم به بقای بکارت و عدم حدّ زن کرده اند و شهادت زنان بر بکارت را پذیرفتند.

دلیل مرحوم محقق برای عدم حدّ قذف بر شهود:

این که مرحوم محقق می فرماید بر مشهود علیها و بر شهود حدّی نیست به این دلیل است که بر شهود حدّ قذف نیست چون حدّ قذف در صورت کذب به انتساب زناست در حالی که در این مورد احتمال دارد شهود اشتباه و خطا کرده باشند و کذبی در کار نباشد؛ لذا حدّ قذف بر آن ها جاری نمی شود و حدّ زنا هم بر زن جاری نمی شود چون زنا ثابت نشده است.

لذا مرحوم محقق می فرماید: «...النظر الثالث فی اللواحق

و هی مسائل عشر

الأولی إذا شهد أربعه علی امرأه بالزنی قبلا فادعت أنها بکر فشهد لها أربع نساء بذلك فلا حد

و هل یحد الشهود للفریه قال فی النهایه نعم و قال فی المبسوط لا حد لاحتمال الشبهه فی المشاهده و الأول أشبه.»

ممکن است شهود در تحمل شهادت اشتباه کرده باشند.

مرحوم آیت الله خوانساری در این مسأله دقت بیشتری کرده اند؛ ایشان می فرمایند: اعتبار به خود بکارت است نه به شهادت زنان، معتبر همان نفس بکارت است. در این جا شهادت بر واقعیت خارجی که محقق است می دهند؛ که الآن وجود عینی دارد. به عبارت دیگر در این جا مهم وجود بکارت است و اعتباری به شهود زن نیست بلکه هر کس مجوز شرعی داشته باشد و منکر بکارت باشد خودش می تواند برود نگاه کند تا وجود بکارت برایش ثابت شود. حتی اگر قاضی خودش به طریقی علم به وجود بکارت پیدا کند؛ نیازی به شهادت زنان برای بکارت ندارد. مرحوم محقق خوانساری می فرماید مگر این که برای نیاز به شهادت زنان، به این امر به روایت سکونی استناد کنید که در جواب می گوئیم اولاً روایت ضعیف السند است و دیگر این که اطلاق ادله حجیت شهادت از این موارد منصرف است در این صورت شهادت مردان به زنا صحیح است و مسأله مشکل می شود. و لکن در هر صورت حدّ قذف بر مردان جاری نمی شود.

ص: ۴۲

«الأولى إذا شهد أربعة بالزنى قبلا فشهدت أربع نساء بالبكاره فلا حدّ ففى حدّ الشهود قولان.

أمّا عدم الحدّ على من شهدوا عليها بالزنى فلا خلاف فيه ظاهرا بل ادّعى عليه الإجماع و استدلّ عليه بخبر السيكونى القويّ عن أبى عبد الله عليه السّلام أنّه «أتى أمير المؤمنين صلوات الله عليه بامرأه بكر زعموا أنّها زنت فأمر النساء فنظرن إليها، فقلن هي عذراء، فقال عليه السّلام: ما كنت لأضرب من عليها خاتم من الله [تعالى شأنه] «التهذيب: حدود الزنى تحت رقم ٥٧».

و خبر زراره، عن أحدهما عليهما السّلام «فى أربعة شهدوا على امرأه بالزنى فادّعت البكاره فنظر إليها النساء فشهدن بوجودها بكرا، فقال: تقبل شهاده النساء» «الوسائل أبواب الشهادات، الباب ٢٤ تحت ٤٤».

و استدلّ أيضا بتحقيق الشبهه الدّارته، و يمكن أن يقال: تاره يحصل القطع بالبكاره كما يظهر من القويّ المذكور، فلا حاجه إلى الاستدلال لحصول القطع بعدم تحقق الزنى، فيحمل شهاده الشهود على خطئهم بحيث لا ينافى عدالتهم، و اخرى لم يحصل القطع بالبكاره فهذه الصوره غير مشموله بخبر السيكونى القويّ، و يكون عدم الحدّ من جهه تقديم شهاده النّساء على شهاده الرّجال و هذا مبنى على حجّيه الخبر المذكور و لم يحرز الحجّيه، و تحقّق الإجماع فى هذه الصوره غير معلوم و التمسّك بالشبهه مع شهاده الشهود الأربعة مشكل مع إطلاق دليل حجّيتها.

و أما توجّه الحدّ على من شهد بالزنى فلا وجه له على كلتا الصورتين لأنّ شهادتهم فى الصوره الثانيه لم يحرز على خلاف الواقع و فى الصوره الاولى و إن كانت على خلاف الواقع لكن لم يحرز كون الكذب مع التعهّد و كان من شأنهم أن يشهدوا و إن أخطأوا» (١)

ص: ٤٣

Your browser does not support the audio tag

موضوع: حدود؛ حد زنا؛ لواحق؛ مسأله ۱

مأخذ: (شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام محقق حلی، نجم الدین، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۴۴) «...النظر الثالث في اللواحق

و هي مسائل عشر

الأولى إذا شهد أربعة على امرأة بالزنى قبلا فادعت أنها بكر فشهد لها أربع نساء بذلك فلا حد

و هل يحد الشهود للفرية قال في النهاية نعم و قال في المبسوط لا حد لاحتمال الشبهة في المشاهدة و الأول أشبه.»

صورت مسأله مطرح شد که اگر چهار مرد شهادت به زناى زنى بدهند به این که زنا کرده و زن ادعا کند که باکره است؛ و چهار زن بر باکره بودن او شهادت دهند مرحوم محقق می فرماید بر زن حد جاری نمی شود.

اکثر فقها در این مسأله فرموده اند زن حد نمی خورد و قاعده ی الحدود تدرأ بالشبهات حاکم است؛ چون بکارت زن وجود دارد.

و همچنین مشهور قائلند که شهود رجال هم به خاطر فریه و نسبت دروغ به این زن حد قذف بر آن ها جاری نمی شود. البته مرحوم محقق می فرماید اشبه این است که حد قذف بر شهود رجال جاری می شود.

مرحوم شیخ طوسی در نهایه می فرماید بله به خاطر این نسبت دروغ، حد قذف می خورند؛ و در کتاب مبسوط می فرماید حد بر آن ها جاری نمی شود؛ چون احتمال شبهه در رؤیت شهود وجود دارد لذا حد بر آن ها جاری نمی شود.

بعضی هم بین شهادت شهود فرق گذاشته اند؛ در این که مثلاً مشخص کرده باشند زن از قُبُل یا دُبُر زنا کرده یا به صورت مطلق گفته باشند زن زنا کرده و از جلو یا عقب آن را مشخص نکرده باشند.

ص: ۴۴

اگر شهود شهادت به زنا بدهند بدون تعیین محل، ممکن است با بقاء بکارت، شهود اشتباه کرده باشند؛ و ممکن است زنا از طریق دُبُر تحقق پیدا کرده باشد و شهادت شهود درست باشد؛ در ضمن این که شهادت شهود زن هم به بکارت زن درست است. و همچنین است اگر شهود مرد تصریح به شهادت از راه دُبُر کنند.

در این صورت که شهادت شهود به صورت مطلق باشد؛ یا شهادت به زناى در دُبُر باشد؛ بین فقها در حکم نزاع واقع شده،

بعضی می گویند؛ در این صورت زنا ثابت است؛ و بکارت هم ثابت است و شهادت زن ها هم بر بکارت صحیح است؛ و تعارض و تقابلی هم نیست؛ و حدّ زنا هم جاری می شود؛ مرحوم شهید در مسالک می فرمایند اگر شهود مرد تصریح به شهادت از راه دُبُر کنند در این صورت زنا ثابت است؛ و وجود بکارت هم اشکالی وارد نمی کند؛ و حدّ زنا هم بر زن جاری می شود:

«... فَإِنْ لَمْ يَعْينْ شَهِودُ الزَّانَا مَحَلَّهُ فَلَا مَنَافَاةَ، لِإِمْكَانِ كَوْنِهِ دَبْرًا إِنْ لَمْ يُوْجِبِ التَّفْصِيلُ، فَيُثَبِّتُ الزَّانَا، وَ لَا يَقْدَحُ فِيهِ الْبِكَارَةُ. وَ أَوْلَى بِالْحَكْمِ إِذَا صَرَّحُوا بِكَوْنِهِ دَبْرًا.»

و یحتمل مع الإطلاق سقوط الحدّ عنها، لقيام الشبهة الدارئة للحدّ، حيث یحتمل كون المشهود به قبلًا...» (۱)

مرحوم آیت الله خوانساری در این مسأله به نحو دیگری وارد شده اند و دقت بیشتری کرده اند؛ ایشان می فرمایند: وقتی دو شهادت محقق شد؛ یعنی شهود مرد می گویند زن زنا کرده البته ظهور این که زن زنا کرده در این است که از راه قُبُل زنا کرده است؛ مگر این که تصریح کنند که از راه دُبُر زنا کرده است؛ و شهود زن می گویند بکارت وجود دارد؛ ایشان با عبارت یمكن ان یقال مسأله را مطرح می کنند که اگر حاکم خودش به طریقی وجود بکارت را احراز کند؛ نیازی به شهادت زنان یا دلیل دیگری برای عدم حدّ به زن ندارد؛ چون وجود بکارت برایش احراز شده است؛ در این صورت برای عدم حدّ، به قاعده درء حدود به شبهه هم نیاز نداریم؛ گاهی هم عدم بکارت برای حاکم احراز نمی شود؛ در این صورت برای عدم اجرای حدّ، نمی توان به قاعده درء حدود به شبهه استناد کرد؛ چون قاعده ی درء حدود برای جایی است که دلیلی در کار نباشد؛ وقتی ادله شهادت اطلاق دارد و چهار مرد هم به زنا ی زن شهادت داده اند و در بقای بکارت هم شک داریم قاعده درء حدود به شبهه جاری نمی شود؛ مگر این که برای تقدم شهود زن بر شهود مرد، سراغ روایت بروید که وقتی زن ها نزد حضرت شهادت بر بکارت دادند حضرت فرمودند «مَا كُنْتُ لِأَضْرِبَ مَنْ عَلَيهَا خَاتَمٌ مِنَ اللَّهِ.» (۲) یا در روایت دیگر فرمودند «تُقْبَلُ شَهَادَةُ النِّسَاءِ.» (۳) لکن هم روایت ضعیف السند است؛ و هم این که با اطلاق ادله حجیت شهادت جای تمسک به قاعده درء حدود به شبهه نیست. لذا حدّ هم بر زن جاری می شود.

ص: ۴۵

۱- (۱) مسالک الأفهام إلى تنقیح الإسلام، جلد ، صفحه: ۳۹۱

۲- (۲) وسائل الشیعه جلد صفحه ۳۵۴ باب ۲۴ از کِتَابُ الشَّهَادَاتِ حَدِيث ۱۳ و جلد صفحه ۱۲۴ باب ۲۵ از ابواب حد زنا

حدیث ۱

۳- (۳) وسائل الشیعه جلد صفحه ۳۶۳ باب ۲۴ از کِتَابُ الشَّهَادَاتِ حَدِيث ۴۴

اشکالی که به مرحوم محقق وارد است این است که اگر شهادت شهود مرد، تصریح به زناى زن از راه دُبُر داشته باشد؛ و لو حاکم علم به بکارت زن داشته باشد؛ باعث خدشه در شهود مرد نمی شود؛ ممکن است زنا صورت گرفته باشد؛ و شهادت شهود زن بر وجود بکارت هم صحیح باشد چون زنا از راه دُبُر بوده و بکارت باقی است.

مرحوم محقق خوانساری راجع به شهود هم می فرماید در هر صورت حدّ قذف بر آن ها جاری نمی شود؛ چون در صورت علم حاکم به بکارت، احتمال خطای شهود وجود دارد؛ به نحوی که منافاتی هم با عدالت شهود ندارد؛ و در صورت عدم علم حاکم به بکارت که شهادت شهود، نافذ است و به آن عمل می شود؛ و حدّ زنا بر زن جاری می شود.

«الأولى إذا شهد أربعة بالزنى قبلا فشهدت أربع نساء بالبكاره فلا حدّ ففى حدّ الشهود قولان.

أما عدم الحدّ على من شهدوا عليها بالزنى فلا خلاف فيه ظاهرا بل ادعى عليه الإجماع واستدلّ عليه بخبر السيِّ كوني القويّ عن أبي عبد الله عليه السّلام أنّه «أتى أمير المؤمنين صلوات الله عليه بامرأه بكر زعموا أنّها زنت فأمر النساء فنظرن إليها، فقلن هي عذراء، فقال عليه السّلام: ما كنت لأضرب من عليها خاتم من الله [تعالى شأنه] «التهديب: حدود الزنى تحت رقم ٥٧».

و خبر زراره، عن أحدهما عليهما السّلام «فى أربعة شهدوا على امرأه بالزنى فادّعت البكاره فنظر إليها النساء فشهدن بوجودها بكرا، فقال: تقبل شهادة النساء» «الوسائل أبواب الشهادات، الباب ٢٤ تحت ٤٤».

و استدلال أيضا بتحقيق الشبهه الدّارئة، و يمكن أن يقال: تاره يحصل القطع بالبكاره كما يظهر من القويّ المذكور، فلا حاجة إلى الاستدلال لحصول القطع بعدم تحقق الزنى، فيحمل شهادة الشهود على خطئهم بحيث لا ينافى عدالتهم، و اخرى لم يحصل القطع بالبكاره فهذه الصورة غير مشموله بخبر السيِّ كونيّ القويّ، و يكون عدم الحدّ من جهة تقديم شهادة النساء على شهادة الرّجال و هذا مبنيّ على حجّيه الخبر المذكور و لم يحرز الحجّيه، و تحقّق الإجماع فى هذه الصورة غير معلوم و التمسّيك بالشبهه مع شهادة الشهود الأربعة مشكل مع إطلاق دليل حجّيتها.

و أما توجّه الحدّ على من شهد بالزّنى فلا وجه له على كلتا صورتين لأنّ شهادتهم فى الصوره الثانيه لم يحرز على خلاف الواقع و فى الصوره الاولى و إن كانت على خلاف الواقع لكن لم يحرز كون الكذب مع التعهّد و كان من شأنهم أن يشهدوا و إن أخطأوا.» (١)

مرحوم محقق مى فرماید: مرحوم شیخ طوسی در نهایه قائل به حدّ قذف برای شهود مرد هستند؛ و در کتاب مبسوط مى فرماید حدّ بر آن ها جاری نمی شود؛ چون احتمال شبهه در رؤیت شهود وجود دارد لذا حدّ بر آن ها جاری نمی شود؛ لكن خود مرحوم محقق مى فرماید شبهه به قواعد این است که حدّ قذف بر شهود رجال جاری می شود.

مرحوم شهید در مسالك مى فرمایند برای عدم حدّ قذف بر شهود مرد، به قاعده درء حدود به شبهه استناد می شود و در این رابطه دو نبوی هم ذکر می کنند؛ که مضمون یکی از آن ها این است که اگر حاکم در عفو و بخشش اشتباه و خطا کند بهتر از این است که در عقوبت و اجرای حدّ خطا کند. «ادرؤا الحدود عن المسلمین ما استطعتم، فإن کان له مخرج فخلّوا سبيله، فإن الإمام أن یخطئ فى العفو خیر من أن یخطئ فى العقوبه» «تلخیص الحییر ٤: ٥٦ ح ١٧٥٥، سنن الترمذی ٤: ٢٥ ح ١٤٢٤، سنن البیهقی ٨: ٢٣٨، المستدرک للحاکم ٤: ٤»

«و هل یحدّ الشهود للفریه؟ قال فى النهایه: نعم. و قال فى المبسوط: لا حدّ، لاحتمال الشبهه فى المشاهده. و الأوّل أشبه.

ص: ٤٧

فإن لم يعين شهود الزنا محلّه فلا منافاه، لإمكان كونه دبرا إن لم نوجب التفصيل، فيثبت الزنا، ولا يقدر فيه البكاره. و أولى بالحكم إذا صرّحوا بكونه دبرا.

و يحتمل مع الإطلاق سقوط الحدّ عنها، لقيام الشبهه الدارته للحدّ، حيث يحتمل كون المشهود به قبلا.

و إن صرّحوا بكون الزنا قبلا، فهذا موضع الخلاف، فقيل: لا حدّ على المشهود عليه، و لا على الشهود. ذهب إلى ذلك الشيخ في المبسوط «المبسوط ٨: ١٠». و ابن إدريس «السرائر ٣: ٤٢٩ - ٤٣٠». و العلامه «المختلف: ٧٥٤». و جماعه «الوسيله: ٤١٠، الجامع للشرائع: ٥٤٩، إيضاح الفوائد ٤: ٤٨٩»، لتعارض البيّنين، فلا يكون تصديق النساء أولى من تصديق الرجال، و ذلك شبهه دارته للحدّ، و قد قال صلّى الله عليه و آله:

«ادفعوا الحدود ما وجدتم لها مدفعا» «سنن ابن ماجه ٢: ٨٥٠ ح ٢٥٤٥». و فى حديث آخر: «ادرؤا الحدود عن المسلمين ما استطعتم، فإن كان له مخرج فخلوا سبيله، فإن الإمام أن يخطئ فى العفو خير من أن يخطئ فى العقوبه» «تلخيص الحبير ٤: ٥٦ ح ١٧٥٥، سنن الترمذى ٤: ٢٥ ح ١٤٢٤، سنن البيهقى ٨: ٢٣٨، المستدرک للحاكم ٤: ٤». و من الوجوه الدافعه عن المرأه [شبهه] «من (خ، ص، م)». بقاء العذره، و [جهته] «من الحجرّيتين، و فى (ث، خ، م): وجهه، و فى (ا، ل): و خفه، و سقطت من (ت، د، ص، ط) احتمال عودها لترك المبالغه فى الافتضااض». (١)

روايات باب:

در مجموع در این مسأله سه روايت وجود دارد كه دو تاى آن مثل هم و قابل استناد نيست و روايت ديگر هم كه دال بر تقدم شهادت زنان است ضعيف السند است.

ص: ٤٨

وَعَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَتَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَمْرَاهُ بِكَرٍ زَعَمُوا أَنَّهَا زَنْتٌ - فَأَمَرَ النَّسَاءَ فَنظَرْنَ إِلَيْهَا فَقُلْنَ هِيَ عَذْرَاءٌ - فَقَالَ مَا كُنْتُ لِأَضْرِبَ مَنْ عَلَيْهَا (خَاتَمٌ مِنَ اللَّهِ) «خَاتَمٌ مِنَ اللَّهِ» - كُنَايَةٌ عَنِ الْبِكَارَةِ. (أَسَاسُ الْبَلَاغَةِ - ١٠٣)، «- وَكَانَ يُجِيزُ شَهَادَةَ النَّسَاءِ فِي مِثْلِ هَذَا. (١)»

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَصَّالَةَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَجُلًا بِأَمْرَاهُ بِكَرٍ زَعَمَ أَنَّهَا زَنْتٌ فَأَمَرَ النَّسَاءَ فَنظَرْنَ إِلَيْهَا فَقُلْنَ هِيَ عَذْرَاءٌ - فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا كُنْتُ لِأَضْرِبَ مَنْ عَلَيْهَا خَاتَمٌ مِنَ اللَّهِ - وَكَانَ يُجِيزُ شَهَادَةَ النَّسَاءِ فِي مِثْلِ هَذَا. (٢)»

در این دو روایت اصلاً بحث شهود مرد و شهادت بر زناى آن ها مطرح نیست.

وَإِسْنَادُهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْعُبَيْدِيِّ عَنِ خِرَاشٍ عَنِ زُرَّارَةَ عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي أَرْبَعَةٍ شَهِدُوا عَلَى امْرَأَةٍ بِالزَّانَا فَقَالَتْ أَنَا بِكَرٍ - فَنظَرَ إِلَيْهَا النَّسَاءُ فَوَجَدْنَهَا بِكَرًا - فَقَالَ تُقْبَلُ شَهَادَةُ النَّسَاءِ. (٣)»

این روایت گر چه دال بر این مطلب است که شهادت، شهود زن بر بکارت مقدم بر شهادت، شهود مرد بر زناست، لکن در روایت آقای خراش یا خدش مجهول است و از این نظر روایت ضعیف السند است. و قابل استناد نیست.

ص: ٤٩

١- (٦) وسائل الشیعه جلد صفحه ٣٥٤ باب ٢٤ از کتاب الشَّهَادَاتِ حدیث ١٣

٢- (٧) وسائل الشیعه جلد صفحه ١٢٤ باب ٢٥ از ابواب حد زنا حدیث ١

٣- (٨) وسائل الشیعه جلد صفحه ٣٦٣ باب ٢٤ از کتاب الشَّهَادَاتِ حدیث ٤٤

Your browser does not support the audio tag

موضوع: حدود؛ حد زنا؛ لواحق؛ مسأله ۲

مأخذ: (شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام محقق حلی، نجم الدين، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۴۴) «...النظر الثالث في اللواحق

و هي مسائل عشر ...

الأولى إذا شهد أربعة على امرأه بالزنى قبلا فادعت أنها بكر فشهد لها أربع نساء بذلك فلا حد

و هل يحد الشهود للفرية قال في النهاية نعم و قال في المبسوط لا حد لاحتمال الشبهه في المشاهده و الأول أشبه.

الثانية لا يشترط حضور الشهود عند إقامه الحد

بل يقام و إن ماتوا أو غابوا لا فرارا لثبوت السبب الموجب.»

عدم اشتراط حضور شهود، هنگام اجرای حد:

در جایی که زنا از راه بیینه ثابت شده باشد؛ آیا هنگام اجرای حد، حضور شهود شرط است یا خیر؟

مرحوم محقق می فرماید: حضور شهود هنگام اجرای حد، شرط نیست؛ و لو زنا از راه بیینه و با شهادت همین شهود اثبات شده است.

استدلالی که برای عدم اشتراط حضور شهود، هنگام اجرای حد ذکر شده است؛

اصاله العدم:

اصاله العدم است؛ اصل عدم اشتراط حضور، شهود است.

قاعده ی سببیت:

وقتی موجب چیزی محقق شد؛ بالطبع خود آن چیز هم محقق می شود؛ همان قاعده ی سببیت است؛ اگر سبب چیزی محقق شد؛ مسبب آن هم محقق خواهد شد؛ وقتی زنا ثابت شد؛ حد، هم باید اجرا شود و نباید در اجرای حد تأخیر شود «... فَلَيْسَ

فِي الْحُدُودِ نَظْرُهُ سَاعَهُ» (۱)

نظر استاد:

در این مسأله نیاز به اصل عدم نداریم؛ اگر قاعده‌ی سببیت ملاک بحث شد؛ به تعبیر مرحوم محقق، «...لثبوت السبب الموجب.» وقتی از راه بینه ثابت شد؛ این شخص زنا کرده و باید حد، اعم از حد قتل، در جایی که مثلاً با محارمش زنا کرده، یا حد رجم، اگر زانی محصن یا محصنه بوده، و حد جلد، اگر زانی غیر محصن و محصنه بوده است؛ باید حد بر او اجرا شود؛ دلیلی بر لزوم حضور شهود، هنگام اجرای حد نداریم.

در ضمن این که اطلاق ادله‌ی اثبات حد بعد از ثبوت زنا، این جا را شامل می‌شود؛ ثابت شده که این شخص زنا کرده، پس حد هم باید بر او اجرا شود. ادله‌ی ثبوت حکم برای زنا، مثل آیه‌ی شریفه «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ...» (۱) یا روایات دال بر رجم، اطلاق دارند؛ و مقید به حضور یا عدم حضور شهود، نشده است؛ و فرقی هم بین اثبات زنا از راه اقرار یا بینه نگذاشته‌اند؛ لذا در این مورد، تمسک به اصل عدم اشتراط، معنا ندارد.

ظاهراً در این مسأله بین فقها اختلافی نیست؛ و همه قائل به عدم اشتراط حضور شهود برای اجرای حد هستند؛ لکن ذکر این مسأله مقدمه و توطئه برای این قسمت از بحث است که عدم حضور شهود، نباید به خاطر فرار باشد؛ یعنی این گونه نباشد که عدم حضورشان به خاطر فرار از مشاهده باشد.

ص: ۵۱

تفاوت اشراط حضور با اشراط عدم فرار:

گاهی بحث این است که حضور شهود هنگام اجرای حدّ شرط است؛ این يك بحث است؛ بحث ديگر این است که حضور شهود شرط نیست؛ لکن عدم حضور نباید به خاطر ترس و فرار از اجرای حکم باشد.

البته در مورد حکم رجم اختلاف است؛ که وقتی بخواهند زانی را رجم کنند؛ چه کسی باید ابتدا رجم را شروع کند؟ (به خصوص که می گویند کسی که حدّی از حدود إلهی بر عهده ی اوست؛ حدّ را اجرا نکند؛) لکن بحث این که اگر شهود حاضر بودند باید ابتدا آن ها رجم را آغاز کنند؛ «لوجوب بدأتهم بالرجم» غیر از این است که بگوییم واجب است شهود هنگام اجرای حدّ رجم حضور داشته باشند؛ اگر زنا از طریق بیّنه ثابت شده باشد؛ بله اگر شهود حاضر بودند؛ آن ها باید رجم را شروع کنند؛ بعد حاکم، و بعد مردم.

عدم استلزام وجوب بدء به رجم توسط شهود و وجوب اشراط حضور شهود:

هیچ استلزامی بین وجوب بدء به رجم و وجوب اشراط حضور شهود وجود ندارد. يك بحث، بحث وجوب حضور شهود است؛ و لو در رجم اصلا سنگی هم به محکوم نزنند؛ و دیگران این کار را انجام دهند؛ خوب این در کلمات فقها مطرح نیست؛ بلکه بحث وجوب بدء رجم توسط شهود را مطرح کرده اند (البته این در صورتی است که زنا از طریق بیّنه ثابت شده باشد نه از راه اقرار) ما می گوییم ممکن است وجوب بدء به رجم توسط شهود باشد؛ ولی حضور شهود شرط نباشد؛ به این معنا که اگر شهود حاضر بودند؛ واجب است بدء به رجم توسط شهود باشد؛ اما اگر حاضر نبودند؛ وجوب بدء هم نیست؛ و سالبه به انتفاء موضوع است. لذا عده ایی از فقها حضور شهود را لازم نمی دانند؛ اما اگر حاضر بودند؛ واجب است که بدء به رجم توسط شهود باشد؛ بعد توسط حاکم و بعد توسط مردم.

شبهه در زنا در صورت فرار شهود از اجرای حد:

اگر شهود در صورتی که زنا از راه بیینه ثابت شده باشد؛ از محل اجرای حدّ فرار کنند؛ معلوم می شود که در شهادت آن ها چیزی بوده که از میدان اجرای حدّ فرار کردند؛ در حالی که زنا با شهادت همین ها ثابت شده است؛ لذا اگر همین شهود، به خاطر فرار در صحنه ی اجرای حدّ حاضر نشوند؛ عدم حضور آن ها باعث شبهه، در وقوع زنا می شود؛ و حدّ از شخص محکوم، به خاطر شبهه ساقط می شود؛ فرار منشأ شبهه می شود و این حرف صحیحی است. فتوای فقهای مشهور هم همین است که فرار موجب شبهه می شود و حدّ بر محکوم جاری نمی شود؛ نظر مرحوم محقق و مرحوم صاحب جواهر همین است؛ مرحوم صاحب جواهر به روایت باب هم استناد می کنند.

«لا يشترط عندنا حضور الشهود عند إقامة الحد و لو رجما على معنى سقوطه بعدمه كما عن أبي حنيفة بل يقام و إن ماتوا أو غابوا لا فرارا لثبوت السبب الموجب و للأصل و إن وجب بدأتهم بالرجم، إذ لا استلزام بيّنه و بين الاشتراط، بل و لا دليل على وجوب التأخير إلى حضورهم إذا توقع، إذ لا نظره في الحدود، نعم إن غابوا فرارا سقط الحد للشبهه،...» (۱)

نظر مرحوم شهید در مسالك هم همین است که فرار شهود موجب شبهه، و عدم اجرای حدّ می شود.

«الثانية: لا يشترط حضور الشهود (۱) عند إقامة الحدّ، بل، يقام و إن ماتوا أو غابوا- لا فرارا- لثبوت السبب الموجب.

ص: ۵۳

و هذا ليس ببعيد على وجه لا يقبل....

و الوجه الأول، إلا أن يصرح الشهود بكون الزنا دبرا، فتحد المرأة. هذا كله إذا لم يعينوا الزانى، و مع تعيينه فالحكم فيه كالمرأة، لاشتراكهما فى المقتضى.

قوله: «لا يشترط حضور الشهود. إلخ».

(١) المراد بالحد هنا ما عدا الرجم، لما سيأتى من الخلاف فيه. و يمكن أن يريد ما يعمه حيث يتعدر حضورهم.

و وجه عدم الوجوب حينئذ ظاهر، لأن إقامة الحد ليس من وظيفة الشاهد، و الأصل عدم اشتراط أمر زائد على شهادتهم، فيقام و إن ماتوا أو غابوا، خلافا لأبى «بدائع الصنائع ٧: ٥٨، حليه العلماء ٨: ٣١». حنيفه، حيث نفى الحد بذلك.

هذا [كله] إذا لم تكن الغيبة فرارا، و إلا تربص بالحد إلى حضورهم، لحصول الشبهه حينئذ. و لا حد عليهم، لأنه ليس برجوع.

(١)

مستند اين مسأله هم روايت باب است؛

عَلَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ عِيَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلٍ جَاءَ بِهِ رَجُلَانِ وَقَالَ إِنَّ هَذَا سَرِيقٌ دَرَعًا فَجَعَلَ الرَّجُلُ يَنَاشِدُهُ لَمَّا نَظَرَ فِي الْبَيْتِ وَ جَعَلَ يَقُولُ وَاللَّهِ لَوْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَا قَطَعَ يَدِي أَبَدًا قَالَ وَ لِمَ قَالَ يُخْبِرُهُ رَبُّهُ أَنِّي بَرِيءٌ فَيَبْرَأُنِي بِبِرَائَتِي فَلَمَّا رَأَى مُنَاشِدَتَهُ إِيَّاهُ دَعَا الشَّاهِدَيْنِ وَ قَالَ اتَّقِيَا اللَّهَ وَ لَا تَقْطَعَا يَدَ الرَّجُلِ ظُلْمًا وَ نَاشِدَهُمَا ثُمَّ قَالَ لِيَقْطَعْ أَحَدُكُمَا يَدَهُ وَ يُمَسِكَ الْآخَرَ يَدَهُ فَلَمَّا تَقَدَّمَ إِلَى الْمِضْبِ طَبَّحَهُ لِيَقْطَعْ يَدَهُ ضَرَبَ النَّاسَ حَتَّى اخْتَلَطُوا فَلَمَّا اخْتَلَطُوا أَرْسَلَا الرَّجُلَ فِي غَمَارِ النَّاسِ حَتَّى اخْتَلَطَا بِالنَّاسِ فَجَاءَ الَّذِي شَهِدَا عَلَيْهِ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ شَهِدَ عَلَيَّ الرَّجُلَانِ ظُلْمًا فَلَمَّا ضَرَبَ النَّاسَ وَ اخْتَلَطُوا أَرْسَلَانِي وَ قَرَأَ وَ لَوْ كَانَا صَادِقَيْنِ لَمْ يُرْسِلَانِي فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ يَدُلُّنِي عَلَى هَذَيْنِ أُكَلِّهُمَا (٢)

ص: ٥٤

١- (٤) مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام؛ جلد، صفحہ: ٣٩٢ و ٣٩٣

٢- (٥) الكافي (ط - الإسلامية)؛ جلد، صفحہ: ٢٦٤ و وسائل الشيعة جلد صفحہ ٥٨ و ٥٩ باب ٣٣ از أبواب مُقَدِّمَاتِ الْحُدُودِ وَ أَحْكَامِهَا الْعَامَّةِ حَدِيث ٢

روایت حسنه است.

دو نفر شخصی را نزد حضرت علی علیه السلام آوردند و گفتند این شخص دزدی کرده، شما حدّ سرقت بر او جاری کنید؛ شخص متهم از حضرت دادخواهی کرد و گفت به خدا قسم اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند حدّ، قطع ید بر من جاری نمی شد؛ حضرت سؤال کردند: چرا؟ جواب داد چون خداوند بی گناهی من را به او خبر می داد و او حکم به برائت من می کرد؛ حضرت وقتی دادخواهی این شخص متهم را شنید؛ شاهدان را فراخواندند و گفتند از خدا بترسید و به ظلم، دست شخصی را قطع نکنید؛ (یعنی شهادت دروغ به دزدی ندهید) سپس گفت یکی دستش را بگیرد و دیگری هم دستش را قطع کند؛ وقتی به طرف سکوی قطع دست می رفتند تا دست او را قطع کنند؛ مردم ازدحام کردند؛ و با هم دیگر مخلوط شدند؛ در آن شلوغی آن دو نفر شاهد، مرد متهم را رها کردند و فرار کردند و رفتند؛ شخص متهم به حضرت علی علیه السلام گفت: این دو نفر از روی ظلم بر علیه من شهادت دادند و اگر راست می گفتند من را رها نمی کردند؛ بعد حضرت فرمودند چه کسی آن دو شاهد را به من نشان می دهد تا از آن ها انتقام بگیرم، نکال به معنای انتقام گرفتن است.

روایت دال بر این است که فرار شهود در موردی که زنا از راه یننه ثابت شده باشد منشأ شبهه، و سقوط حدّ می شود و این استدلال، استدلال صحیحی است.

حدود؛ حد زنا؛ لواحق؛ مسأله ۳ و ۴ کتاب القضاء

ص: ۵۵

موضوع: حدود؛ حد زنا؛ لواحق؛ مسأله ۳ و ۴

مأخذ: (شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام محقق حلی، نجم الدين، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۴۵) «...النظر الثالث في اللواحق

و هي مسائل عشر ...

الثالثة قال الشيخ رحمه الله لا يجب على الشهود حضور موضع الرجم

و لعل الأشبه الوجوب لوجوب بدأتهم بالرجم.

الرابعة إذا كان الزوج أحد الأربعة فيه روايتان

و وجه الجمع سقوط الحد إن اختل بعض شروط الشهاده مثل أن يسبق الزوج بالقذف فيحد الزوج أو يدرأ باللعان و يحد الباقيون و ثبوت الحد إن لم يسبق بالقذف و لم يختل بعض الشرائط.»

مسأله ۳:

مرحوم محقق می فرماید: مرحوم شیخ طوسی قائل به عدم وجوب حضور شهود هنگام رجم هستند؛

«مسأله ۱۴ [هل يلزم البيه حضور موضع الرجم]

إذا ثبت الزنا بالبيه، لم يجب على الشهود حضور موضع الرجم. و به قال الشافعی و قال أبو حنيفة: يلزمهم ذلك، دليلنا: أن الأصل براءة الذمه، و إيجاب الحضور عليهم يحتاج إلى دليل.

و قد روى أصحابنا أنه إذا وجب الرجم بالبيه، فأول من يرحمه الشهود، ثم الامام. و ان كان مقرا على نفسه كان أول من يرحمه الامام، فعلى هذا يلزمهم الحضور.» (۱)

لكن خود ایشان می فرماید: لكن اشبه این است که حضور شهود واجب است؛ به دلیل این که واجب است که شروع رجم توسط آن ها صورت بگیرد.

مسأله به کیفیت اجرا حدّ، هنگام اجرای حدّ برمی گردد؛ آیا برای اجرای حدّ حضور شهود در صورتی که زنا از راه بیّنه ثابت شده باشد؛ و حضور حاکم لازم است یا خیر؟

در این مسأله خاص دو روایت متفاوت داریم؛ و بین بزرگان مثل صاحب جواهر و مرحوم شهید در مسالک اختلاف است.

مرحوم محقق می فرماید: أشبه این است که حضور شهود هنگام اجرای حد واجب است؛ «لعل الأشبه الوجوب لوجوب بدأتهم بالرجم». همچنین مرحوم صاحب جواهر می فرماید: حضور شهود هنگام اجرای حد لازم است؛

«[المسأله الثالثه لا يجب على الشهود حضور موضع الرجم]

المسأله الثالثه:

قال الشيخ: لا- يجب على الشهود حضور موضع الرجم للأصل و لعل الأشبه الوجوب، لوجوب بدأتهم بالرجم نضا «الوسائل- الباب- ۱۴- من أبواب حد الزناء- الحديث ۲» و إجماعا محكيا كما تقدم الكلام فيه سابقا و كذا يجب على الامام الحضور ليبدأ بالرجم الذي أثبتته الإقرار، بل قد يفهم من النصوص السابقه المتضمنه لابتداء رجم الشهود ثم الامام وجوب حضوره (عليه السلام) أيضا لو ثبت الزناء بالبينه، و الله العالم.» (۱)

لكن مرحوم شهيد در مسالک می فرماید: حضور شهود هنگام اجرای حد لازم نیست؛ بلکه مستحب است.

«[الثالثه: قال الشيخ رحمه الله: لا يجب على الشهود حضور موضع الرجم]

الثالثه: قال الشيخ رحمه الله: لا يجب (۱) على الشهود حضور موضع الرجم. و لعل الأشبه الوجوب، لوجوب بدأتهم بالرجم ...

(۱) وجوب حضور الشهود موضع الرجم مبنى على وجوب بدأتهم به، و قد تقدم ضعف مستند الوجوب، و أن الاستحباب أقوى، فيكون الحكم فى حضورهم كذلك، لأنه مقدمه الفعل الواجب أو المستحب.» (۲)

ص: ۵۷

۱- (۲) جواهر الكلام فى شرح شرائع الإسلام؛ جلد، صفحه: ۳۶۴ و ۳۶۵

۲- (۳) مسالک الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام؛ جلد، صفحه: ۳۹۳

در بعض روایات باب رجم، اولین کسی که شروع به رجم می کند شاهدان ذکر شده اند و در بعض روایات، اولین کسی که شروع به رجم می کند؛ حاکم ذکر شده است؛ و بعد هم مردم رجم می کنند؛ بعض فقها این گونه بین روایات جمع کرده اند که اگر زنا از راه یئنه ثابت شده باشد؛ ابتدا شهود رجم می کنند و بعد حاکم و بعد مردم و اگر زنا از راه اقرار ثابت شده باشد ابتدا حاکم شروع به رجم می کند و بعد مردم.

حضور شهود:

بحث این که حضور شهود، هنگام رجم واجب است یا مستحب، موضوع مستقلى نیست؛ بلکه بحث اصلی این است که شروع رجم توسط شهود واجب است یا مستحب؟ و به تبع آن اگر شروع رجم توسط شهود واجب باشد؛ حضور شهود هم واجب است؛ و اگر شروع رجم توسط شهود مستحب باشد؛ به تبع از آن حضور شهود هم مستحب است؛ بحث اصلی در این است که شروع رجم توسط شهود واجب است یا مستحب است؟

ملاک، روایات باب:

ملاک در وجوب رجم یا استحباب آن توسط شهود، روایات باب است؛ مرحوم صاحب جواهر وجوب و مرحوم صاحب مسالک استحباب را از روایات باب فهمیده اند.

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَدْفَنُ الْمَرْأَةَ إِلَى وَسْطِهَا إِذَا أَرَادُوا أَنْ يَرْجُمُوهَا - وَيَرْمِي الْإِمَامُ ثُمَّ يَرْمِي النَّاسَ بَعْدَ بِأَحْجَارٍ صَغَارٍ. (۱)

ص: ۵۸

روایت به خاطر عیسی بن عبید تضعیف شده است؛ بقیه ی روات موثقند.

ثم در روایت می تواند قرینه بر آن باشد که مردم نمی توانند شروع به رمی کنند؛ بلکه ابتدا باید امام رمی کند و بعد مردم.

مرحوم صاحب جواهر روایت را دال بر وجوب ابتدا به رمی، توسط حاکم می داند؛

روایت از این جهت که زنا از راه بیینه یا اقرار ثابت شده باشد؛ اعم است؛ لکن ظاهر در این است که زنا از راه اقرار ثابت شده باشد.

وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَالٍ عَنِ صَيْفَوَانَ عَمَّنْ رَوَاهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِذَا أَقَرَّ الزَّانِي الْمُحْصَنُ - كَانَ أَوَّلُ مَنْ يَرْجُمُهُ الْإِمَامَ ثُمَّ النَّاسَ - فَإِذَا قَامَتْ عَلَيْهِ الْبَيْتَةُ - كَانَ أَوَّلُ مَنْ يَرْجُمُهُ الْبَيْتَةَ ثُمَّ الْإِمَامَ ثُمَّ النَّاسَ. (۱)

در این روایت فرق گذاشته بین جایی که زنا از راه بیینه ثابت شده باشد؛ یا از راه اقرار ثابت شده باشد؛ در صورتی که زنا از راه اقرار ثابت شده باشد؛ ابتدا امام رمی می کند و بعد مردم، و اگر زنا از راه بیینه ثابت شده باشد؛ ابتدا شهود رمی می کنند و بعد امام، چون امام با استناد به شهادت شهود حکم به رمی کرده است.

وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ يُونُسَ عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: تُدْفَنُ الْمَرْأَةُ إِلَى وَسْطِهَا ثُمَّ يَرْمِي الْإِمَامُ - وَيَرْمِي النَّاسُ بِأَحْجَارٍ صِغَارٍ - وَ لَا يُدْفَنُ الرَّجُلُ إِذَا رُجِمَ إِلَّا إِلَى حَقْوِيهِ. (۲)

ص: ۵۹

۱- (۵) وسائل الشیعه جلد صفحه ۹۹ باب ۱۴ از ابواب حد زنا حدیث ۲

۲- (۶) وسائل الشیعه جلد صفحه ۹۹ باب ۱۴ از ابواب حد زنا حدیث ۳

این روایت هم دال بر این است که ابتدا امام رمی می کند و بعد مردم.

وَعَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ رَفَعَهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَتَاهُ رَجُلٌ بِالْكُوفَةِ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ - إِنِّي زَنَيْتُ فَطَهَّرْنِي - ثُمَّ ذَكَرَ أَنَّهُ أَقْرَأَ أَرْبَعَ مَرَّاتٍ إِلَى أَنْ قَالَ - فَأَخْرَجَهُ إِلَى الْجَبَّانِ - فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْظِرْنِي أُصَلِّيَ رَكَعَتَيْنِ - ثُمَّ وَضَعَهُ فِي حُفْرَتِهِ إِلَى أَنْ قَالَ - فَأَخَذَ حَجْرًا فَكَبَّرَ أَرْبَعَ «فِي الْمَصْدَرِ - ثَلَاثَ». تَكْبِيرَاتٍ - ثُمَّ رَمَاهُ بِثَلَاثَةِ أَحْجَارٍ فِي كُلِّ حَجْرٍ ثَلَاثَ تَكْبِيرَاتٍ - ثُمَّ رَمَاهُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِثْلَ مَا رَمَاهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - ثُمَّ رَمَاهُ الْحَسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَيَاتِ الرَّجُلِ - فَأَخْرَجَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَمَرَ فَحُفِرَ لَهُ - وَصَلِّيَ عَلَيْهِ وَدَفَنَهُ - فَقِيلَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَلَا تُغَسِّلُهُ - فَقَالَ قَدْ اغْتَسَلَ بِمَا هُوَ طَاهِرٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ - لَقَدْ صَبَرَ عَلَى أَمْرِ عَظِيمٍ. (۱)

روایت مرفوعه است و عمل حضرت علی علیه السلام را بیان می کند که ابتدا حضرت رمی کردند و بعد امام حسن و امام حسین علیهما السلام.

این چند روایت برای استدلال به مطلب کافی است.

نکته قابل توجه این است که حضرت علی علیه السلام در جریانی بعد از رمی، متوجه شدند مردم، شخصی را که رجم شده را لعن می کنند؛ این گونه حرف نزنید؛ همچنان که بدهکار با پرداخت بدهی اش، ذمه اش بری می شود؛ اقامه ی حد هم کفارہ ی گناه آن شخص واقع می شود و پاک می شود.

ص: ۶۰

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَصَّالَةَ عَنْ أَبَانَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: خَرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِسُرَاقَةِ الْهَمْدَانِيِّهِ - فَكَادَ النَّاسُ يَقْتُلُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا مِنَ الزَّحَامِ - فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ أَمَرَ بِرَدِّهَا حَتَّى إِذَا خَفَتِ الزَّحْمَةُ - أُخْرِجَتْ وَ أُغْلِقَ الْبَابُ فَرَمَوْهَا حَتَّى مَاتَتْ - قَالَ ثُمَّ أَمَرَ بِالْبَابِ فَفُتِحَ - قَالَ فَجَعَلَ كُلُّ مَنْ يَدْخُلُ يَلْعَنُهَا - قَالَ فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ نَادَى مُنَادِيَهُ - أَيُّهَا النَّاسُ اذْفَعُوا أَلْسِنَتَكُمْ عَنْهَا - فَإِنَّهُ لَا يُقَامُ حَدٌّ إِلَّا كَانَ كَفَّارَةً ذَلِكَ الذَّنْبِ - كَمَا يُجْزَى الدَّيْنُ بِالذَّيْنِ. (۱)

با توجه به روایتی که فرق گذاشته بین جایی که زنا از راه بیینه ثابت شده باشد؛ یا از راه اقرار ثابت شده باشد؛ در صورتی که زنا از راه اقرار ثابت شده باشد؛ ابتدا امام رمی می کند و بعد مردم، و اگر زنا از راه بیینه ثابت شده باشد؛ ابتدا شهود رمی می کنند و بعد امام، و با توجه به این که بعد از فعل ماضی، فعل مضارع نیامده، روایت ظهور در وجوب دارد؛ «كَانَ أَوَّلُ مَنْ يَرْجُمُهُ الْإِمَامَ ثُمَّ النَّاسَ» همچنین کلمه ی «ثُمَّ» که دال بر تراخی است؛ استفاده می شود که مردم نمی توانند شروع به رمی کنند؛ بلکه ابتدا باید امام رمی کند و بعد مردم. البته سابقا بیان کردیم که این در صورتی است که بیینه و حاکم حاضر باشند در این صورت واجب است که اول آن ها رمی کنند؛ اما اصل وجوبشان واجب نیست؛ که سابقا بیان کردیم؛ بله اگر حاضر بودند؛ شروع رمی، توسط آن ها واجب است.

ص: ۶۱

البته اعتبار هم با این همراه است که اگر حاکم حاضر بود؛ او ابتدا رمی را آغاز کند؛ اگر مثلاً حاکم حاضر باشد و بگوید من رمی نمی‌کنم؛ بقیه مردم هم در حکم به رجم تردید می‌کنند و موجب شک و شبهه، برای سایرین می‌شود؛ لذا اعتبار در قضیه اقتضا می‌کند اگر حاکم حاضر است خودش ابتدا رمی کند.

برای عدم وجوب حضور حاکم هنگام رمی، به جریان معز هم استدلال شده که خود پیامبر صلی الله علیه و آله در رجم او حاضر نبودند. بلکه اگر حاضر بودند؛ واجب بود که ابتدا خود حضرت شروع به رمی کنند.

مسأله ۴:

«الرابعه إذا كان الزوج أحد الأربعة فيه روايتان

و وجه الجمع سقوط الحد إن اختلف بعض شروط الشهاده مثل أن يسبق الزوج بالقذف فيحد الزوج أو يدرأ باللعان و يحد الباقون و ثبوت الحد إن لم يسبق بالقذف و لم يخل بعض الشرائط.»

اگر چهار نفر علیه زنی شهادت به زنا دهند؛ لکن یکی از شهود، شوهر آن زن باشد؛ شهادتشان پذیرفته می‌شود یا خیر؟ آیا در این صورت حد بر زن جاری می‌شود یا شهادت زن و شوهر متفاوت است؟

شهادت:

اصولاً در شهادت چیزی غیر از عدالت شرط نیست. در اکثر شهادتات، دو شاهد مرد، یا یک شاهد مرد و دو شاهد زن مطرح است؛ آن چنان که در آیه شریفه مطرح شده است.

«... وَ اسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى وَ لَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا ...» (۱)

ص: ۶۲

البته در بعض موارد یک شاهد و قسم، حکم را ثابت می کند؛ در بعض موارد هم شهادت کسانی قابل قبول نیست؛ مثلاً اگر نُسب نزدیک شخصی بخواهند به نفع او شهادت دهند؛ شهادتشان قبول نیست؛ یا کسی که با شخصی دشمن دارد؛ شهادتش علیه او قبول نمی شود؛ شهادت پدر و پسر به نفع یک دیگر پذیرفته می شود؛ اما شهادت پسر علیه پدر، پذیرفته نیست.

از جمله مواردی که در شهادت مورد بحث قرار گرفته، شهادت زن و شوهر است؛ در روایات شهادت زن و شوهر به نفع یک دیگر مطرح شده که قابل قبول است؛ اما در مورد این که علیه یک دیگر شهادت دهند؛ چیزی در روایات مطرح نشده است.

بعضی می گویند شهادت زن و شوهر به نفع یا ضرر یک دیگر مثل بقیه شهود است و فرقی ندارد؛ شهادتشان پذیرفته می شود؛ لکن این حرف قابل قبول نیست؛ و پذیرفته نمی شود؛ چون شبهه دارد.

در مسأله مورد بحث هم اگر شهادت شوهر، به عنوان یک شاهد پذیرفته شود؛ بر زن حدّ زنا جاری می شود؛ و اگر قبول شهادت مرد مورد تردید باشد اجرای حدّ زنا برای زن مشکل است.

در روایات در مورد شهادت زن و شوهر علیه یک دیگر چیزی مطرح نشده است.

در مورد بحث، دو روایت خاص داریم که یکی می گوید شهادت شوهر پذیرفته می شود و یکی می گوید شهادت شوهر پذیرفته نمی شود؛ هر دو روایت را بیان خواهیم کرد.

در مورد شهادت زن و شوهر برای یکدیگر روایاتی داریم.

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي الْمَعْرَاءِ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ: تَجُوزُ شَهَادَةُ الرَّجُلِ لِمَرْأَتِهِ - وَالْمَرْأَةُ لِرَوْجِهَا إِذَا كَانَ مَعَهَا غَيْرُهَا. (۱)

ص: ۶۳

روایت دال بر این است که شهادت زن و شوهر به نفع یک دیگر نافذ است.

و يَأْسِرُنَا دِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ زُرْعَةَ عَنْ سَمَاعَةَ فِي حَدِيثٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ شَهَادَةِ الرَّجُلِ لِامْرَأَتِهِ قَالَ نَعَمْ - وَ الْمَرْأَةُ لِزَوْجِهَا قَالَ لَا إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَعَهَا غَيْرُهَا. (۱)

روایت موقوفه است؛ و بعضی وسائط ذکر نشده است. دال بر قبول شهادت مرد به نفع زن، و عدم قبول شهادت زن به نفع مرد است مگر این که شاهد دیگری هم باشد.

بعد از ذکر این روایت مرحوم صاحب وسائل می فرماید: عموم احادیث باب شهادت و اطلاق آن ها دال بر قبول شهادت زن و شوهر برای یک دیگر است.

«أَقُولُ: وَ يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ عُمُومُ أَحَادِيثِ الشَّهَادَاتِ وَ إِطْلَاقِهَا» (۲)

عرض می کنیم روایات، شامل شهادت زن و شوهر علیه یک دیگر نمی شود.

حدود؛ حد زنا؛ لواحق؛ مسأله ۴ کتاب القضاء

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: حدود؛ حد زنا؛ لواحق؛ مسأله ۴

مأخذ: (شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام محقق حلی، نجم الدین، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۴۵) «...النظر الثالث في اللواحق

و هي مسائل عشر ...

الرابعة إذا كان الزوج أحد الأربعة فيه روايتان

و وجه الجمع سقوط الحد إن اختل بعض شروط الشهادة مثل أن يسبق الزوج بالقذف فيحد الزوج أو يدرأ باللعان و يحد الباقون و ثبوت الحد إن لم يسبق بالقذف و لم يختل بعض الشرائط.»

ص: ۶۴

۱- (۱۱) وسائل الشیعه جلد صفحه ۳۶۷ باب ۲۵ از ابواب كِتَابِ الشَّهَادَاتِ حَدِيثِ ۳

۲- (۱۲) وسائل الشیعه جلد صفحه ۳۶۷

اگر چهار نفر علیه زنی شهادت به زنا دهند؛ لکن یکی از شهود، شوهر آن زن باشد؛ شهادتشان پذیرفته می شود یا خیر؟ آیا در این صورت حد بر زن جاری می شود یا شهادت زن و شوهر متفاوت است؟

مرحوم شهید در مسالک می فرماید: شهادت شهود پذیرفته می شود؛ و بر زن حد جاری می شود؛ چون مقتضی حد موجود است؛ و مانع هم مفقود است؛ شوهر بودن هم در شهادت مانع نیست:

«قد عرفت فیما سلف «صفحه ۱۹۱» أن شهادة الزوج لزوجته و علیها مقبولة، و مقتضى ذلك أنه لو شهد علیها أربعة بالزنا أحدهم الزوج قبل و ثبت علیها الحد، لوجود المقتضى له و انتفاء المانع.» (۱)

روایات باب:

در این باب دو روایت خاص وجود دارد:

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ عَبَّادِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ نَعِيمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ أَرْبَعَةٍ شَهِدُوا عَلَى امْرَأَةٍ بِالزَّوْنِ - أَحَدُهُمْ زَوْجُهَا قَالَ تَجُوزُ شَهَادَتُهُمْ. (۲)

عباس بن معروف از اصحاب امام رضا علیه السلام هستند؛ و نجاشی و علامه از او تعریف کرده اند؛ لکن جامع الروات از سفیان ثوری نقل می کند که ایشان عباد بن کثیر را تکذیب می کرده است؛ لذا عباد بن کثیر تضعیف شده، و ابراهیم بن نعیم هم از صحابی و کوفی است و مجهول است؛ مدح و ذمی در مورد او نرسیده است؛ لذا از روایت به خبر ابراهیم بن نعیم تعبیر می کنند؛ یعنی روایت، ضعیف است.

ص: ۶۵

۱- (۱) مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، جلد: ، صفحه: ۳۹۳ و ۳۹۴

۲- (۲) وسائل الشیعه جلد صفحه ۴۳۱ باب ۱۲ از ابواب کتاب اللعان حدیث ۱

روایت دال بر این است که شهادت شوهر علیه همسرش در مورد زنا پذیرفته می شود؛ البته این در صورتی است که شرایط دیگر تمام باشد؛ اکثر فقهای عظام هم همین قول را پذیرفته اند.

وَ يَأْتِيَانِي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ (إِسْمَاعِيلَ بْنِ خِرَاشٍ) «فِي الْمَصْدَرِ - إِسْمَاعِيلُ عَنْ خِرَاشٍ» عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي أَرْبَعَةٍ شَهِدُوا عَلَى امْرَأَةٍ بِالزَّوْنَا أَحَدُهُمْ زَوْجُهَا - قَالَ يُلَاعِنُ الزَّوْجَ وَ يُجْلَدُ الْآخَرُونَ. (۱)

اسماعیل بن خراش یا خداهش، مجهول است؛ بعضی اصلاً نام او را نیز ذکر نکرده اند.

روایت دال بر این است که اگر چهار نفر علیه زنی شهادت به زنا دهند؛ و یکی از شهود، شوهر آن زن باشد؛ شوهر ملاعنه می کند؛ و بقیه ی شهود هم حدّ قذف می خورند.

مرحوم محقق می فرماید: «الرابعة إذا كان الزوج أحد الأربعة فيه روايتان

و وجه الجمع سقوط الحد إن اختل بعض شروط الشهادة مثل أن يسبق الزوج بالقذف فيحد الزوج أو يدرأ باللعان و يحد الباقيون و ثبوت الحد إن لم يسبق بالقذف و لم يختل بعض الشرائط.»

مرحوم محقق می فرماید در باب، دو روایت متفاوت داریم؛ و وجه جمع این است که اگر شرائط شهادت تمام باشد؛ شهادت، شهود پذیرفته می شود؛ و بر زن، حدّ زنا جاری می شود؛ و اگر شرائط تمام نباشد؛ حدّ، بر زن جاری نمی شود؛ مثلاً اگر شوهر قبل از شهادت، همسرش را متهم به زنا کرده باشد؛ در این صورت باید ملاعنه کند و دیگر شهادت او پذیرفته نیست و بر بقیه شهود حدّ قذف جاری می شود. البته این وجه جمع، واقعا حرف صحیحی است و قابل قبول است.

ص: ۶۶

مرحوم صاحب جواهر «و قدم تقدم الكلام في ذلك في كتاب اللعان» جلد: ۳۴ صفحه: ۸۱ و ۸۲» (۱) و صاحب مسالك «قد عرفت فيما سلف «صفحه ۱۹۱» أن شهادة الزوج لزوجته و عليها مقبوله.» (۲) در این بحث می فرمایند در گذشته بیان کردیم که شهادت زن و شوهر، له و علیه هم دیگر پذیرفته می شود؛ لکن وقتی به بحث لعان، و شهادات مراجعه می کنیم؛ در مورد شهادت زن و شوهر، له یک دیگر روایت داریم که شهادتشان پذیرفته می شود؛ اما در مورد شهادت، علیه یک دیگر روایتی نداریم؛ در این مورد به عمومات بحث شهادت استناد کرده اند.

مثلا شهید در مسالك به صحیحه ی حلبی و روایت سماعه استناد کرده است.

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي الْمَغْرَاءِ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ: تَجُوزُ شَهَادَةُ الرَّجُلِ لِمَرْأَتِهِ - وَالْمَرْأَةُ لِرَوْجِهَا إِذَا كَانَ مَعَهَا غَيْرُهَا. (۳)

روایت دال بر این است که شهادت زن و شوهر به نفع یک دیگر نافذ است.

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ زُرْعَةَ عَنْ سَمَاعَةَ فِي حَدِيثٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ شَهَادَةِ الرَّجُلِ لِمَرْأَتِهِ قَالَ نَعَمْ - وَالْمَرْأَةُ لِرَوْجِهَا قَالَ لَا إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَعَهَا غَيْرُهَا. (۴)

ص: ۶۷

۱- (۴) جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام؛ جلد: ، صفحه: ۳۶۵

۲- (۵) مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، جلد: ، صفحه: ۳۹۳ و ۳۹۴

۳- (۶) وسائل الشيعه جلد صفحه ۳۶۶ باب ۲۵ از ابواب كِتَابُ الشَّهَادَاتِ حَدِيث ۱

۴- (۷) وسائل الشيعه جلد صفحه ۳۶۷ باب ۲۵ از ابواب كِتَابُ الشَّهَادَاتِ حَدِيث ۳

روایت موقوفه است؛ و بعضی وسائط ذکر نشده است. دال بر قبول شهادت مرد به نفع زن، و عدم قبول شهادت زن به نفع مرد است مگر این که شاهد دیگری هم باشد؛ چون شهادت زن، به تنهایی پذیرفته نمی شود.

بله این روایات دال بر قبول شهادت زن و مرد به نفع یک دیگر است؛ اما در مورد شهادت، علیه یک دیگر روایتی نداریم؛ در این مورد به عمومات بحث شهادت استناد کرده اند؛ مثل «... وَ اسْتَشْهَدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ...» (۱) و «... وَ اسْهَدُوا ذَوْيَ عَدْلٍ مِنْكُمْ...» (۲) می گویند این ادله اطلاق دارد؛ و فرقی نمی کند که شاهدان زن و شوهر باشند یا غیر زن و شوهر باشند.

لکن ما می گوییم به این عمومات نمی توان استناد کرد؛ استناد به عمومات در صورتی است که در مقام دلیل خاصی نباشد؛ اما در مورد بحث ما چون دلیل خاص داریم که شهادت زن و شوهر، له یک دیگر، شهادتشان پذیرفته می شود؛ اما در مورد شهادت، علیه یک دیگر روایتی نداریم؛ لذا نمی توان در این مورد، به عمومات بحث استناد کرد؛ شاید آن روایات می خواسته بگوید شهادت زن و شوهر علیه یک دیگر پذیرفته نمی شود؛ همچنان که شهادت پسر علیه پدر قبول نمی شود؛ گر چه شهادت پدر و پسر به نفع یک دیگر پذیرفته می شود؛ البته روایات در مورد شهادت زن و شوهر علیه یک دیگر ساکت است؛ و نفی و اثباتی ندارد. چون در طرف له هم دلیل خاص داریم؛ نمی توانیم به عموم ادله شهادت برای قبول شهادت زن و شوهر علیه یک دیگر استناد کرد؛ البته اعتبار هم به این است که شهادت زن و شوهر علیه یک دیگر پذیرفته نشود؛ و زوجیت مانع قبول شهادت باشد؛ چون زن و شوهر ممکن است به کوچک ترین چیزی با هم اختلاف پیدا کنند و علیه یک دیگر شهادت بدهند.

ص: ۶۸

۱- (۸) سوره ی بقره آیه ۲۸۲

۲- (۹) سوره ی طلاق آیه ۲

Your browser does not support the audio tag

موضوع: حدود؛ لواط؛ حكم لواط؛ روايات

مأخذ: (شرائع الإسلام فى مسائل الحلال و الحرام محقق حلى، نجم الدين، جعفر بن حسن، جلد ٤ صفحه ١٤٦ و ١٤٧) «الباب الثانى فى اللواط و السحق و القياده

أما اللواط

... و موجب الإيقاب القتل على الفاعل و المفعول إذا كان كل منهما بالغاً عاقلاً.

و يستوى فى ذلك الحر و العبد و المسلم و الكافر و المحصن و غيره.

و لو لاط البالغ بالصبي موقباً قتل البالغ و أدب الصبي و كذا لو لاط بمجنون و لو لاط بعبد حداً قتلاً أو جلداً و لو ادعى العبد الإكراه سقط عنه دون المولى.

و لو لاط مجنون بعقل حد العاقل و فى ثبوته على المجنون قولان أشبههما السقوط.

و لو لاط الدمى بمسلم قتل و إن لم يوقب و لو لاط بمثله كان الإمام مخيراً بين إقامه الحد عليه و بين دفعه إلى أهله ليقيموا عليه حدهم.

و كيفية إقامه هذا الحد القتل إن كان اللواط إيقاباً (: و فى روايه إن كان محصناً رجم و إن كان غير محصن جلد) و الأول أشهر ثم الإمام مخير فى قتله بين ضربه بالسيف أو تحريقه أو رجمه أو إلقائه من شاهق أو إلقاء جدار عليه و يجوز أن يجمع بين أحد هذه و بين تحريقه و إن لم يكن إيقاباً كالتفخيذ أو بين الأليتين فحده مائه جلده و قال فى النهايه يرجم إن كان محصناً و يجلد إن لم يكن و الأول أشبه.

ص: ٦٩

و يستوى فيه الحر و العبد و المسلم و الكافر و المحصن و غيره و لو تكرر منه الفعل و تخلله الحد مرتين قتل فى الثالثه و قيل فى الرابعه و هو أشبه و المجتمعان تحت إزار واحد مجردين و ليس بينهما رحم يعزران من ثلاثين سوطاً إلى تسعه و تسعين سوطاً و لو تكرر ذلك منهما و تخلله التعزير حداً فى الثالثه و كذا يعزر من قبل غلاماً ليس له بمحرم بشهوه.

و إذا تاب اللواط قبل قيام البينه سقط عنه الحد و لو تاب بعده لم يسقط و لو كان مقراً كان الإمام مخيراً فى العفو أو الاستيفاء.»

در مورد حكم لواط، مدرک روایات باب است که به دو دسته تقسیم می شود.

دسته اول:

دال بر این است که حکم لواط مثل حکم زانی است؛ اگر لائط محصن است رجم می شود؛ و اگر غیر محصن است شلاق می خورد؛ لکن نسبت به ملوط حکمش مطلقاً چه محصن باشد و چه غیر محصن باشد؛ رجم است؛ چون احصان و عدم احصان تأثیری در این که خودش را تسلیم دیگری کرده ندارد.

دسته دوم:

حکم مستقل غیر از زنا دارد؛ دال بر این است که حکم لواط قتل است؛ به این صورت که یا با شمشیر، گردنش زده می شود؛ یا مشدود الیدین و الرجلین، إهداب از جبل می شود و یا إحراق به نار می شود.

روایات دسته دوم:

وَعَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدِ الْجَوْهَرِيِّ عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ هِلَالٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الرَّجُلِ يَفْعَلُ بِالرَّجُلِ - قَالَ فَقَالَ إِنْ كَانَ دُونَ الثَّقَبِ فَالْجَلْدُ - وَإِنْ كَانَ ثَقَبٌ أُقِيمَ قَائِمًا - ثُمَّ ضُرِبَ بِالسَّيْفِ ضَرْبَةً أَخَذَ السَّيْفُ مِنْهُ مَا أَخَذَ - فَقُلْتُ لَهُ هُوَ الْقَتْلُ قَالَ هُوَ ذَاكَ. (۱)

ص: ۷۰

۱- (۱) وسائل الشیعه جلد صفحه ۱۵۳ باب ۱ از ابواب أَبْوَابُ حَدِّ اللُّوَاطِ حدیث ۲

در مورد قاسم بن محمد الجوهری گفته اند واقفی است و روایات ضعیف را نقل می کند.

در این روایت برای دون الثقب یعنی تفخیز و التذاذ به الیتین حکم جلد بیان شده است؛ بعضی می گویند دون الثقب که لواط نیست؛ لذا حدی هم ندارد و مراد از جلد در روایت، تعزیر است.

البته ما موضوعاً دون الثقب یعنی تفخیز و التذاذ به الیتین را لواط نمی دانیم؛ مرحوم صاحب جواهر می فرمایند در کمتر از ایقاب را مجازاً لواط می گویند: «و علی کل حال فالظاهر أن إطلاق اللواط علی غیره من التفخیز أو الفعل بین الیتین من المجاز» (۱) و مرحوم شهید در مسالک می فرمایند اگر نام کمتر از ایقاب را لواط نگذاریم به اصطلاح نزدیک تر است؛ گر چه در ما دون ثقب هم حرام است و حدّ دارد ولی لواط نیست. «و لو أطلق الوطی «فی الحجریتین: اللواط.» علی الإیقاب، و خصّ غیره باسم آخر و إن أوجب الحدّ المخصوص، كان أوفق بالاصطلاح. و لكنّه تبع فی إطلاقه علی ذلك الروایات، ...» (۲) روایت دال بر این است که حکم لواط، غیر از حکم زناست؛ در این روایت قتل با شمشیر بیان شده است.

وَعَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَثْمَانَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلٌ أَتَى رَجُلًا - قَالَ عَلَيْهِ إِنَّ كَانَ مُحْصِنًا الْقَتْلُ - وَإِنْ لَمْ يَكُنْ مُحْصِنًا فَعَلَيْهِ الْجُلْدُ - قَالَ قُلْتُ: فَمَا عَلَى الْمُؤْتَى قَالَ - عَلَيْهِ الْقَتْلُ عَلَى كُلِّ حَالٍ مُحْصِنًا كَانَ أَوْ غَيْرَ مُحْصِنٍ. (۳)

ص: ۷۱

۱- (۲) جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ جلد: ، صفحه: ۳۷۶

۲- (۳) مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، جلد: ، صفحه: ۴۰۱

۳- (۴) وسائل الشیعه جلد صفحه ۱۵۴ باب ۱ از ابواب أبواب حدّ اللواط حدیث ۴

در مورد معلى بن محمد گفته اند مضطرب المذهب است و احاديثش هم مضطرب است.

در اين روايت حكم لائظ و ملوط قتل بيان شده است كه غير از حكم زناست.

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ يَأْتِيَنَاهُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: قَرَأْتُ بِحِطِّ رَجُلٍ أَعْرَفُهُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَقَرَأْتُ جَوَابَ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِحِطِّهِ - هَيْلٌ عَلَى رَجُلٍ لَعِبَ بِغُلَامٍ بَيْنَ فِجْدَيْهِ حَيْدٌ - فَإِنَّ بَعْضَ الْعِصَابَةِ رَوَى أَنَّهُ لَا بَأْسَ - بِلَعِبِ الرَّجُلِ بِالْغُلَامِ بَيْنَ فِجْدَيْهِ - فَكَتَبَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ - وَكَتَبَ أَيْضًا هَذَا الرَّجُلُ وَ لَمْ أَرَ الْجَوَابَ - مَا حَدُّ رَجُلَيْنِ نَكَحَ أَحَدُهُمَا الْآخَرَ - طَوْعًا بَيْنَ فِجْدَيْهِ مَا «فِي الْمَصْدَرِ - وَ مَا.» تَوْبَتُهُ - فَكَتَبَ الْقَتْلُ - وَ مَا حَدُّ رَجُلَيْنِ وَجِدَا نَائِمَيْنِ فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ - فَكَتَبَ مِائَةَ سَوْطٍ.

(۱)

ظاهرا طبق قاعده مراد از اين كه دو نفر زير يك روکش خوابيده اند؛ اين است كه برهنه بوده اند.

روايت دال بر اين است كه حكم لواط، غير از حكم زناست؛ در اين روايت براي لواط، حكم قتل بيان شده است.

البته روايت از اين جهت كه ما دون الثقب يعنى تفخيذ و التذاذ به إلتين را لواط نمى دانند و همچنين از جهات ديگرش قابل استناد است.

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَدِّهِ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي بَكْرِ الْحَضْرَمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَتَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِامْرَأَةٍ وَ زَوْجِهَا - «فِي الْمَصْدَرِ - بَرَجِلٍ وَ امْرَأَةٍ.» قَدْ لَاطَ زَوْجُهَا بِأَيْدِيهَا مِنْ غَيْرِهِ - وَ تَقَبَّهُ وَ شَهِدَ عَلَيْهِ بِذَلِكَ الشُّهُودُ - فَأَمَرَ بِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَضْرِبَ بِالسَّيْفِ حَتَّى قُتِلَ - وَ ضْرَبَ الْغُلَامَ دُونَ الْحَدِّ - وَ قَالَ أَمَا لَوْ كُنْتُ مُدْرِكًا لَقَتَلْتُكَ - لِإِمْكَانِكَ إِيَّاهُ مِنْ نَفْسِكَ بِتَفْبِيكَ. (۲)

ص: ۷۲

۱- (۵) وسائل الشيعه جلد صفحه ۱۵۴ و ۱۵۵ باب ۱ از ابواب ابواب حَدِّ اللّوَاطِ حديث ۵

۲- (۶) وسائل الشيعه جلد صفحه ۱۵۶ باب ۲ از ابواب ابواب حَدِّ اللّوَاطِ حديث ۱

روایت دال بر این است که حکم لواط، غیر از حکم زناست؛ در این روایت قتل با شمشیر بیان شده است.

و يَأْسِيَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ بُنَّانِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْعَبَّاسِ غُلَامٍ لِأَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يُعْرِفُ بِغُلَامِ ابْنِ شُرَاعَةَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الرَّبِيعِ عَنِ سَيِّفِ التَّمَارِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَتَى عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِرَجُلٍ مَعَهُ غُلَامٌ يَأْتِيهِ - فَصَامَتْ عَلَيْهِمَا بِذَلِكَ الْبَيْتِ - فَقَالَ يَا قَتْبُ النَّطْعِ وَالسَّيْفِ - ثُمَّ أَمَرَ بِالرَّجُلِ فَوَضَعَ عَلَى وَجْهِهِ - وَوَضَعَ الْغُلَامَ عَلَى وَجْهِهِ - ثُمَّ أَمَرَ بِهِمَا فَضْرِبَا بِالسَّيْفِ - حَتَّى قَدَّهَمَا بِالسَّيْفِ جَمِيعًا الْحَدِيثُ. (۱)

روایت به خاطر بُنَّانِ بن محمد که توثیق نشده است؛ عباس هم مکرر است و معلوم نیست این عباس، کدام عباس است؛ هم عباس ضعیف و هم عباس، موثق داریم؛ لکن نمی دانیم مراد از عباس این جا کدام است.

نطع که در روایت مطرح شده، چیز چرمی است؛ که برای حکم قتل پهن می کردند تا خون به اطراف پخش نشود؛ و علی القاعده مراد از غلام که در روایت مطرح شده و حضرت حکم قتل با شمشیر در مورد او اجرا کردند؛ غلام بالغ است؛ و الا در غیر بالغ حکم تعزیر است نه حد قتل.

روایت در این که حکم لواط، قتل است؛ صریح است.

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رَبَّابٍ (عَنْ مَالِكِ بْنِ عَطِيَّةٍ) «لَيْسَ فِي نَسْخِهِ مِنَ التَّهْذِيبِ (هامش المخطوط)». عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: بَيْنَمَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَلَأٍ مِنْ أَصْحَابِهِ - إِذْ أَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - إِنِّي أَوْقَبْتُ عَلَى غُلَامٍ فَطَهَّرْتَنِي - فَقَالَ لَهُ يَا هَذَا امْضِ إِلَيَّ مَنَزِلَكَ - لَعَلَّ مَرَارًا هَاجَ بِكَ - فَلَمَّا كَانَ مِنْ غَدٍ عَادَ إِلَيْهِ فَقَالَ لَهُ - يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي أَوْقَبْتُ عَلَى غُلَامٍ فَطَهَّرْتَنِي - فَقَالَ لَهُ أَذْهَبَ إِلَيَّ مَنَزِلَكَ لَعَلَّ مَرَارًا هَاجَ بِكَ - حَتَّى فَعَلَ ذَلِكَ ثَلَاثًا بَعْدَ مَرَّتِهِ الْأُولَى - فَلَمَّا كَانَ فِي الرَّابِعَةِ قَالَ لَهُ - يَا هَذَا إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَكَمَ فِي مِثْلِكَ بِثَلَاثَةِ أَحْكَامٍ - فَاخْتَرْتُ أَيُّهُنَّ شِئْتُ فَقَالَ وَمَا هُنَّ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ - قَالَ ضَرْبُهُ بِالسَّيْفِ فِي عُنُقِكَ بِالْغَةِ مَا بَلَغَتْ - أَوْ إِهْدَابٌ «فِي نَسْخِهِ - اهدار (هامش المخطوط)، و في المصدر - إهداء». مِنْ جَبَلٍ مَشْدُودٍ إِلَيْدَيْنِ وَ الرَّجْلَيْنِ - أَوْ إِحْرَاقٌ بِالنَّارِ - قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَيُّهُنَّ أَشَدُّ عَلَيَّ - قَالَ الْإِحْرَاقُ بِالنَّارِ - قَالَ فَإِنِّي قَدِ اخْتَرْتُهَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ - فَقَالَ خُذْ لِدَلِيكَ أَهْبَتَكَ فَقَالَ نَعَمْ - قَالَ فَصَيِّمِي رَكَعَتَيْنِ ثُمَّ جَلَسَ فِي تَشْهُدِهِ - فَقَالَ اللَّهُمَّ إِنِّي قَدِ آتَيْتُ مِنَ الذَّنْبِ مَا قَدْ عَلِمْتَهُ - وَإِنِّي تَخَوَّفْتُ مِنْ ذَلِكَ - فَآتَيْتُ إِلَى وَصِيِّ رَسُولِكَ وَ ابْنِ عَمِّ نَبِيِّكَ - فَسَيَّأَلْتُهُ أَنْ يُطَهِّرَنِي - فَخَيَّرَنِي ثَلَاثَةً أَصْيَافٍ مِنَ الْعَذَابِ - اللَّهُمَّ فَإِنِّي اخْتَرْتُ أَشَدَّهُنَّ - اللَّهُمَّ فَإِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تَجْعَلَ ذَلِكَ كَفَّارَةً لِذُنُوبِي - وَ أَنْ لِمَا تُحَرِّقُنِي بِنَارِكَ فِي آخِرَتِي ثُمَّ قَامَ وَ هُوَ بِيَاكٍ - حَتَّى دَخَلَ الْحَفِيرَةَ الَّتِي حَفَرَهَا لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَ هُوَ يَرَى النَّارَ تَتَأَجَّجُ حَوْلَهُ - قَالَ فَبَكَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ بَكَى أَصْحَابُهُ جَمِيعًا - فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قُمْ يَا هَذَا - فَقَدْ أُبْكِيَتْ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ وَ مَلَائِكَةُ الْأَرْضِ - فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ تَابَ عَلَيْكَ - فَقُمْ وَ لَا تُعَاوِدَنَّ شَيْئًا مِمَّا فَعَلْتَ. (۲)

ص: ۷۳

۱- (۷) وسائل الشيعة جلد صفحه ۱۵۶ باب ۲ از ابواب أبواب حَدِّ اللُّوَاطِ حَدِيث ۲

۲- (۸) وسائل الشيعة جلد صفحه ۱۶۱ و ۱۶۲ باب ۵ از ابواب أبواب حَدِّ اللُّوَاطِ حَدِيث ۱

این که حضرت به شخص لائط فرمودند پیامبر صلی الله علیه و آله برای لواط سه حکم بیان فرموده اند یعنی سه جور عمل کرده اند؛ به این صورت که یا با شمشیر، گردنش زده می شود؛ یا مشدود الیدین و الرجلین، إهداب از جبل می شود؛ به این صورت که از سینه کوه رها می شود نه این که از کوه پرتاب شود؛ و یا إحراق به نار می شود؛ البته در هیچ موردی حکم سوزاندن حیاً برای هیچ کس حتی حیوانات را نداریم؛ همچنان که در بعض روایات مطرح شده است که سوزاندن به آتش از اختصاصات حضرت حق تعالی است؛ و آن هم در قیامت است؛ البته بعضی فائلند که از همان اول حضرت علی علیه السلام می دانستند که سرانجام این شخص به توبه و پذیرفته شدن توبه او منجر خواهد شد؛ لذا فرمودند آتشی آماده کنند؛ و از اول قرار بر سوزاندن آن شخص نبود.

خلاصه در این که روایت دال بر این است که حکم لواط، غیر از حکم زناست؛ و حکم قتل را بیان می کند واضح است.

وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سَيِّفِ بْنِ الْحَارِثِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْعَزَمِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَتَى عُمَرَ بْنَ بَرْجَلٍ قَدْ نَكَحَ فِي دُبُرِهِ فَهَمَّ أَنْ يَجْلِدَهُ - فَقَالَ لِلشُّهُودِ رَأَيْتُمُوهُ يُدْخِلُهُ - كَمَا يُدْخِلُ الْمَيْلُ فِي الْمُكْحَلِ قَالُوا نَعَمْ - فَقَالَ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا تَرَى فِي هَذَا - فَطَلَبَ الْفَحْلَ الَّذِي نَكَحَ «فِي الْمَصْدَرِ - نَكْحَهُ» فَلَمْ يَجِدْهُ - فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَرَى فِيهِ أَنْ تُضْرَبَ عُنُقُهُ - قَالَ فَأَمَرَ بِهِ فَضْرِبَتْ عُنُقُهُ - ثُمَّ قَالَ خُذُوهُ - فَقَالَ بَقِيَتْ لَهُ عُقُوبَةٌ أُخْرَى قَالَ وَ مَا هِيَ - قَالَ ادْعُ بَطْنَ «الطن - حزمه القصب. (الصحاح - طنن - ٦ - ٢١٥٩)» مِنْ حَطَبٍ - فَمَدَعَا بَطْنَ مِنْ حَطَبٍ فَلَفَّ فِيهِ ثُمَّ أَخْرَقَهُ بِالنَّارِ الْحَدِيثَ. (١)

ص: ٧٤

حضرت على عليه السلام فرمودند شخص ملوط، با شمشیر گردنش را بزنند؛ بعد فرمودند جثه اش را با آتش بسوزانند؛ این إحراق بعد از قتل است؛ اما إحراقِ حَيٍّ به عنوان حکم مستقل را نمی توانیم بپذیریم.

حدود؛ لواط؛ حکم لواط؛ جمع بین روایات کتاب القضاء

Your browser does not support the audio tag

موضوع: حدود؛ لواط؛ حکم لواط؛ جمع بین روایات

مأخذ: (شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام محقق حلی، نجم الدین، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۴۶ و ۱۴۷) «الباب الثانی فی اللواط و السحق و القياده

أما اللواط

... و موجب الإيقاب القتل على الفاعل و المفعول إذا كان كل منهما بالغاً عاقلاً.

و يستوی فی ذلك الحر و العبد و المسلم و الكافر و المحصن و غيره.

و لو لاط البالغ بالصبي موقبا قتل البالغ و أدب الصبي و كذا لو لاط بمجنون و لو لاط بعبد حدا قتلأ أو جلدا و لو ادعى العبد الإكراه سقط عنه دون المولى.

و لو لاط مجنون بعقل حد العاقل و فى ثبوته على المجنون قولان أشبههما السقوط.

و لو لاط الدمى بمسلم قتل و إن لم يوقب و لو لاط بمثله كان الإمام مخيراً بين إقامه الحد عليه و بين دفعه إلى أهله ليقيموا عليه حدهم.

و كيفية إقامه هذا الحد القتل إن كان اللواط إيقاباً (: و فى روايه إن كان محصناً رجم و إن كان غير محصن جلد) و الأول أشهر ثم الإمام مخير فى قتله بين ضربه بالسيف أو تحريقه أو رجمه أو إلقائه من شاهق أو إلقاء جدار عليه و يجوز أن يجمع بين أحد هذه و بين تحريقه و إن لم يكن إيقاباً كالتفخيذ أو بين الألتين فحده مائه جلده و قال فى النهاية يرمم إن كان محصناً و يجلد إن لم يكن و الأول أشبه.

ص: ۷۵

و يستوى فيه الحر و العبد و المسلم و الكافر و المحصن و غيره و لو تكرر منه الفعل و تخلله الحد مرتين قتل فى الثالثه و قيل فى الرابعه و هو أشبه و المجتمعان تحت إزار واحد مجردين و ليس بينهما رحم يعزران من ثلاثين سوطاً إلى تسعه و تسعين سوطاً و لو تكرر ذلك منهما و تخلله التعزير حدا فى الثالثه و كذا يعزر من قبل غلاماً ليس له بمحرم بشهوه.

و إذا تاب اللائط قبل قيام البينه سقط عنه الحد و لو تاب بعده لم يسقط و لو كان مقرا كان الإمام مخيرا في العفو أو الاستيفاء.»

روایات باب: بیان شد که روایات باب دو دسته است.

دسته اول:

دال بر این است که حکم لواط مثل حکم زانی است؛ اگر لائط محصن است رجم می شود؛ و اگر غیر محصن است شلاق می خورد؛ لکن نسبت به ملوط حکمش مطلقا چه محصن باشد و چه غیر محصن باشد؛ رجم است؛ چون احصان و عدم احصان تأثیری در این که خودش را تسلیم دیگری کرده ندارد.

دسته دوم:

دال بر این است که حکم لواط قتل است؛ به این صورت که یا با شمشیر، گردنش زده می شود؛ یا مشدود الیدین و الرجلین، إهداب از جبل می شود و یا إحراق به نار می شود؛ که روایاتش بیان شد.

فتاوا هم در این مورد، اختلاف دارد؛ به تعبیر مرحوم محقق، قول به قتل اشهر «و الأول أشهر» است به این معنا که قول به این که لواط مثل زناست هم مشهور است.

ص: ۷۶

جمع بین روایات: برای جمع بین این دو دسته روایات، که دسته ایی دال بر این است که حکم لواط مثل حکم زناست؛ و دسته ایی دال بر این است که حکم لواط قتل است؛ چند نظر مطرح شده است که اجمالاً بیان می کنیم.

راه جمع اول:

مراد از قتل در روایات به معنای لغوی قتل است؛ که همان إزهاق روح و مردن است؛ چه قتل به وسیله، ضرب به سیف باشد یا إهداب از جبل باشد؛ یا إحراق به نار باشد؛ بالأخره در تمام این صور، حکم قتل است؛ و طبعاً اختیار راه قتل، به عهده حاکم است.

نقد جمع اول:

در صورتی که بگوییم حکم لواط، حکم زانی است؛ حکم لائط در صورتی که غیر محصن باشد جلد است و رجم نیست؛ لذا اصلاً قتل و مردن نیست؛ این جمع تبرعی است و قابل قبول نیست؛ در ضمن این که در تمام موارد حکم، قتل نیست؛ همان گونه که بیان شد؛ در یک مورد حکم جلد است نه قتل.

راه جمع دوم:

بعضی هم در موضوع لواط توسعه داده اند و فرموده اند: لواط اعم از ایقاب و دون ایقاب است و شامل تفخیز و التذاذ به إلیتین و مثل آن هم می شود؛ و شاهد هم از روایات می آورند که از تفخیز و مثل آن که کمتر از ایقاب باشد به لواط تعبیر شده بود و خود ایقاب کفر معرفی شده بود؛ لذا فرموده اند روایاتی که می گوید حکم لواط، حکم زناست در مورد ما دون ایقاب است؛ اما روایات قتل مربوط به ایقاب است؛ لذا حکم هم سنگین تر است.

ص: ۷۷

این نظر هم قابل قبول نیست چون عده ایی در ما دون ایقاب اصلا موضوع را لواط نمی دانند؛ و حدّ زانی هم در کمتر از ایقاب جاری نمی کنند؛ همچنان که مرحوم شهید در مسالک و دیگران بیان نموده اند که اگر نام کمتر از ایقاب را لواط نگذاریم به اصطلاح نزدیک تر است. «و لو أطلق الوطی «فی الحجریتین: اللواط.» علی ایقاب، و خصّ غیره باسم آخر و إن أوجب الحدّ المخصوص، كان أوفق بالاصطلاح. و لكنّه تبع فی إطلاقه علی ذلك الروایات،...» (۱) یا مرحوم صاحب جواهر می فرمایند در کمتر از ایقاب را مجازا لواط می گویند: «و علی کل حال فالظاهر أن إطلاق اللواط علی غیره من التفخیز أو الفعل بین الألیتین من المجاز» (۲)

در ضمن این که کمتر کسی قائل به این است که در کمتر از ایقاب اگر شخص محصن باشد؛ رجم می شود؛ مرحوم آیت الله خوانساری می فرماید در کمتر از ایقاب اصلا حدّ شرعی وجود ندارد؛ «... ظاهر کلماتهم الاتفاق علی کفایه مقدار الحشفه و الأقلّ منه و إن كان محرّما شديدا أو بمنزله الكفر لكن لا دخل علی إيجابه الحدّ المقرّر علی الواطی و الموطوء.» (۳) لذا این بیان هم نمی تواند راه جمع بین روایات باشد؛ و پذیرفتنی نیست.

راه جمع سوم:

عده ایی می گویند روایات دسته دوم که دال بر قتل است؛ همه حاکی از عمل امام علیه السلام است؛ و لسان ندارد؛ مثلا در آن جریان که شخصی نزد حضرت علی علیه السلام چهار دفعه در چهار مجلس اقرار به لواط کرد؛ حضرت فرمودند: پیامبر خدا در این مورد سه حکم کرده اند؛ یعنی سه جور عمل کردند؛ قتل به سیف و اهداب از جبل در حالی که مشدود الیدین و الرجلین است؛ یا إحراق بالنار، بعد آن شخص سؤال کرد کدام حکم سخت تر و سنگین تر است حضرت فرمودند: إحراق بالنار و حضرت هیزمی فراهم کردند و خلاصه توبه آن شخص پذیرفته شد؛ البته بعضی قائلند که از همان اول حضرت علی علیه السلام می دانستند که توبه آن شخص پذیرفته می شود؛ و الا هیچ کجا در اسلام سوزاندن حیّ به وسیله آتش را نداریم حتی خود حضرت در مورد ارتداد که حکمش سنگین تر است؛ سوزاندن به آتش را نپذیرفتند و با دود آتش آن مرتدین را خفه کردند؛ البته اگر آن روایت در مورد ارتداد را بپذیریم چون عده ایی این جریان را غیر واقعی می دانند و می گویند اصلا چنین جریانی نبوده است.

ص: ۷۸

۱- (۱) مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، جلد: ، صفحه: ۴۰۱

۲- (۲) جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ جلد: ، صفحه: ۳۷۶

۳- (۳) جامع المدارک فی شرح مختصر النافع، جلد ، صفحه: ۶۶ و ۶۷

یا مثلاً در جریان‌ی دیگری حضرت در مورد لائط و ملوط حکم به قتل با شمشیر کردند و به غلامشان قنبر فرمودند: قنبر نطع و شمشیر، نطع چیزی بوده که وقتی می‌خواستند سر کسی را بزنند پهن می‌کردند تا خون پخش نشود؛ «...فَقَالَ يَا قَنْبِرُ النَّطْعُ وَالسَّيْفُ...» (۱) خوب این‌ها عمل امام علیه السلام است شاید در این موارد خصوصیتی بوده که حضرت با قتل عمل کردند؛ لذا قضیه فی واقعه یا قضایا فی وقایع است؛ و قابل سرایت در موارد دیگر نیست؛ و منافاتی با روایاتی که دال بر این است که حکم لواط مثل زناست ندارد؛ چون این‌ها عمل است و فقط در مورد خودش است؛ و نهایت استفاده‌ای که بشود از آن کرد این است که حاکم اختیار داشته باشد که اگر صلاح دانست در بعض موارد لواط با حکم قتل عمل کند؛ لکن روایات دال بر این که لواط حکمش حکم زناست، لسان دارد و عام است.

راه جمع چهارم:

در بین روایات دسته اول که دال بر این است که حکم لواط، حکم زناست روایت صحیح‌السنند هم بود اما روایات دسته دوم ضعیف‌السنند است و قابل قبول نیست.

نقد جمع چهارم:

بعض فقها روایات دال بر قتل را پذیرفته‌اند و به آن فتوا هم داده‌اند پس این جمع هم قابل قبول نیست.

فتاوی‌ای فقها:

فتاوی‌ای مرحوم شیخ طوسی در کتاب خلاف:

«مسأله ۲۲ [حد اللواط و صورته]

ص: ۷۹

۱- (۴) وسائل الشیعه جلد صفحه ۱۶۱ و ۱۶۲ باب ۲ از ابواب أَبْوَابُ حَدِّ اللِّوَاطِ حدیث ۲

إذا لاط الرجل فأوقب، وجب عليه القتل، و الامام مخير بين أن يقتله بالسيف أو يرمى عليه حائطا أو يرمى به من موضع عال، و إن كان دون الإيقاب فإن كان محصنا وجب عليه الرجم، و إن كان بكرا وجب عليه مائه جلده.» (1)

به مرحوم شيخ رحمه الله عليه عرض می کنیم آقای شیخ، حکم یرمى عليه حائطا، یعنی دیوار را روی لائط خراب می کنیم از کجا آوردید؟! در هیچ روایتی چنین چیزی نداریم؛ عمل هیچ امامی هم این گونه نقل نشده است؛ حالا اگر دیوار بر روی او خراب کردند و زنده ماند آن وقت چه؟ از کجا چنین حکمی در مورد لائط می کنید؛ دلیلی بر آن نداریم؛ لذا قابل قبول نیست.

همچنین این که فرمودید از یک بلندی پرتاب می شود را از کجا می گوید در روایت إهداب از جبل مطرح شده بود یعنی در حالی که دست و پایش را می بندند؛ از سینه کوه رها می شود نه این که او را پرتاب کنند؛ اصلا در روایات پرتاب از بلندی نداریم.

و در کمتر از ایقاب، مثل تفضیذ و التذاذ به إلتین و مثل آن، شما فرمودید: اگر شخص محصن باشد رجم می شود و اگر غیر محصن باشد جلد می شود؛ عرض می کنیم ما در کمتر از ایقاب می گوئیم اصلا موضوعا لواط نیست و صدق لواط نمی کند.

حدود؛ لواط؛ حکم لواط؛ جمع بین روایات؛ حکم صور مختلف لواط کتاب القضاء

Your browser does not support the audio tag

موضوع: حدود؛ لواط؛ حکم لواط؛ جمع بین روایات؛ حکم صور مختلف لواط

ص: ۸۰

۱- (۵) الخلاف؛ جلد ، صفحه: ۳۸۱

مأخذ: (شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام محقق حلی، نجم الدین، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۴۶ و ۱۴۷) «الباب الثانی فی اللواط و السحق و القياده

أما اللواط

... و موجب الإيقاب القتل على الفاعل و المفعول إذا كان كل منهما بالغاً عاقلاً.

و يستوی فی ذلك الحر و العبد و المسلم و الكافر و المحصن و غیره.

و لو لاط البالغ بالصبي موقبا قتل البالغ و أدب الصبي و كذا لو لاط بمجنون و لو لاط بعبد حدا قتلأ أو جلدا و لو ادعى العبد الإكراه سقط عنه دون المولى.

و لو لاط مجنون بعقل حد العاقل و فى ثبوته على المجنون قولان أشبههما السقوط.

و لو لاط الدمى بمسلم قتل و إن لم يوقب و لو لاط بمثله كان الإمام مخيرا بين إقامه الحد عليه و بين دفعه إلى أهله ليقيموا عليه حدهم.

و كيفيه إقامه هذا الحد القتل إن كان اللواط إيقابا (: و فى روايه إن كان محصنا رجم و إن كان غير محصن جلد) و الأول أشهر ثم الإمام مخير فى قتله بين ضربه بالسيف أو تحريقه أو رجمه أو إلقائه من شاهق أو إلقاء جدار عليه و يجوز أن يجمع بين أحد هذه و بين تحريقه و إن لم يكن إيقابا كالتفخيذ أو بين الألتين فحده مائه جلده و قال فى النهايه يرجم إن كان محصنا و يجلد إن لم يكن و الأول أشبه.

و يستوى فيه الحر و العبد و المسلم و الكافر و المحصن و غيره و لو تكرر منه الفعل و تخلله الحد مرتين قتل فى الثالثه و قيل فى الرابعه و هو أشبه و المجتمعان تحت إزار واحد مجردين و ليس بينهما رحم يعزران من ثلاثين سوطا إلى تسعه و تسعين سوطا و لو تكرر ذلك منهما و تخلله التعزير حدا فى الثالثه و كذا يعزر من قبل غلاما ليس له بمحرم بشهوه.

ص: ٨١

و إذا تاب اللائط قبل قيام البينه سقط عنه الحد و لو تاب بعده لم يسقط و لو كان مقرا كان الإمام مخيرا في العفو أو الاستيفاء.»

ما در مورد حکم لواط حکم مشهور و نه آشهر را پذیرفتیم که حکم لواط همان حکم زناست؛ یعنی لائط اگر محصن باشد رجم می شود؛ و با توجه به جمع روایات می گوئیم؛ حداکثر حکمش قتل است؛ یعنی در مورد او قتل و رجم مساوی است؛ و اگر لائط غیر محصن است حکمش جلد است؛ و ملوط مطلقا حکمش رجم است.

راجع به نظر فقها هم آن چه در روایات به آن اشاره شده و مطرح شده را می پذیریم؛ و غیر آن قابل قبول نمی باشد؛ مثلا آن چه در فتاوا مثل سقوط از عال یا إحراق مطرح شده بود را نمی پذیریم؛ چون نشانی از آن در روایات پیدا نمی شود. إهداب از جبل، مشدود الیدین و الرجلین، و قتل با شمشیر چون در روایات مطرح شده بود؛ قابل قبول است.

در روایات سوزاندن جثه یا همان جسد انسان لاطی مطرح شده بود و قابل قبول است؛ لکن هیچ کجا در اسلام سوزاندن حی به وسیله آتش را نداریم؛ در بسیاری از روایات عذاب با آتش از اختصاصات ذات باری تعالی ذکر شده است؛ حتی توصیه شده حیوانات زنده با آتش سوزانده نشوند؛ و لو قتل حیوانات موذی جایز است ولی نباید با آتش در حالی که زنده هستند سوزانده شوند؛ همچنین در هیچ روایتی پرتاب از بلندی مطرح نشده، إهداب از جبل آن هم مشدود الیدین و الرجلین، مطرح شده یعنی از سینه کوه رها شود؛ و این غیر از پرتاب شدن است؛ حتی اگر از کوه رها شود و زنده بماند؛ دلیلی بر قتل او نداریم.

مرحوم محقق می فرماید: «و موجب الإيقاب القتل على الفاعل و المفعول إذا كان كل منهما بالغاً عاقلاً.

و يستوى في ذلك الحر و العبد و المسلم و الكافر و المحصن و غيره.

و لو لاط البالغ بالصبي موقباً قتل البالغ و أدب الصبي و كذا لو لاط بمجنون و لو لاط بعبد حداً قتلاً أو جلداً و لو ادعى العبد الإكراه سقط عنه دون المولى.»

مرحوم محقق در حکم لائط، قول أشهر که قتل است را انتخاب کردند؛ لذا می فرمایند: موجب ایقاب، قتل است؛ و فرقی بین حرّ و عبد و مسلم و کافر و محصن و غیر محصن نیست؛ البته ما بیان کردیم که حکم غیر محصن در لائط جلد است نه قتل، برای تساوی حکم مرحوم صاحب جواهر به اجماع تمسک نموده اند و می فرمایند دلیل دیگری غیر از اجماع وجود ندارد:

«و موجب الإيقاب بالفتح القتل بالكيفية الآتية على الفاعل و المفعول بلا خلاف أجده فيه نصاً «الوسائل - الباب - ۲ - من أبواب حد اللواط - الحديث ۱.» و فتوى بل الإجماع بقسميه عليه إذا كان كل منهما بالغاً عاقلاً مختاراً و يستوى في ذلك الحر و العبد و المسلم و الكافر و المحصن و غيره بلا خلاف أجده فيه بل الإجماع بقسميه عليه، بل في المسالك العبد هنا كالحر بالإجماع و إن كان الحد بغير القتل، و ليس في الباب مستند ظاهر غيره.» (۱)

اجماع ظاهراً از آن جهت که امام معصوم در بین مجمعین وجود دارد یا از این جهت که کاشف از قول معصوم است حجت است؛ لکن از مرحوم صاحب جواهر سؤال می کنیم چرا به اطلاقاتی که در بیان حدّ لواط داشتیم استناد نمی کنید؛ همان ادله ایی که حدود را بیان کردند؛ مثلاً اذا كان محصناً يجرم و اذا كان غير محصن يجلد؛ یا روایاتی که بیان کردند حکم لاطی همان حکم زانی است؛ چرا به اطلاقات تمسک نشود؟

ص: ۸۳

مرحوم آیت الله فاضل لنکرانی قائل به این شدند که حکم محصن با غیر محصن در لاطی متفاوت است؛ به این صورت که لاطی محصن رجم می شود و لاطی غیر محصن جلد می شود؛ ما هم این نظر را پذیرفتیم.

مرحوم محقق فرمودند: فرقی بین مسلمان و کافر هم نیست؛ لکن به نظر بنده فرق است؛ ما کافر ذمی داریم و غیر ذمی، کافر ذمی، کافری است که تحت حکومت اسلامی زندگی می کند؛ اعم از این که اهل کتاب باشد یا نباشد؛ امام در مورد کافر ذمی مخیر است که احکام اسلامی را در مورد او اجرا کند یا او را به ملت و حکم خودشان ارجاع دهد؛ البته این در صورتی است که با هم نوع خودش مرتکب لواط شود؛ اما اگر با مسلمان مرتکب لواط شود حکمش در روایات خاص بیان شده است.

اما اگر کافر غیر ذمی باشد که ما آن را اعم از کافر حربی می دانیم؛ گر چه بعضی قائلند که کافر یا ذمی است و یا حربی و قسم سومی ندارد؛ لکن ما کافر حربی را کافری می دانیم که در حال جنگ با مسلمین باشد؛ اگر جنگی در کار نباشد و شخص کافر هم باشد و ذمی نباشد؛ طبق روایت تأکل کما تأکل الأنعام همان گونه که حیوانات روی زمین زندگی می کنند و می خورند؛ کافر هم همین گونه است.

در مورد کافر غیر ذمی هم که طبق مذهبش حکمی ندارد که بخواهند او را مجازات کنند.

بنده خودم از مقام معظم رهبری شنیدم که کسی که با گذرنامه وارد کشور ما می شود؛ تا گذرنامه او معتبر است و طبق قوانین عمل می کند؛ این گذرنامه مثل امان نامه ایی است که ما به او داده ایم و در حمایت ماست و لو کافر ذمی است؛ اما حکومت اسلامی به او امان داده است.

بنده فی الجمله در مورد کافر به فتوای مرحوم محقق اشکال دارم.

مرحوم محقق، بعد می فرمایند اگر انسان بالغ با با بچه لواط کند؛ بالغ کشته می شود و بچه تعزیر می شود؛ که طبق نظر خود مرحوم محقق که مطلقاً لائط کشته می شود طبق قاعده است؛ اما ما در مورد لائط غیر محصن می گوئیم حکمش جلد است نه قتل، مستند این حکم هم که بالغ کشته می شود و صبی تأدیب می شود روایت است.

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدِّهِ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي بَكْرِ الْحَضْرَمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَتَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِامْرَأَةٍ وَزَوْجِهَا - «فِي الْمَصْدَرِ - بِرَجُلٍ وَامْرَأَةٍ» قَدْ لَاطَ زَوْجُهَا بِإِنْتِهَا مِنْ غَيْرِهِ - وَتَقَبَّهُ وَشَهِدَ عَلَيْهِ بِذَلِكَ الشُّهُودُ - فَأَمَرَ بِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَضَرَبَ بِالسَّيْفِ حَتَّى قُتِلَ - وَضَرَبَ الْغُلَامَ دُونَ الْحَدِّ - وَقَالَ أَمَا لَوْ كُنْتَ مُدْرِكًا لَقَتَلْتُكَ - لِإِمْكَانِكَ إِيَّاهُ مِنْ نَفْسِكَ بِتَقْبِكَ. (۱)

امام صادق علیه السلام می فرماید: زن و شهری را خدمت حضرت امیر علیه السلام آوردند که این شوهر با فرزند این زن از شوهر دیگرش لواط کرده بود؛ و شهود هم به آن شهادت دادند؛ حضرت مرد را با شمشیر کشتند؛ و پسر بچه را کمتر از حد، شلاق زدند؛ و به پسر بچه گفتند؛ اگر بالغ بودی تو را هم می کشتم؛ چون خودت را در اختیار او گذاشتی.

و همچنین اگر انسان بالغی با یک دیوانه لواط کند؛ همین حکم را دارد؛ چون دیوانه مکلف نیست فقط تأدیب می شود؛ این هم طبق نظر اشتهر طبق قاعده است؛ اما به نظر مرحوم آیت الله فاضل که ما هم آن را پذیرفتیم اگر لائط، غیر محصن باشد حکمش جلد است.

ص: ۸۵

مرحوم محقق می فرماید: اگر انسان عاقل با عیدی لواط کند؛ هر دو حدّ می خورند چه آن حدّ قتل باشد و چه جلد، هر دو یک حکم را دارند. مرحوم محقق در این فراز به قول أشهر و مشهور هر دو قول توجه داشته اند که حکم را این گونه بیان نموده اند؛ بین قتل و جلد تفصیل قائل شده اند.

حدود؛ لواط؛ حکم لواط؛ حکم صور مختلف لواط کتاب القضاء

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: حدود؛ لواط؛ حکم لواط؛ حکم صور مختلف لواط

مأخذ: (شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام محقق حلّی، نجم الدین، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۴۶ و ۱۴۷) «الباب الثانی فی اللواط و السحق و القياده

أما اللواط

... و موجب الإيقاب القتل على الفاعل و المفعول إذا كان كل منهما بالغاً عاقلاً.

و يستوی فی ذلك الحر و العبد و المسلم و الكافر و المحصن و غیره.

و لو لاط البالغ بالصبي موقبا قتل البالغ و أدب الصبي و كذا لو لاط بمجنون و لو لاط بعبد حدا قتلأ أو جلدا و لو ادعى العبد الإكراه سقط عنه دون المولى.

و لو لاط مجنون بعقل حد العاقل و فی ثبوته على المجنون قولان أشبههما السقوط.

و لو لاط الذمی بمسلم قتل و إن لم یوقب و لو لاط بمثله كان الإمام مخیرا بین إقامة الحد علیه و بین دفعه إلى أهله لیقیموا علیه حدهم.

و کیفیه إقامة هذا الحد القتل إن كان اللواط إیقابا (: و فی روایه إن كان محصنا رجم و إن كان غیر محصن جلد) و الأول أشهر ثم الإمام مخیر فی قتله بین ضربه بالسيف أو تحریقه أو رجمه أو إلقائه من شاهق أو إلقاء جدار علیه و یجوز أن یجمع بین أحد هذه و بین تحریقه و إن لم یکن إیقابا كالتفخیذ أو بین الألتین فحده مائه جلده و قال فی النهایه یرجم إن كان محصنا و یجلد إن لم یکن و الأول أشبه.

ص: ۸۶

و یستوی فیهِ الحر و العبد و المسلم و الكافر و المحصن و غیره و لو تكرر منه الفعل و تخلله الحد مرتین قتل فی الثالثه و قیل فی الرابعه و هو أشبه و المجتمعان تحت إزار واحد مجردین و لیس بینهما رحم یعزران من ثلاثین سوطا إلى تسعه و تسعین سوطا و لو تكرر ذلك منهما و تخلله التعزیر حدا فی الثالثه و كذا یعزر من قبل غلاما لیس له بمحرم بشهوه.

و إذا تاب اللائط قبل قيام البينه سقط عنه الحد و لو تاب بعده لم يسقط و لو كان مقرا كان الإمام مخيرا في العفو أو الاستيفاء.»

مرحوم محقق در حکم لائط مطلقا قائل به قتل شدند و لذا می فرماید: اگر مولایی با عبدش لواط کند؛ هر دو حدّ می خورند چه حدّشان قتل باشد و چه جلد، نظر خود مرحوم محقق در لائط قول أشهر بود که لائط مطلقا کشته می شود؛ لکن این جا به قول مشهور هم که جلد در لائط غیر محصن باشد توجه دارند؛ لذا می فرماید اگر مولا با عبدش، لواط کرد حدّ در مورد او اجرا می شود؛ چه آن حدّ قتل باشد و یا جلد باشد.

«و لو لاط البالغ بالصبي موقبا قتل البالغ و أدب الصبي و كذا لو لاط بمجنون و لو لاط بعبد حدا قتلا أو جلدا و لو ادعى العبد الإكراه سقط عنه دون المولى.»

بعد فرمودند: اگر عبد ادعای إكراه کند حدّ از او ساقط می شود؛ از مرحوم آقای محقق سؤال می کنیم که آیا عبد خصوصیتی دارد که آن را به خصوص ذکر کردید؛ در حالی که یکی از موارد حدیث رفع، رفع ما استکرها علیه است؛ «...وَمَا أُكْرَهُوا عَلَيْهِ...» (۱) البته هر کسی ممکن است وقتی در این موارد گرفتار شد ادعای اکراه کند؛ و اثبات آن کار مشکلی است.

ص: ۸۷

لکن چون در عبد، قرینه ایی نسبت به مالکیت مولا و عبد وجود دارد که چون مولا، مالک عبد است او را تحت فشار قرار می دهد؛ لذا مرحوم محقق برای دفع شبهه، إکراه عبد را بخصوصه ذکر نموده اند.

مرحوم صاحب ریاض می فرماید: «و لو ادّعى العبد الإکراه من مولاہ علیہ دُرئ عنہ الحدّ دون المولی؛ لقیام القرینہ علی ذلک، و لأنّہ شبهہ محتملہ فیدرأ بها الحدّ.

و منه يظهر انسحاب الحكم فيما لو ادّعى الإکراه من غیر مولاہ مع إمكانہ، و کذا فی کلّ من ادّعاه معہ، كما صرّح به جماعہ «منہم الشہید الثانی فی المسالک ۲: ۴۳۲، و الروضہ ۹: ۱۴۸، و الکاشانی فی المفاتیح ۲: ۶۴، و الفاضل الہندی فی کشف اللثام ۲: ۴۰۷.»؛ لعموم درء الحدّ بالشبہہ. (۱)

اگر عبد ادعای اکراه کند؛ حدّ از او دفع می شود؛ چون قرینه بر اکراه در عبد وجود دارد؛ لذا ایجاد شبهه می کند؛ و عبد، حدّ نمی خورد؛ همچنین است اگر عبد مفعول غیر مولا واقع شود؛ چون گاهی مولا عبد را در اختیار دیگری قرار می دهد و او هم ممکن است سوء استفاده کند و با او لواط کند؛ اگر عبد ادعای اکراه در مورد لواط با غیر مالک کند؛ به خاطر شبهه، حدّ از او دفع می شود؛ اصلاً ایشان به صورت کلی می گویند هر کجا عبد ادعای اکراه کند به خاطر قاعده ی «ادْرءُوا الحُدُودَ بِالشُّبُهَاتِ» (۲) حدّ از او دفع می شود.

ص: ۸۸

۱- (۲) ریاض المسائل؛ جلد ۱۶؛ صفحه ۷ و ۸

۲- (۳) وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۴۷ أَبْوَابُ مُقَدِّمَاتِ الحُدُودِ وَ أَحْکَامِهَا العَامَّةِ باب ۲۴ حدیث ۴ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الحُسَيْنِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ «ادْرءُوا الحُدُودَ بِالشُّبُهَاتِ»- وَ لَا شَفَاعَةَ وَ لَا كَفَالَهَ وَ لَا يَمِينٍ فِي حَدِّ.

مرحوم صاحب جواهر می فرماید: هر کس ادعای اکراه کند چه عبد باشد و چه غیر عبد، و این ادعا در حق او ممکن باشد؛ به خاطر عموم «درء الحد بالشبهه» از او پذیرفته می شود. «و لو ادعى العبد الإكراه سقط عنه دون المولى لقيام القرينه فيه المقتضيه للشبهه فيه دونه، بل فى الرياض و منه يظهر انسحاب الحكم فى ما لو ادعى الإكراه من غير مولاة مع إمكانه. و كذا فى كل من ادعاه معه كما صرح به جماعه، لعموم درء الحد بالشبهه.» (۱)

به طور کلی اکراه از چیزهایی است که ایجاد شبهه می کند و حد را مرتفع می کند؛ لذا حرف مرحوم صاحب ریاض قابل قبول است.

«و لو لا ط مجنون بعقل حد العاقل و فى ثبوته على المجنون قولان أشبههما السقوط.» اگر انسان مجنونی با انسان عاقل لواط کند؛ حد در مورد انسان عاقل که مفعول واقع شده اجرا می شود؛ اما در مورد این که آیا حد بر مجنون جاری می شود یا خیر، دو قول وجود دارد که شبه آن دو قول به اصول مذهب و قواعد این است که حد از مجنون ساقط می شود؛ چون مجنون لا یؤخذ حتى یفیک.

قول دیگر هم این است که چون مجنون فاعل است؛ و با درک لذت این کار را انجام داده، حد بر او اجرا می شود؛ همچنان که در باب زنا در این مورد روایت خاص داشتیم. وَ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْفَضْلِ عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا زَنَى الْمَجْنُونُ أَوْ الْمَعْتُوهُ جُلِدَ الْحَدَّ - وَ إِن كَانَ مُحْصَنًا رُجِمَ - قُلْتُ وَ مَا الْفَرْقُ بَيْنَ الْمَجْنُونِ وَ الْمَجْنُونَةِ - وَ الْمَعْتُوهُ وَ الْمَعْتُوهُ - فَقَالَ الْمَرْأَةُ إِنَّمَا تُؤْتَى وَ الرَّجُلُ يَأْتِي - وَ إِنَّمَا يَزْنِي إِذَا عَقَلَ كَيْفَ يَأْتِي اللَّذَّةَ - وَ إِنَّ الْمَرْأَةَ إِنَّمَا تُسْتَكْرَهُ وَ يُفَعَّلُ بِهَا - وَ هِيَ لَا تَعْقَلُ مَا يُفَعَّلُ بِهَا. (۲)

ص: ۸۹

۱- (۴) جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ جلد: ، صفحه: ۳۷۹

۲- (۵) وسائل الشیعه جلد صفحه ۱۱۸ باب ۲۱ از ابواب حد زنا حدیث ۲

مرحوم محقق چون در لواط قاعده ی کلی حکم اللواط کحکم الزنا را قبول ندارند می فرمایند: «شبه این است که حدّ از مجنون ساقط می شود.

مرحوم شیخ مفید در مقنعه به حدّ کامل مجنون لاطی فتوا داده اند: «و إذا لاط المجنون حد كما يحد في الزنى لما تقدم به الذكر من حصول القصد منه إلى ذلك بالشهوة والاختيار.

و لا يحد المجنون إذا ليط به كما لا تحد المجنونه إذا زنى بها لجواز أن يكونا مغلوبين في الحال بالجنه و مسلوبى الاختيار.» (۱)

همچنین مرحوم شیخ طوسی هم در کتاب نهاییه به حدّ کامل مجنون لاطی فتوا داده اند: «فإن لاط الرجل بمجنون، أقيم عليه الحدّ، و لم يكن على المجنون شيء. فإن لاط مجنون بغيره أقيم عليه الحدّ على الكمال.» (۲)

لكن اكثر فقها مثل مرحوم صاحب جواهر به عدم حدّ مجنون لاطی فتوا داده اند: «و لو لاط مجنون بعقل حد العاقل بلا خلاف و لا- إشكال و فى ثبوته على المجنون قولان: أشبههما بأصول المذهب و قواعد و أشهرهما عملا بل عن الغنيه الإجماع عليه السقوط خلافا للمحكي عن الشيخين و أتباعهما استنادا إلى وجوبه عليه مع الزناء، و الأصل عندنا ممنوع كما عرفته سابقا» (۳)

این که بعضی بیان نموده اند که چون حکم لواط از حکم زنا شدیدتر است؛ و در باب زنا نصّ داریم که اگر مجنون زنا کرد؛ حدّ بر او جاری می شود پس در لواط بالأولویه حدّ بر مجنون جاری می شود؛ قابل قبول نیست؛ چون ملاک در بحث قیاس نیست؛ ملاک روایات باب است؛ در باب زنا، نصّ خاص داریم به آن عمل می کنیم؛ در باب لواط نصّ خاص نداریم به عموم قواعد عمل می کنیم که مجنون لا یؤخذ حتی یفیک.

ص: ۹۰

۱- (۶) المقنعه (للشيخ المفيد)؛ صفحه: ۷۸۶

۲- (۷) النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی؛ صفحه: ۷۰۵

۳- (۸) جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ جلد: ، صفحه: ۳۷۸

ما چون این قاعده کلی را پذیرفتیم که حکم لواط مثل حکم زناست این جا هم می گوییم همچنان که در باب زنا، نص خاص داشتیم که اگر مجنون زنا کرد؛ حدّ می خورد؛ این جا هم می گوییم اگر مجنون لواط کرد؛ حدّ می خورد؛ و به مرحوم محقق عرض می کنیم شما که طبق مبنای خودتان این نظر که حکم لواط مثل حکم زناست را نپذیرفتید؛ این جا به چه دلیل می فرمایید؛ اگر مجنون زنا کرد؛ حدّ نمی خورد!

مرحوم محقق فرمودند: «و لو لواط مجنون بعقل حد العاقل و فی ثبوتہ علی المجنون قولان أشبههما السقوط.»

مرحوم صاحب جواهر به همین مناسبت این جا فرعی را اضافه می کنند که در باب زنا، نص داشتیم که اگر صبی با زن بالغ محصن زنا می کرد؛ زن، رجم نمی شد؛ چون زانی، مدرک نبوده است؛ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنِ ابْنِ مَجْبُوبٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَرَّازِ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي غُلَامٍ صَغِيرٍ لَمْ يُدْرِكْ ابْنِ عَشْرِ سِنِينَ زَنَى بِامْرَأَةٍ - قَالَ يُجْلَدُ الْغُلَامُ دُونَ الْحَدِّ - وَ تُجْلَدُ الْمَرْأَةُ الْحَدَّ كَامِلًا - قِيلَ فَإِنْ كَانَتْ مُحْصَنَةً قَالَ لَا تُزْجَمُ - لِأَنَّ الَّذِي نَكَحَهَا لَيْسَ بِمُدْرِكٍ - وَ لَوْ كَانَ مُدْرِكًا رُجِمَتْ. (۱)

این جا نمی شود بگوییم چون فاعل، صبی بوده است؛ مفعول کشته نمی شود؛ چون ادله قتل مفعول در لواط، اطلاق دارد؛ و قابل مقایسه با بحث زنا نیست؛ گر چه بعضی قائل به عدم قتل مفعول در لواط، شده اند در صورتی که لاطی غیر بالغ باشد؛ به دلیل اطلاق ادله ایی که می گفت؛ حکم لواط مثل حکم زناست؛ و شاید به خاطر این تردید بوده که مرحوم محقق، این فرع را ذکر نکرده اند.

ص: ۹۱

«و لو لاط الصبى ببالغ قتل البالغ و أدب الصبى كما فى القواعد و شرحها لعموم الأدله، و ليس هو كزناء الصبى بالمرأه المحصنه الذى وجد فيه النص «الوسائل- الباب- ٩- من أبواب حد الزنا- الحديث ١.» على أنها لا ترجم، و قد يقال بمثله هنا، لإطلاق ما دل «الوسائل- الباب- ١- من أبواب حد اللواط.» على أن حد اللواط مثل حد الزانى، و لعله لذا تركه المصنف.» (١)

حدود؛ لواط؛ حكم لواط؛ لواط مجنون و نابالغ با انسان بالغ كتاب القضاء

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: حدود؛ لواط؛ حكم لواط؛ لواط مجنون و نابالغ با انسان بالغ

مأخذ: (شرائع الإسلام فى مسائل الحلال و الحرام محقق حلى، نجم الدين، جعفر بن حسن، جلد ٤ صفحه ١٤٦ و ١٤٧) «الباب الثانى فى اللواط و السحق و القياده

أما اللواط

... و موجب الإيقاب القتل على الفاعل و المفعول إذا كان كل منهما بالغاً عاقلاً.

و يستوى فى ذلك الحر و العبد و المسلم و الكافر و المحصن و غيره.

و لو لاط البالغ بالصبى موقبا قتل البالغ و أدب الصبى و كذا لو لاط بمجنون و لو لاط بعبد حدا قتلاً أو جلداً و لو ادعى العبد الإكراه سقط عنه دون المولى.

و لو لاط مجنون بعقل حد العاقل و فى ثبوته على المجنون قولان أشبههما السقوط.

و لو لاط الذمى بمسلم قتل و إن لم يوقب و لو لاط بمثله كان الإمام مخيراً بين إقامه الحد عليه و بين دفعه إلى أهله ليقيموا عليه حدهم.

ص: ٩٢

١- (١٠) جواهر الكلام فى شرح شرائع الإسلام؛ جلد: ، صفحه: ٣٧٨

و كيفية إقامه هذا الحد القتل إن كان اللواط إيقاباً (: و فى روايه إن كان محصناً رجم و إن كان غير محصن جلد) و الأول أشهر ثم الإمام مخير فى قتله بين ضربه بالسيف أو تحريقه أو رجمه أو إلقائه من شاهق أو إلقاء جدار عليه و يجوز أن يجمع بين أحد هذه و بين تحريقه و إن لم يكن إيقاباً كالتفخيذ أو بين الأليتين فحده مائه جلده و قال فى النهايه يرجم إن كان محصناً و يجلد إن لم يكن و الأول أشبه.

و يستوى فيه الحر و العبد و المسلم و الكافر و المحصن و غيره و لو تكرر منه الفعل و تخلله الحد مرتين قتل فى الثالثه و قيل فى

الرابعه و هو أشبه و المجتمعان تحت إزار واحد مجردين و ليس بينهما رحم يعزران من ثلاثين سوطا إلى تسعه و تسعين سوطا و لو تكرر ذلك منهما و تخلله التعزير حدا في الثالثه و كذا يعزر من قبل غلاما ليس له بمحرم بشهوه.

و إذا تاب اللائظ قبل قيام البينه سقط عنه الحد و لو تاب بعده لم يسقط و لو كان مقرا كان الإمام مخيرا في العفو أو الاستيفاء.»

مرحوم محقق فرعى را مطرح کردند که: «و لو لاط مجنون بعاقل حد العاقل و فی ثبوته علی المجنون قولان أشبههما السقوط.» اگر انسان مجنونی با انسان عاقل لواط کند؛ حدّ در مورد انسان عاقل که مفعول واقع شده اجرا می شود؛ اما در مورد این که آیا حدّ بر مجنون جاری می شود یا خیر، دو قول وجود دارد که أشبه آن دو قول به اصول مذهب و قواعد این است که حدّ از مجنون ساقط می شود.

ص: ۹۳

گر چه مرحوم شیخ مفید و شیخ طوسی، صریحا به حد مجنون در این مورد فتوا داده اند.

مرحوم شیخ مفید در مقنعه به حد کامل مجنون لاطی فتوا داده اند: «و إذا لاط المجنون حد كما يحد في الزنى لما تقدم به الذكر من حصول القصد منه إلى ذلك بالشهوه والاختيار.

و لا يحد المجنون إذا ليط به كما لا تحد المجنونه إذا زنى بها لجواز أن يكونا مغلوبين في الحال بالجنه و مسلوبى الاختيار.» (۱)

همچنین مرحوم شیخ طوسی هم در کتاب نهاییه به حد کامل مجنون لاطی فتوا داده اند: «فإن لاط الرجل بمجنون، أقيم عليه الحد، و لم يكن على المجنون شيء. فإن لاط مجنون بغيره أقيم عليه الحد على الكمال.» (۲)

مرحوم صاحب جواهر به همین مناسبت این جا فرعی را اضافه می کنند که در باب زنا، نص داشتیم که اگر صبى با زن بالغ محصن زنا می کرد؛ زن، رجم نمی شد؛ چون زانی، مدرک نبوده است؛ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَرَّازِيِّ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي غُلَامٍ صَغِيرٍ لَمْ يُدْرِكْ ابْنَ عَشْرِ سِنِينَ زَنَى بِامْرَأَةٍ - قَالَ يُجْلَدُ الْغُلَامُ دُونَ الْحَدِّ - وَ تُجْلَدُ الْمَرْأَةُ الْحَدَّ كَامِلًا - قِيلَ فَإِنْ كَانَتْ مُحْصِنَةً قَالَ لَأُتْرَجَمُ - لِأَنَّ الَّذِي نَكَحَهَا لَيْسَ بِمُدْرِكٍ - وَ لَوْ كَانَ مُدْرِكًا رُجِمَتْ. (۳)

ص: ۹۴

۱- (۱) المقنعه (للشيخ المفيد)؛ صفحه: ۷۸۶

۲- (۲) النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی؛ صفحه: ۷۰۵

۳- (۳) وسائل الشیعه جلد صفحه ۲۸ باب ۹ از ابواب حد زنا حدیث ۱

این جا نمی شود بگوییم چون فاعل، صبی بوده است؛ مفعول کشته نمی شود؛ چون ادله قتل مفعول در لواط، اطلاق دارد؛ و قابل مقایسه با بحث زنا نیست؛ گر چه بعضی قائل به عدم قتل مفعول در لواط، شده اند در صورتی که لاطی غیر بالغ باشد؛ به دلیل اطلاق ادله ایی که می گفت؛ حکم لواط مثل حکم زناست؛ و شاید به خاطر این تردید بوده که مرحوم محقق، این فرع را ذکر نکرده اند؛ و مناسب بود که این فرع، این جا ذکر می شد.

«و لو لاط الصبی ببالغ قتل البالغ و أدب الصبی كما فی القواعد و شرحها لعموم الأدله، و لیس هو کزنا الصبی بالمرأه المحصنه الذی وجد فیہ النص «الوسائل - الباب - ۹ - من أبواب حد الزنا - الحدیث ۱.» علی أنها لا ترجم، و قد یقال بمثله هنا، لإطلاق ما دل «الوسائل - الباب - ۱ - من أبواب حد اللواط.» علی أن حد الواطی مثل حد الزانی، و لعله لذا ترکه المصنف.» (۱)

ما باشیم و اصول و قواعد مذهب، اقتضاء این ها چیست؟ مرحوم محقق فرمود: أشبه به اصول و قواعد این است که حدّ از مجنون ساقط می شود.

بررسی کنیم بینیم آیا اصول و قواعد مذهب اقتضای سقوط یا عدم سقوط حدّ از مجنون را دارد؟ و البته هر حکمی در مورد مجنون کردیم؛ انسان نابالغ هم همان حکم را دارد.

اصل این است که تکلیف به ملاک عقل و کمال عقل است.

این روایت معروف است که اول ما خلق الله العقل که در اصول کافی نقل شده است؛ روایات به این مضمون فراوان است.

ص: ۹۵

أَخْبَرَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، قَالَ: حَدَّثَنِي عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا مِنْهُمْ: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ اسْتَنْطَقَهُ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَقْبِلْ، فَأَقْبَلَ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَدْبِرْ، فَأَدْبَرَ، ثُمَّ قَالَ: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ، وَلَمَّا أَكْمَلْتُكَ إِلَّا فِي مَنْ أَحَبُّ، أَمَّا إِنِّي إِيَّاكَ أَمُرُ وَإِيَّاكَ أَنْهِي، وَإِيَّاكَ أُثِيبُ وَإِيَّاكَ أُعَاقِبُ (۱)»

وقتی خداوند عقل را خلق کرد؛ با او گفتگو کرد؛ سپس به او گفت بیا؛ عقل آمد؛ سپس به عقل گفت برو؛ عقل رفت... و در پایان خداوند فرمود: من به واسطه تو ثواب می دهم و عقاب می کنم.

ملاک ثواب و عقاب در این روایت عقل مطرح شده است؛ یعنی مجنون که عقل ندارد؛ عقاب نمی شود.

در مورد فعل عبادی، شخص نابالغ مورد بحث واقع شده که آیا عبادت او قبل از بلوغ شرعی عبادت کامل است یا خیر؟ اکثراً می گویند نماز و روزه و عمل عبادی او یک عمل کامل نیست؛ جنبه تمرینی دارد؛ اگر نماز و روزه هم نخواند؛ عقاب نمی شود؛ حتی اگر قبل از بلوغ، خلافی انجام دهد؛ عقاب نمی شود؛ و لو تأدیب می شود.

به عبارت دیگر، فعل یک انسان دائر مدار عقل و کمال عقل است؛ و اگر عقل نباشد؛ ثواب و عقابی هم نیست؛ فقط در مسأله احکام وضعیه، اگر نابالغ، غیر رشید کاری انجام دهد که موجب ضمان شود؛ بعد از بلوغ باید آن ضمان را جبران کند.

ص: ۹۶

حتی در ثواب اعمال، ملائک، کثرت عمل و کثرت نماز و روزه نیست؛ ملائک درک و تعقل عبادت است؛ همچنان که در روایت وارد شده، شخصی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: فلانی این قدر عبادت و نماز دارد و چقدر روزه می گیرد؛ حضرت سؤال کردند: عقل او چگونه است؟ جواب داد نمی دانم؛ بعد حضرت فرمودند: ثواب اعمال به میزان عقل است؛ بعد نقل فرمودند: شخصی از بنی اسرائیل بود که زیاد عبادت می کرد؛ ملکی به خداوند عرض کرد: خدایا ثواب این بنده را به من نشان بده، وقتی ثواب اعمال او را دید؛ ثواب را کم دید؛ لذا خداوند به او گفت با این شخص مصاحب و همراه شو، وقتی این ملک، مدتی با آن عابد همراه شد؛ به عابد گفت: مکان تو برای عبادت مناسب است؛ آن شخص عابد گفت: بله فقط این جا یک عیبی دارد و آن این که ما این جا چهارپایی نداریم؛ اگر خداوند الاغی داشت؛ او را این جا به چراه گاه می بردیم؛ ملک به آن عابد گفت: خدا که الاغ ندارد؛ عابد گفت اگر خدا الاغ داشت؛ این سبزه ها و گیاهان را می خورد و این جا ضایع نمی شد؛ پس خداوند به آن ملکش وحی کرد و گفت؛ ما به اندازه عقلش به او ثواب می دهیم.

□
عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْأَحْمَرِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الدَّيْلَمِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ:

□
قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فُلَانٌ مِنْ عِبَادَتِهِ وَدِينِهِ وَفَضْلِهِ كَذَا وَكَذَا، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «كَيْفَ عَقَلُهُ؟» قُلْتُ: لَا أَدْرِي، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ الثَّوَابَ عَلَى قَدْرِ الْعَقْلِ؛ إِنَّ رَجُلًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ فِي جَزِيرَةٍ مِنْ جَزَائِرِ الْبَحْرِ، خَضِرَاءَ، نَضِيرَةٍ، كَثِيرَةٍ الشَّجَرِ، ظَاهِرَةِ الْمَاءِ، وَإِنَّ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ مَرَّ بِهِ، فَقَالَ: يَا رَبِّ، أَرِنِي ثَوَابَ عَبْدِكَ هَذَا، فَأَرَاهُ اللَّهُ تَعَالَى ذَلِكَ، فَاسْتَقَلَّهُ الْمَلَكُ، فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ أَنْ اصْبِرْ لَهُ، فَأَتَاهُ الْمَلَكُ فِي صُورِهِ إِنْسِيًّا، فَقَالَ لَهُ: مَنْ أَنْتَ؟ قَالَ: أَنَا رَجُلٌ عَابِدٌ بَلَّغَنِي مَكَانَكَ وَعِبَادَتَكَ فِي هَذَا الْمَكَانِ، فَأَتَيْتُكَ لِأَعْبُدَ اللَّهَ مَعَكَ، فَكَانَ مَعَهُ يَوْمَهُ ذَلِكَ، فَلَمَّا أَصْبَحَ، قَالَ لَهُ الْمَلَكُ: إِنَّ مَكَانَكَ لَنَزَةٌ وَمَا يَضِلُّحُ إِلَّا لِلْعِبَادَةِ، فَقَالَ لَهُ الْعَابِدُ: إِنَّ لِمَكَانِنَا هَذَا عَيْبًا، فَقَالَ لَهُ: وَمَا هُوَ؟ قَالَ: لَيْسَ لِرَبِّنَا بِهِمَّةٌ، فَلَوْ كَانَ لَهُ حِمَارٌ رَعَيْنَاهُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ؛ فَإِنَّ هَذَا الْحَشِيشَ يَضِيعُ، فَقَالَ لَهُ الْمَلَكُ: وَمَا لِرَبِّكَ حِمَارٌ؟ فَقَالَ: لَوْ كَانَ لَهُ حِمَارٌ مَا كَانَ يَضِيعُ مِثْلَ هَذَا الْحَشِيشِ، فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى الْمَلَكِ: «إِنَّمَا أُثْبِتُهُ عَلَى قَدْرِ عَقْلِهِ» (١)

ص: ٩٧

روایات دیگری به همین مضمون داریم که ثواب و عقاب اعمال، طبق عقل است.

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِذَا بَلَغَكُمْ عَنْ رَجُلٍ حُسْنُ حَالٍ، فَانظُرُوا فِي حُسْنِ عَقْلِهِ؛ فَإِنَّمَا يُجَازَى بِعَقْلِهِ (۱)»

درجه ارزش عمل، به درجه ی عقل ارتباط پیدا می کند؛ لذا در حدیث نبوی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ذکر شده که (تفکر ساعه خیر من عبادہ سبعین سنه) یعنی فکر کردن در امور دینیہ بهتر از هفتاد سال عبادت کردن است؛ مثل تفکر در خلقت و آفرینش و من کیم؟ و از کجا آمده ام؟ و برای چه آمده ام؟ و به کجا خواهیم رفت؟ و تفکر در نعمت ها و خلائقِ اِلهی و ...

ثواب و عقاب، بستگی به عقل، و درجه ی ثواب و عقاب به اندازه کمال عقل بستگی دارد.

لذا می گوییم عمل یک انسان نابالغ و انسان مجنون نمی تواند مثل عمل یک انسان بالغ و عاقل باشد و همان آثار عمل انسان بالغ و عاقل را داشته باشد.

اگر این ملاک را بپذیریم که عقل، ملاک ثواب و عقاب و کمال عقل، ملاک درجه ثواب و عقاب است؛ می گوییم در سقوط و عدم سقوط حدّ، از مجنون اگر لاطی باشد؛ حق با مرحوم محقق است که حدّ از مجنون ساقط می شود؛ و در این که مفعول بالغ کشته می شود یا خیر قابل بحث است!

ص: ۹۸

اگر یک مجنون یا انسان نابالغی با زن محصنه ایی زنا کند؛ و لو خلاف است و جرم است و عمل منافی عفت است؛ لکن نمی توان گفت درجه گناه و عقابی که مفعول بالغ و عاقل در زنا یا لواط با فاعل مجنون و نابالغ انجام داده مثل گناه و عقابی است که مفعول بالغ و عاقل در زنا و لواط با یک انسان بالغ و عاقل انجام داده است؛ این ها یکسان نیستند و در مجازات و عقاب متفاوت هستند.

فعل حاصل از انسان نابالغ و مجنون مثل فعل حاصل از انسان بالغ و عاقل نیست.

همچنان که عبادت یک بچه نابالغ با وقتی بالغ می شود و تا وقتی معرفت او بالا می رود یکسان نیست؛ عبادت یک عالم عابد در بچگی با بزرگسالی یکسان نیست.

اگر انسان مجنون یا نابالغی با انسان بالغ لواط یا زنا کرده، انسان بالغ مرتکب جرم و گناه شده، اما درجه گناه و مجازات او در حد، مجازات و عقاب با انسان بالغ و عاقل نیست.

همان گونه که در روایت باب زنا داشتیم که اگر مجنونی با زن محصنه ایی زنا کرد؛ زن رجم نمی شود و جلد می شود این جا هم در باب لواط می گوئیم مجازات کسی که مفعول انسان نابالغ یا مجنون در لواط واقع شده، حکمش قتل نیست و درجه کمتری دارد.

حدود؛ لواط؛ حکم لواط؛ لواط ذمی کتاب القضاء

Your browser does not support the audio tag

موضوع: حدود؛ لواط؛ حکم لواط؛ لواط ذمی

مأخذ: (شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام محقق حلی، نجم الدین، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۴۶ و ۱۴۷) «الباب الثانی فی اللواط و السحق و القياده

ص: ۹۹

أما اللواط

... و موجب الإيقاب القتل علی الفاعل و المفعول إذا كان کل منهما بالغاً عاقلاً.

و یستوی فی ذلك الحر و العبد و المسلم و الکافر و المحصن و غیره.

و لو لاط البالغ بالصبی موقباً قتل البالغ و أدب الصبی و کذا لو لاط بمجنون و لو لاط بعبد حداً قتلاً أو جلداً و لو ادعی العبد الإکراه سقط عنه دون المولی.

و لو لاط مجنون بعقل حد العاقل و فى ثبوته على المجنون قولان أشبههما السقوط.

و لو لاط الدمى بمسلم قتل و إن لم يوقب و لو لاط بمثله كان الإمام مخيرا بين إقامه الحد عليه و بين دفعه إلى أهله ليقموا عليه حدهم.

و كيفيه إقامه هذا الحد القتل إن كان اللواط إيقابا (: و فى روايه إن كان محصنا رجم و إن كان غير محصن جلد) و الأول أشهر ثم الإمام مخير فى قتله بين ضربه بالسيف أو تحريقه أو رجمه أو إلقائه من شاهق أو إلقاء جدار عليه و يجوز أن يجمع بين أحد هذه و بين تحريقه و إن لم يكن إيقابا كالتفخيذ أو بين الألتين فحده مائه جلده و قال فى النهايه يرجم إن كان محصنا و يجلد إن لم يكن و الأول أشبه.

و يستوى فيه الحر و العبد و المسلم و الكافر و المحصن و غيره و لو تكرر منه الفعل و تخلله الحد مرتين قتل فى الثالثه و قيل فى الرابعه و هو أشبه و المجتمعان تحت إزار واحد مجردين و ليس بينهما رحم يعزران من ثلاثين سوطا إلى تسعه و تسعين سوطا و لو تكرر ذلك منهما و تخلله التعزير حدا فى الثالثه و كذا يعزر من قبل غلاما ليس له بمحرم بشهوه.

ص: ١٠٠

و إذا تاب اللائط قبل قيام البينه سقط عنه الحد و لو تاب بعده لم يسقط و لو كان مقرا كان الإمام مخيرا في العفو أو الاستيفاء.»

مرحوم محقق فرمود: و لو لاط الذمی بمسلم قتل و إن لم یوقب و لو لاط بمثله كان الإمام مخيرا بین إقامة الحد علیه و بین دفعه إلى أهله لیقیموا علیه حدهم.

اگر کافر ذمی چه از اهل کتاب و چه از غیر اهل کتاب با مسلمانی لواط کند و اگر چه ایقاب نباشد؛ (تمام مباحث گذشته در صورتی بود که ایقاب صورت بگیرد) حکمش قتل است؛ و لو بعضی در غیر ایقاب اصلا آن را موضوعا لواط نمی دانستند؛ یا می گفتند حکم لواط را ندارد و مجازا به آن لواط می گویند؛ مرحوم شهید در مسالک و دیگران بیان نموده اند که اگر نام کمتر از ایقاب را لواط نگذاریم به اصطلاح نزدیک تر است. «و لو أطلق الوطی «فی الحجریتین: اللواط.» علی الإیقاب، و خصّ غیره باسم آخر و إن أوجب الحدّ المخصوص، كان أوفق بالاصطلاح. و لكنّه تبع فی إطلاقه علی ذلك الروایات،...» (۱) یا مرحوم صاحب جواهر می فرمایند در کمتر از ایقاب را مجازا لواط می گویند: «و علی کل حال فالظاهر أن إطلاق اللواط علی غیره من التفخیز أو الفعل بین الأیّین من المجاز» (۲)

مرحوم آیت الله خوانساری می فرماید در کمتر از ایقاب اصلا حدّ شرعی وجود ندارد؛ «... ظاهر کلماتهم الاتفاق علی کفایه مقدار الحشفه و الأقلّ منه و إن كان محرّما شديدا أو بمنزله الكفر لكن لا- دخل علی إيجابه الحدّ المقرّر علی الواطی و الموطوء.» (۳)

ص: ۱۰۱

۱- (۱) مسالک الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، جلد: ، صفحه: ۴۰۱

۲- (۲) جواهر الكلام فی شرح شرائع الإسلام؛ جلد: ، صفحه: ۳۷۶

۳- (۳) جامع المدارك فی شرح مختصر النافع، جلد ، صفحه: ۶۶ و ۶۷

اما اگر کافر ذمی با مسلمان لواط کند؛ چه ایقاب باشد و چه کمتر از آن یعنی تفخیذ و التذاذ به إیتین و مثل آن هم باشد؛ حکمش قتل است؛ و دلیل آن غیر از روایات باب لواط است؛ چون کافر ذمی تعهد داده که قوانین و مقررات اسلامی را رعایت کند؛ و با این کارش به تعبیر مرحوم صاحب جواهر هتک حرمت اسلام نموده است؛ «و لو لاط الذمی بمسلم قتل و إن لم یوقب بلا خلاف أجده فیہ لهتک حرمة الإسلام فهو أشد من الزناء بالمسلمه، كما أن الحربی أشد من الذمی...» (۱)

بعضی قائلند که کافر یا ذمی است و یا حربی و قسم سومی ندارد؛ بعضی هم کافر معاهد را به آن اضافه می کنند؛ لکن ما کافر حربی را کافری می دانیم که در حال جنگ با مسلمین باشد؛ اما اگر «...تَضَعُ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا...» (۲) شد دیگر کافر حربی نیست؛ اگر جنگی در کار نباشد؛ کافر حربی نیست؛ و لو ذمی نباشد و حتی در کشوری غیر اسلامی باشد.

اگر کافر ذمی که با ما قرارداد بسته قوانین ما را رعایت کند؛ یا کافر معاهد که با ما تعهد دارد که قوانین ما را رعایت کند؛ مثل توریست هایی که وارد کشور می شوند تا از جاهای دیدنی بازدید کنند؛ اگر این ها با مسلمانان لواط کنند؛ حکمشان قتل باشد چه ایقاب باشد و چه کمتر از ایقاب باشد.

لکن اگر کافر ذمی یا معاهد اعم از این که اهل کتاب باشد یا نباشد؛ با خودشان لواط کند؛ مثلاً یک یهودی با یهودی لواط کند؛ و لو در حکومت اسلامی زندگی می کنند؛ مرحوم محقق و اکثر فقها می فرمایند: امام در مورد کافر ذمی مخیر است که احکام و مقررات اسلامی را در مورد او اجرا کند؛ یعنی هر گونه که در حکم لواط قائل شدیم در مورد این ها هم اجرا می کنیم؛ اگر مطلقاً قائل به قتل شدیم آن ها را می کشیم؛ یا اگر قائل شدیم در لائط محصن حکمش قتل و در غیر محصن، جلد است همین حکم را در مورد آن ها هم اجرا می کنیم؛ یا او را به تشکیلات و ملت و حکم خودشان ارجاع دهد.

ص: ۱۰۲

۱- (۴) جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ جلد: ، صفحه: ۳۷۹

۲- (۵) سوره ی محمد آیه ۴

چون در این صورت دیگر هتک حرمت اسلام صدق نمی کند؛ حاکم مخیر است که در مورد آن ها حکم اسلام را اجرا کند یا به تشکیلات خودشان ارجاع دهد؛ مرحوم صاحب جواهر هم همین نظر را می پذیرند؛ «... و لو لاط بمثله کان الامام مخیرا بین إقامه الحد علیه و بین دفعه إلی أهل ملته لیقیموا علیه حدهم علی نحو ما سمعته فی الزناء، إذ لا نص هنا بالخصوص علیه، و الله العالم.» (۱)

گاهی یک کشتی وارد عرصه آب های کشور ما می شود؛ و در ساحل لنگر می اندازد؛ گاهی آنان بدون این که از کشتی پیاده شوند روی عرصه کشتی برای خودشان جلساتی می گذارند و گاهی شراب می خورند و... از نظر حقوقی مورد بحث است که آیا این ها که روی عرصه کشتی خودشان هستند؛ تحت سیطره حکومت اسلامی هستند یا خیر؟ آیا مقررات کشور ما بر آن ها حاکم است یا مقررات خودشان؟ که ان شاء الله در آینده این مباحث را مطرح خواهیم کرد.

خلاصه طبق آیه ی شریفه «... فَإِنْ جَاءُوكَ فَأَحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرَضْ عَنْهُمْ وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَصُدُّوكَ شَيْئاً وَإِنْ حَكَمْتَ فَأَحْكُم بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» (۲) حاکم مخیر است که احکام و مقررات اسلامی را در مورد آن ها اجرا کند؛ یا آن ها را به تشکیلات و محکمه خودشان ارجاع دهد.

مرحوم صاحب جواهر می فرماید: بحث کافر ذمی در بحث لواط مثل همان چیزی است که در باب زنا بیان کردیم؛ «... و لو لاط بمثله کان الامام مخیرا بین إقامه الحد علیه و بین دفعه إلی أهل ملته لیقیموا علیه حدهم علی نحو ما سمعته فی الزناء، إذ لا نص هنا بالخصوص علیه، و الله العالم.» (۳)

ص: ۱۰۳

-
- ۱- (۶) جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ جلد: ، صفحه: ۳۷۹
 - ۲- (۷) سوره ی مائده آیه ۴۲
 - ۳- (۸) جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ جلد: ، صفحه: ۳۷۹

اگر در موردی قاضی بداند؛ کافر ذمی در مذهب و محکمه خودش برای این گناه و خلاف حکمی ندارد؛ یا اصلاً آن ها محکمه ای ندارند؛ که بخواهند او را مجازات کنند؛ بعید است که حالا که دستگاه قضایی ما بر او مسلط شده، قاضی بتواند این شخص را به خودش ارجاع دهد؛ بلکه باید طبق مقررات اسلامی عمل کند.

نکات اخلاقی

(أصول الکافی جلد ۱ کتاب فضل العلم باب المستأکل بعلمه حدیث ۲) الکافی: یاسناده عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

«مَنْ أَرَادَ الْحَدِيثَ لِمَنْفَعَةِ الدُّنْيَا لَمْ يَكُنْ لَهُ فِي الْآخِرَةِ نَصِيبٌ. وَمَنْ أَرَادَ بِهِ خَيْرَ الْآخِرَةِ أَعْطَاهُ اللَّهُ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»

مرحوم کلینی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند: «هر کس حدیثی را برای منافع دنیوی اراده کند، بهره ای از آخرت نخواهد داشت و هر کس به قصد آخرت آن را اراده کند، خداوند خیر دنیا و آخرت را به او می دهد.»

این روایت بیشتر مربوط به ما روحانیون می شود که با احادیث و روایات فقه آل محمد علیهم السلام سر و کار داریم اگر قصد دنیا و ریاست و پول و ثروت و قدرت و این ها را داشته باشیم خداوند به ما می دهد لکن لَمْ يَكُنْ لَهُ فِي الْآخِرَةِ نَصِيبٌ و اگر کسی قصدش آخرت و ثواب باشد أَعْطَاهُ اللَّهُ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ خداوند هم دنیا و هم آخرت به او می دهد.

کسی که علم دین بیاموزد؛ درس بخواند و منبر برود؛ تا به زندگی دنیایش برسد؛ می رسد ولی از آخرت چیزی به او نمی رسد؛ خوب درس خواندی به شهرت برسی به شهرت رسیدی، مال می خواستی به آن رسیدی می خواستی هر کجا می روی بگویند صلّ علی محمد یار امام خوش آمد به آن رسیدی دیگر از خدا چه می خواهید؟ دیگر طلبکار خدا نیستید؛ لکن این ها خسران و ضرر است؛ شیطان با تناسب هر شخص، سراغ او می رود؛ نعوذ بالله به من و شما نمی گوید فلان گناه کبیره را مرتکب شویم؛ از همین راه ها وارد می شود؛ که مثلاً- من در بحث عالم تر و فاضل ترم؛ من بیشتر متوجه می شوم؛ چرا به من نگفتند حجت الإسلام و المسلمین، یا چرا به من آیت الله نگفتند؛ اگر در مجلسی وارد شدیم و به خاطر ورود ما صلوات فرستادند و در وجودمان احساس شادی و خوشحالی کردیم که برای ما صلوات فرستادند؛ و در خودمان احساس تغییر کردیم و یک طوری شدیم؛ باید در خودمان شک کنیم.

معروف است یک عالمی که نماز جماعت می خواند یک دفعه که پشت سرش را دید که جمعیت زیادی هستند؛ دیگر نماز جماعت نیامد؛ علت را که پرسیدند فرمود: جمعیت در من تأثیر گذاشت؛ لذا دیگر نماز جماعت نیامد؛ علمای ما این گونه بودند.

اما اگر کسی علم دین آموخت به خاطر آخرت و به خاطر خدا و به خاطر اهداف مقدس الهی، علم را به خاطر خدا و کمک به دین خدا آموخت؛ خداوند هم او را از دنیا بی نصیب نمی گذارد؛ خداوند دنیا و آخرت او را اصلاح می کند او دنبال دنیا نمی رود؛ ولی خدا دنیای او را هم تأمین می کند.

خداوند گاهی درهای بسته را برای شخصی که زیرک و زرنگ نیست باز می کند؛ و گاهی درهای باز را برای انسان هایی که زرنگ و زیرک هستند می بندد؛ تا بدانند همه چیز دست خودشان نیست و همه کاره اوست.

مرحوم آیت الله بروجردی رضوان الله تعالی علیه می فرمودند: اگر تبلیغ می روید و پول می گیرید تا خرجی خانواده را بدهید تا بتوانید خوب درس بخوانید؛ این داعی بر داعی است و انگیزه، الهی است.

حدود؛ لواط؛ حکم لواط؛ لواط ما دون ایقاب کتاب القضاء

Your browser does not support the audio tag

موضوع: حدود؛ لواط؛ حکم لواط؛ لواط ما دون ایقاب

مأخذ: (شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام محقق حلی، نجم الدین، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۴۶ و ۱۴۷) «الباب الثانی فی اللواط و السحق و القياده

أما اللواط

... و موجب الإيقاب القتل علی الفاعل و المفعول إذا كان کل منهما بالغاً عاقلاً.

ص: ۱۰۵

و یستوی فی ذلك الحر و العبد و المسلم و الکافر و المحسن و غیره.

و لولاط البالغ بالصبی موقبا قتل البالغ و أدب الصبی و کذا لو لاط بمجنون و لو لاط بعبد حدا قتلأ أو جلدا و لو ادعی العبد الإکراه سقط عنه دون المولی.

و لو لاط مجنون بعقل حد العاقل و فی ثبوته علی المجنون قولان أشبههما السقوط.

و لو لاط الذمی بمسلم قتل و إن لم یوقب و لو لاط بمثله کان الإمام مخیرا بین إقامه الحد علیه و بین دفعه إلی أهله لیقیموا علیه

و كيفية إقامه هذا الحد القتل إن كان اللواط إيقابا (: و فى روايه إن كان محصنا رجم و إن كان غير محصن جلد) و الأول أشهر ثم الإمام مخير فى قتله بين ضربه بالسيف أو تحريقه أو رجمه أو إلقاءه من شاهق أو إلقاء جدار عليه و يجوز أن يجمع بين أحد هذه و بين تحريقه و إن لم يكن إيقابا كالتفخيذ أو بين الألتين فحده مائه جلده و قال فى النهايه يرجم إن كان محصنا و يجلد إن لم يكن و الأول أشبه.

و يستوى فيه الحر و العبد و المسلم و الكافر و المحصن و غيره و لو تكرر منه الفعل و تخلله الحد مرتين قتل فى الثالثه و قيل فى الرابعه و هو أشبه و المجتمعان تحت إزار واحد مجردين و ليس بينهما رحم يعزران من ثلاثين سوطا إلى تسعه و تسعين سوطا و لو تكرر ذلك منهما و تخلله التعزير حدا فى الثالثه و كذا يعزر من قبل غلاما ليس له بمحرم بشهوه.

و إذا تاب اللائط قبل قيام البينه سقط عنه الحد و لو تاب بعده لم يسقط و لو كان مقرا كان الإمام مخيرا في العفو أو الاستيفاء.»

تا این جا بحث در صورتی بود که در لواط ایقاب صورت گرفته باشد؛ در غیر ایقاب یعنی کمتر از ایقاب در موضوع اختلاف بود که آیا تفخیز و التذاذ به إلتین اصلا لواط هست یا خیر؟ بعضی آن را لواط می دانند و بعضی هم مثل صاحب جواهر و مرحوم شهید آن را لواط نمی دانند.

مرحوم صاحب جواهر می فرمایند در کمتر از ایقاب را مجازا لواط می گویند: «و علی کل حال فالظاهر أن إطلاق اللواط علی غیره من التفخیز أو الفعل بین الألتین من المجاز» (۱) و مرحوم شهید در مسالک می فرمایند اگر نام کمتر از ایقاب را لواط نگذاریم به اصطلاح نزدیک تر است؛ گر چه در ما دون ثقب هم حرام است و حدّ دارد ولی لواط نیست. «و لو أطلق الوطی علی الإیقاب، و خصّ غیره باسم آخر و إن أوجب الحدّ المخصوص، كان أوفق بالاصطلاح. و لكنّه تبع فی إطلاقه علی ذلك الروایات، ...» (۲)

منشأ اختلاف هم روایت بود که لواط را ما دون ثقب و ثقب را کفر معرفی می کرد.

...عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَيَّانٍ عَنْ خُذَيْفَةَ بْنِ مَنْصُورٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ اللُّوَاطِ - فَقَالَ مَا بَيْنَ الْفُخْدَيْنِ - وَ سَأَلْتُهُ عَنِ اللِّدِيِّ يُوقَبُ فَقَالَ - ذَاكَ الْكُفْرُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ. (۳)

ص: ۱۰۷

۱- (۱) جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ جلد: ، صفحه: ۳۷۶

۲- (۲) مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، جلد: ، صفحه: ۴۰۱

۳- (۳) وسائل الشیعه جلد صفحه ۳۴۰ باب ۲۰ از أبواب النکاح المَحْرَمِ وَ مَا يُنَاسِبُهُ حَدِيث ۳

عَنْ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اللَّوْاطُ مَا دُونَ الدُّبْرِ وَالدُّبْرُ هُوَ الْكُفْرُ. (١)

گفتیم نظر مرحوم صاحب جواهر را قبول داریم که مجازا به غیر ایقاب، لواط گفته می شود؛ اما احکام لواط را ندارد.

حالا سؤال این است که مرحوم محقق که می فرماید آشفه این است که حکم ما دون ایقاب مأه جلد است؛ مراد مأه جلد به معنای حد است؟ یا مراد دون مأه جلد است که کمتر از حد است؟ و لو به آن حد گفته می شود؛ مقابل این قول هم، قول مرحوم شیخ در کتاب نهاییه است که می فرماید: در دون ایقاب اگر شخص محصن باشد؛ حکمش رجم است؛ و اگر غیر محصن باشد؛ حکمش مأه جلد است.

«و الضَّرب الثَّانِي مِنَ اللَّوْاطِ وَ هُوَ مَا كَانَ دُونَ الْإِيقَابِ فَهُوَ عَلَى ضَرْبَيْنِ: إِنْ كَانَ الْفَاعِلُ أَوْ الْمَفْعُولُ بِهِ مُحْصَنًا، وَجِبَ عَلَيْهِ الرَّجْمُ. وَ إِنْ كَانَ غَيْرَ مُحْصَنٍ، كَانَ عَلَيْهِ الْجُلْدُ مَائَةً جُلْدَةً. وَ لَا يَخْتَلِفُ الْحُكْمُ فِي ذَلِكَ، سِوَاءَ كَانَ الْفَاعِلُ أَوْ الْمَفْعُولُ بِهِ مُسْلِمًا أَوْ كَافِرًا، أَوْ حَرًّا أَوْ عَبْدًا.» (٢)

مرحوم شهید در مسالک این گونه وارد بحث شده اند که مشهور در این مورد قائل به حد، مأه جلد هستند؛ چون اصل برائت از زائد است؛ در ضمن این که در بیشتر از آن شک داریم؛ قاعده درء حدود به شبهات، حاکم است. «هذا هو القسم الثاني من اللواط الذي سماه المصنف - رحمه الله - وطأ بغير الإيقاب، و هو ما إذا فعل بين الألتين أو بين الفخذين.

ص: ١٠٨

١- (٤) وسائل الشیعه جلد صفحه ٣٣٩ باب ٢٠ از أبواب النکاح المحرم و ما یناسبه حدیث ٢

٢- (٥) النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی؛ صفحه: ٧٠٤

و قد اختلف الأصحاب في حكمه، فالمشهور الجلد مائه لكلّ منهما. ذهب إلى ذلك المفيد و المرتضى و ابن أبي عقيل و سلّار و أبو الصلاح و ابن إدريس و المصنف - رحمه الله - و سائر المتأخرين، للأصل، و الشكّ في وجوب الزائد، فيكون شبهه يدرأ بها، و لروايه سليمان بن هلال عن الصادق عليه السلام:

«في الرجل يفعل بالرجل، فقال: إن كان دون الثقب فالحدّ، و إن كان ثقب أقيم قائماً ثمّ ضرب بالسيف». و ظاهره أن المراد بالحدّ الجلد.

و قال الشيخ - رحمه الله - في النهاية و كتابي الأخبار، و تبعه القاضي و جماعه: يرجم إن كان محصناً، و إلا جلد مائه، جمعا بين الروايات السابقة و بين ما روى من قتل اللائط مطلقاً، بحمل الأولى على غير الموقب، و الثانيه عليه. و نفى في المختلف عنه البأس. (١)

منشأ اختلاف در این جا این است که آیا در کمتر از ايقاب یعنی تفخيذ و التذاذ به إيتين اصلا لواط هست یا خير؟ اگر هست؛ حکمش رجم و قتل است؛ و اگر نیست حکمش جلد است.

مرحوم محقق می فرماید: «و يستوى فيه الحر و العبد و المسلم و الكافر و المحصن و غيره» در کمتر از ايقاب حکم مائة جلد است و فرقی بين حرّ و عبد و مسلم و كافر و محصن و غير محصن نیست؛ لكن مرحوم آيت الله خوانساری می فرماید: مقتضای قاعده این است؛ که حدّ عبد نصف حدّ انسان حرّ باشد؛ یعنی حدّ عبد خمسين جلد است.

ص: ۱۰۹

«والتسوية بين الحرّ و العبد لعلها مستفاده من ترك الاستفصال لكن مقتضى ما دلّ على التّنصيف في الحدّ و مع كون الحدّ مائه جلده يكون حدّ المملوك خمسين فكيف يؤخذ بترك الاستفصال و الإطلاق.» (۱)

البته در کتاب مختصر النافع مرحوم محقق فقط یستوی فیہ الحرّ و العبد دارد و بقیه موارد یعنی یستوی فیہ و المسلم و الکافر و المحصن و غیره را ندارد؛ لکن مرحوم محقق بقیه این موارد را در این کتاب شرایعشان ذکر نموده اند؛ کتاب جامع المدارک مرحوم آیت الله خوانساری هم شرح کتاب مختصر النافع مرحوم محقق است.

ظاهراً نظر مرحوم خوانساری در نصف بودن حدّ عبد صحیح است.

مرحوم محقق فرمود: در این حکم فرقی بین کافر و مسلم نیست؛ بعضی می گویند: در مورد کافر هم اگر کافر ذمی است؛ چون مراعات ذمه نکرده و آن را نقض کرده است؛ و هتک حرمت اسلام نموده، و از تعهد خارج شده است؛ حکمش قتل است؛ و اگر کافر غیر ذمی است؛ لعل محقون الدم باشد؛ و از این جهت حکمش قتل باشد؛ ولی به تعبیر ما متعاهد است؛ ذمه ندارد و نقض ذمه هم نکرده، در این صورت همان حکم مسلمان در مورد او اجرا می شود؛ لذا اگر کافر ذمی است؛ حکمش قتل است؛ و اگر غیر ذمی است؛ حکم مسلمان را دارد.

مرحوم صاحب جواهر به عبارت مرحوم محقق قیدی می زنند؛ و آن این که حکم دون ایقاب در صورتی در مورد کافر همان مأه جلده است؛ که فاعل کافر و مفعول مسلمان نباشد؛ و گر نه در این صورت حکم کافر قتل است. «و یستوی فیہ الحرّ و العبد ... و المسلم و الکافر مع عدم کون الفاعل کافراً و المفعول مسلماً و إلاقته کما عرفت و المحصن و غیره.» (۲)

ص: ۱۱۰

۱- (۷) جامع المدارک فی شرح مختصر النافع، جلد ، صفحه: ۷۶

۲- (۸) جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ جلد: ، صفحه: ۳۸۳

در حکم مأه جلدده فرقی بین محصن و غیر محصن در لواط ما دون ثقب نیست؛ لکن بعضی قائل شده اند که در محصن حکمش رجم یا قتل است؛ ما قبول نداریم؛ حکم در محصن و غیر محصن همان مأه جلدده است.

مرحوم محقق در تعریف لواط فرمودند: «أما اللواط فهو وطء الذکران بإيقاب و غیره» ایشان غیر ايقاب را هم لواط می دانند؛ لکن بعضی شراح فرموده اند ايقاب و غیر ايقاب متفاوت است.

«و لو تكرر منه الفعل و تخلله الحد مرتين قتل في الثالثه و قيل في الرابعه و هو أشبه»

اگر این فعل لواط دون ايقاب از آن ها دو بار تکرار شود؛ و هر دفعه هم حدّ بر آن ها جاری شود؛ در مرتبه سوم حکمش قتل است؛ و بعضی هم فرموده اند در مرتبه چهارم حکمش قتل است.

اگر کسی این کار را انجام داد حکمش در دفعه سوم یا چهارم قتل است؟ مرحوم محقق می فرماید: أشبه به قواعد این است که حکمش در مرتبه چهارم قتل است.

مرحوم صاحب جواهر می فرماید؛ أشبه به قواعد و أحوط در دماء این است که در مرتبه چهارم حکمشان قتل باشد.

«و لو تكرر منه الفعل و تخلله الحد مرتين قتل في الثالثه، و قيل في الرابعه، و هو أشبه و أحوط في الدماء، و قد سبق الكلام فيه في الزناء الذي يظهر من غير واحد الإجماع على عدم الفرق بينه و بين ما هنا في ذلك، مضافا إلى ما عن الغنيه من الإجماع أيضا فيخص به حينئذ ما دل على قتل أرباب الكبائر في الثالثه، و الله العالم.» (۱)

ص: ۱۱۱

لکن در باب اصحاب کبائر روایتی صحیحہ از یونس از امام کاظم علیہ السلام داریم کہ اصحاب کبائر بعد از دو مرتبہ حدّ، در مرتبہ سوم کشتہ می شوند.

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ يُونُسَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَاضِي عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَصْحَابُ الْكِبَائِرِ كُلِّهَا - إِذَا أُقِيمَ عَلَيْهِمُ الْحَدُّ مَرَّتَيْنِ قُتِلُوا فِي الثَّلَاثَةِ. (۱)

این روایت می گوید؛ اصحاب کبائر بعد از دو مرتبہ حدّ، در مرتبہ سوم کشتہ می شوند؛ لکن فقہا اکثرا به قتل در مرتبہ چهارم فتوا داده اند.

مرحوم آیت الله خوانساری با این کہ فقیہ محتاطی هستند؛ می فرمایند؛ چرا روایت یونس را کنار بگذاریم؟ حکم روایت این است کہ بعد از دو بار حدّ، در مرتبہ سوم حکم قتل است. «و أما صورہ التکرّر مع الحدّ فالمشهور فیہا القتل فی الزّابعہ بدعوی أنّہ لا فرق بینہ و بین الزّنی فی ذلک، و استشکل بأنّہ لا وجه لذلك فإنّہ قیاس مع الفارق بل یقتل فی الثّالثہ لصحیحہ یونس عن أبي الحسن الماضي عليه السلام «أصحاب الكبائر كلّها إذا أقيم عليهم الحدّ مرتين قتلوا في الثالثه» (۲)»

قاعدہ درء حدود به شبہات و احتیاط در دماء اقتضا می کند کہ بگوییم حکم قتل بعد از سه دفعہ حدّ، در مرتبہ چهارم حکم قتل است.

حدود؛ لواط؛ حکم لواط؛ المجتمعان تحت إزار واحد کتاب القضاء

ص: ۱۱۲

۱- (۱۰) وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحہ ۱۹ باب ۵ از أبواب مُقَدِّمَاتِ الْحُدُودِ وَ أَحْكَامِهَا الْعَامَّةِ حَدِيث ۱

۲- (۱۱) جامع المدارک فی شرح مختصر النافع، جلد ، صفحہ: ۷۷ و ۷۸

Your browser does not support the audio tag

موضوع: حدود؛ لواط؛ حكم لواط؛ المجتمعان تحت إزار واحد

مأخذ: (شرائع الإسلام فى مسائل الحلال و الحرام محقق حلى، نجم الدين، جعفر بن حسن، جلد ٤ صفحه ١٤٦ و ١٤٧) «الباب الثانى فى اللواط و السحق و القياده

أما اللواط

... و موجب الإيقاب القتل على الفاعل و المفعول إذا كان كل منهما بالغاً عاقلاً.

و يستوى فى ذلك الحر و العبد و المسلم و الكافر و المحصن و غيره.

و لو لاط البالغ بالصبي موقباً قتل البالغ و أدب الصبي و كذا لو لاط بمجنون و لو لاط بعبد حداً قتلاً أو جلداً و لو ادعى العبد الإكراه سقط عنه دون المولى.

و لو لاط مجنون بعقل حد العاقل و فى ثبوته على المجنون قولان أشبههما السقوط.

و لو لاط الذمى بمسلم قتل و إن لم يوقب و لو لاط بمثله كان الإمام مخيراً بين إقامه الحد عليه و بين دفعه إلى أهله ليقيموا عليه حدهم.

و كيفية إقامه هذا الحد القتل إن كان اللواط إيقاباً (: و فى روايه إن كان محصناً رجم و إن كان غير محصن جلد) و الأول أشهر ثم الإمام مخير فى قتله بين ضربه بالسيف أو تحريقه أو رجمه أو إلقائه من شاهق أو إلقاء جدار عليه و يجوز أن يجمع بين أحد هذه و بين تحريقه و إن لم يكن إيقاباً كالتفخيذ أو بين الألتين فحده مائه جلده و قال فى النهايه يرحم إن كان محصناً و يجلد إن لم يكن و الأول أشبه.

و يستوى فيه الحر و العبد و المسلم و الكافر و المحصن و غيره و لو تكرر منه الفعل و تخلله الحد مرتين قتل فى الثالثه و قيل فى الرابعه و هو أشبه و المجتمعان تحت إزار واحد مجردين و ليس بينهما رحم يعزران من ثلاثين سوطاً إلى تسعه و تسعين سوطاً و لو تكرر ذلك منهما و تخلله التعزير حداً فى الثالثه و كذا يعزر من قبل غلاماً ليس له بمحرم بشهوه.

ص: ١١٣

و إذا تاب اللانط قبل قيام البينه سقط عنه الحد و لو تاب بعده لم يسقط و لو كان مقراً كان الإمام مخيراً فى العفو أو الاستيفاء.»

اگر دو مرد اجنبی یا یک مرد و یک زن اجنبی زیر یک لحاف و پتوی واحد و در اصطلاح تحت إزار واحد بخوابند؛ در حالی که پوشش واحدی رویشان هست؛ از سی ضربه تا نود و نه ضربه شلاق تعزیر می شوند.

آیا صرف این که دو مرد اجنبی یا یک مرد و یک زن اجنبی کنار هم خوابیدند و روکش واحدی دارند؛ جرم است و مجازات دارد؟ و آیا عقاب آن حد است یا کمتر از حد است؟

معمولاً فقها می گویند؛ این ها تعزیر می شوند؛ روایات مربوط به این مسأله در باب ده از ابواب حد زنا مطرح شده است؛ که مجموعاً این باب بیست و پنج روایت دارد؛ که مرحوم صاحب وسائل این روایات را تحت عنوان «بَابُ ثُبُوتِ التَّعْزِيرِ بِحَسَبِ مَا يَرَاهُ الْإِمَامُ عَلَى الرَّجُلَيْنِ وَالْمَرْأَتَيْنِ وَالرَّجُلِ وَالْمَرْأَةِ إِذَا وَجِدَا فِي لِحَافٍ وَاحِدٍ أَوْ ثَوْبٍ وَاحِدٍ مُجَرَّدَيْنِ مِنْ غَيْرِ ضَرْوَرِهِ وَلَا قَرَابَةٍ وَ يُقْتَلَانِ فِي الرَّابِعَةِ» جمع آوری نموده اند.

فقط در یک روایت باب قید مجردین ذکر شده است؛ لکن فقهای تمام روایات مطلق را با این روایت تقيید زده اند.

وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا وَجَدَ رَجُلَيْنِ فِي لِحَافٍ وَاحِدٍ مُجَرَّدَيْنِ - جَلَدَهُمَا حَدَّ الزَّانِي مِائَةَ جَلْدَةٍ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا - وَكَذَلِكَ الْمَرْأَتَانِ إِذَا وَجِدَتَا فِي لِحَافٍ وَاحِدٍ مُجَرَّدَتَيْنِ - جَلَدَهُمَا كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ. (۱)

ص: ۱۱۴

فقط در این روایت، قید مجردین، ذکر شده است.

در چند روایت از این باب حکم، ماه جلد ذکر شده، لکن اکثر روایات باب حکم تعزیر را از سی ضربه شلاق تا نود و نه تا بیان کرده است؛ این روایت، تعابیر مختلفی دارند.

بعضی می گویند: مراد از روایاتی که حکم را ماه جلد بیان کرده مرادش در مجموع صد ضربه شلاق است؛ یعنی هر کدام پنجاه ضربه شلاق می خورند.

نفس این که دو مرد یا یک زن و مرد اجنبی زیر یک پتو یا لحافی باشند؛ تعزیر دارد.

در روایت دیگری دو قید دیگر هم اضافه شده است؛ یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام از حضرت سؤال کردند؛ فدایتان شوم؛ دو مردی که زیر یک لحاف با هم می خوابند؛ حکمشان چیست؟ حضرت فرمودند: آیا این دو محرمند؟ گفت خیر، حضرت سؤال کردند؛ آیا از روی ناچاری و ضرورت این کار را کردند؟ گفت خیر، حضرت فرمودند: هر کدام سی ضربه شلاق می خورند.

وَعَنْهُ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ هِلَالٍ قَالَ: سَأَلَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ - جُعِلْتُ فِدَاكَ الرَّجُلُ يَنَامُ مَعَ الرَّجُلِ فِي لِحَافٍ وَاحِدٍ - فَقَالَ ذَوَا مَحْرَمٍ فَقَالَ لَأَ - قَالَ مِنْ ضُرُورِهِ قَالَ لَأَ - قَالَ يُضْرَبَانِ ثَلَاثِينَ سَوْطًا - ثَلَاثِينَ سَوْطًا - قَالَ فَإِنَّهُ فَعَلَ - قَالَ إِنْ كَانَ دُونَ الثَّقَبِ فَالْحَدُّ - وَإِنْ هُوَ ثَقَبٌ أُقِيمَ قَائِمًا - ثُمَّ ضُرِبَ ضَرْبَةً بِالسَّيْفِ - أَخَذَ السَّيْفُ مِنْهُ مَا أَخَذَهُ قَالَ - فَقُلْتُ لَهُ فَهُوَ الْقَتِيلُ قَالَ هُوَ ذَاكَ - قُلْتُ فَمَا مَرَأَةٌ نَامَتْ مَعَ امْرَأَةٍ فِي لِحَافٍ - فَقَالَ ذَوَاتَا مَحْرَمٍ قُلْتُ لَأَ - قَالَ مِنْ ضُرُورِهِ قُلْتُ لَأَ - قَالَ تُضْرَبَانِ ثَلَاثِينَ سَوْطًا ثَلَاثِينَ سَوْطًا - قُلْتُ فَإِنَّهَا فَعَلَتْ قَالَ فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَيْهِ - فَقَالَ أُفُّ أُفُّ أُفُّ ثَلَاثًا وَقَالَ الْحَدُّ. (۱)

ص: ۱۱۵

لدا مرحوم محقق علاوه بر قید مجردین، قید لیس بینهما قرابه را هم ذکر کردند؛ «و المجتمعان تحت إزار واحد مجردین و لیس بینهما رحم یعززان من ثلاثین سوطا إلى تسعه و تسعین سوطا»

می گوئیم نفس زیر یک لحاف و پتو بودن که نمی تواند جرم باشد؛ لذا فقها در فتوا فرموده اند؛ در صورتی تعزیر می شوند که مجردین باشند؛ چون شیطان سراغ آن ها می آید.

مثل مرحوم صاحب جواهر و صاحب مدارک قائل به این هستند؛ که اگر اجتماع دو اجنبی، اجتماع حرام است؛ یعنی طوری است که وثوق به آن ها نیست؛ در آن صورت تعزیر می شوند؛ و الا صرف دو اجنبی با هم بودن تعزیر ندارد؛ قدر متیقن تعزیر برای دو مرد اجنبی که زیر یک لحاف و پتو بدون مانع خوابیده اند؛ جایی است که هم مجردین باشند؛ و هم به غیر ضرورت باشد؛ و غیر ذی رحم باشند؛ و هم این که وثوقی به آن ها نباشد؛ البته اکثرا قید مجرد بودن و غیر ضرورت و ذی رحم بودن را قبول دارند؛ اما قید عدم وثوق، مورد اختلاف فقها است.

«لکن فی الریاض تبعا للمسالک المناقشه فیہ بأن مطلق الرحم لا یوجب تجویز ذلک، و تخلو اکثر النصوص منه قال فی الآخر: «فالأولی ترک التقیید به، أو التقیید بكون الفعل محرما، و فیہ غنی عن التقیید بالضروره حیث و التجرد أيضا، مع أنه لا وجه لاعتبار الآخر أصلا حیث یحصل التحريم بالاجتماع الذی هو مناط التعزیر دونه، و لذا خلا اکثر النصوص عن اعتباره، و بعض النصوص المتعرض له غیر صریح فی التقیید لکنه ظاهر فیہ مع صحه سنده».

قلت: و كفى به حينئذ دليلاً- للمسألة، مضافاً إلى عمل الأصحاب و إمكان منع الحرمة مع عدم التجريد خصوصاً بعد ملاحظه السيره، و كذا الكلام فى التقييد بالمحرميه المستفاده مما عرفت، بل قد يقال: إن المدار فى ذلك على الريبه و التهمه لا مطلق الاجتماع و لو من المؤتمنين، بل لعل اعتبار التجريد و عدم المحرميه مشعر بذلك.» (١)

«و يمكن أن يقال: بناء على انجبار الخبر الضعيف من جهه الشهره لا مانع من الأخذ بروايه سليمان بن هلال المذكوره المستفاد منها عدم البأس مع كون الرجلين ذوا محرم بل لا يبعد استفاده عدم البأس مع عدم كونهما فى معرض الشبهه بل لا يبعد استفاده عدم البأس فى غير ذوى محرم إذا كان النائمان منزّهين و لعلّ الأخبار من جهه السؤال و الجواب منصرفه عن صوره المحرميه كنوم الأب و الابن، و نوم الأختين أو الأخوين مع التنزه عن الفساد، بل عن صوره تنزه الطرفين عن الفساد، و لعلّه من هذه الجهه قيد فى كلمات الفقهاء بالتجرد مع خلوّ الأخبار المذكوره عن القيد، نعم ذكر فى حسنه أبى عبيده عن أبى جعفر عليه السلام...» (٢)

اساس مسأله يك بحث اخلاقى است؛ كه در روايات ذكر شده، حتى قبل از بلوغ، بچه ها در بسترى جدا بخوابند؛ امروز در علوم روان شناسى و علوم تربيتى ثابت كرده اند كه اين چيزها در بچه ها اثر دارد؛ به همين خاطر در روايات ما مطرح شده كه بچه در اتاق خواب زن و شوهر نباشد؛ كه حتى نفس زدن آن ها روى بچه تأثير دارد.

ص: ١١٧

١- (٣) جواهر الكلام فى شرح شرائع الإسلام؛ جلد: ، صفحه: ٣٨٤ و ٣٨٥

٢- (٤) جامع المدارك فى شرح مختصر النافع، جلد ، صفحه: ٨١

روایات باب: باب ده از ابواب حد زن، یَابُ ثُبُوتِ التَّغْزِيرِ بِحَسَبِ مَا يَرَاهُ الْإِمَامُ عَلَى الرَّجُلَيْنِ وَ الْمَرَاتَيْنِ وَ الرَّجُلِ وَ الْمَرَأَةِ إِذَا
وُجِدَا فِي لِحَافٍ وَاحِدٍ أَوْ ثَوْبٍ وَاحِدٍ مُجَرَّدَيْنِ مِنْ غَيْرِ ضُرُورِهِ وَ لَا قَرَابَةٍ وَ يُقْتَلَانِ فِي الرَّابِعَةِ

عرض شد در رابطه با این مسأله مرد بحث در باب ده از ابواب حدّ زنا بیست و پنج روایت ذکر شده که به دو نمونه از آن اشاره می شود.

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى جَمِيعًا عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ
حَمَّادِ بْنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: حَيْدُ الْجَلْدِ أَنْ يُوجَدَا فِي لِحَافٍ وَاحِدٍ- وَ الرَّجُلَانِ يُجْلَمَانِ إِذَا وَجِدَا «فِي
المصدر- اخذا.» فِي لِحَافٍ وَاحِدٍ الْحَدِّ- وَ الْمَرَاتَانِ تُجْلَدَانِ إِذَا أُخِذَتَا فِي لِحَافٍ وَاحِدٍ الْحَدِّ. (۱)

روایت به طور صریح حکم را صد ضربه شلاق بیان می کند.

وَ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَدَخَلَ عَلَيْهِ عَبَادُ الْبَصْرِيِّ-
وَ مَعَهُ أَنَاسٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقَالَ لَهُ- حَدِّثْنِي عَنْ الرَّجُلَيْنِ إِذَا أُخِذَا فِي لِحَافٍ وَاحِدٍ فَقَالَ لَهُ- كَانَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا أَخَذَ الرَّجُلَيْنِ
فِي لِحَافٍ وَاحِدٍ- ضَرَبَهُمَا الْحِدَّ فَقَالَ لَهُ عَبَادُ- إِنَّكَ قُلْتَ لِي غَيْرَ سَوْطٍ- فَأَعَادَ عَلَيْهِ ذِكْرَ الْحَدِيثِ «فِي التَّهْدِيدِ- الْحَدِّ» حَتَّى
أَعَادَ ذَلِكَ مَرَارًا- فَقَالَ غَيْرَ سَوْطٍ فَكَتَبَ الْقَوْمُ الْحُضُورُ عِنْدَ ذَلِكَ الْحَدِيثِ. (۲)

ص: ۱۱۸

۱- (۵) وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۸۴ باب ۱۰ از ابواب حدّ الزّنا حدیث ۱

۲- (۶) وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۸۴ باب ۱۰ از ابواب حدّ الزّنا حدیث ۲

روایت حکم را یک ضربه کمتر از حدّ، یعنی نود و نه ضربه شلاق بیان می کند تا حکم تعزیر باشد نه حدّ.

توبه:

«و إذا تاب اللائط قبل قيام البينه سقط عنه الحد و لو تاب بعده لم يسقط و لو كان مقرا كان الإمام مخيرا في العفو أو الاستيفاء.»

اگر لائط قبل از قیام بینة توبه کند؛ حدّ از او ساقط می شود؛ لکن اگر لائط بعد از قیام بینة توبه کند؛ حدّ از او ساقط نمی شود؛ و اگر جرم لائط از طریق اقرار خودش ثابت شده و توبه کند؛ امام مخیر است که او را عفو کند؛ یا حدّ بر او جاری نماید.

حدود؛ لواط؛ حکم لواط؛ تقبیل غلام؛ سحق کتاب القضاء

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: حدود؛ لواط؛ حکم لواط؛ تقبیل غلام؛ سحق

مأخذ: (شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام محقق حلّی، نجم الدین، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۴۶ و ۱۴۷) «الباب الثانی فی اللواط و السحق و القياده

أما اللواط

... و موجب الإيقاب القتل على الفاعل و المفعول إذا كان كل منهما بالغاً عاقلاً.

و يستوی فی ذلك الحر و العبد و المسلم و الكافر و المحصن و غيره.

و لو لاط البالغ بالصبي موقبا قتل البالغ و أدب الصبي و كذا لو لاط بمجنون و لو لاط بعبد حدا قتل أو جلدا و لو ادعى العبد الإكراه سقط عنه دون المولى.

و لو لاط مجنون بعقل حد العاقل و فی ثبوته على المجنون قولان أشبههما السقوط.

ص: ۱۱۹

و لو لاط الذمی بمسلم قتل و إن لم یوقب و لو لاط بمثله كان الإمام مخيرا بين إقامه الحد عليه و بين دفعه إلى أهله ليقیموا علیه حدهم.

و کیفیه إقامه هذا الحد القتل إن كان اللواط إيقابا (: و فی روایه إن كان محصنا رجم و إن كان غیر محصن جلد) و الأول أشهر ثم الإمام مخیر فی قتله بین ضربه بالسيف أو تحريقه أو رجمه أو إلقائه من شاهق أو إلقاء جدار عليه و يجوز أن یجمع بین أحد هذه و بین تحريقه و إن لم یکن إيقابا كالتفخيز أو بین الألتین فحده مائه جلده و قال فی النهایه یرجم إن كان محصنا و یجلد إن لم یکن و الأول أشبه.

و يستوى فيه الحر و العبد و المسلم و الكافر و المحصن و غيره و لو تكرر منه الفعل و تخلله الحد مرتين قتل فى الثالثه و قيل فى الرابعه و هو أشبه و المجتمعان تحت إزار واحد مجردين و ليس بينهما رحم يعزران من ثلاثين سوطا إلى تسعه و تسعين سوطا و لو تكرر ذلك منهما و تخلله التعزير حدا فى الثالثه و كذا يعزر من قبل غلاما ليس له بمحرم بشهوه.

و إذا تاب اللائط قبل قيام البينه سقط عنه الحد و لو تاب بعده لم يسقط و لو كان مقرا كان الإمام مخيرا فى العفو أو الاستيفاء.

و أما السحق

و الحد فى السحق مائه جلده حره كانت أو أمه مسلمه أو كافره محصنه كانت أو غير محصنه للفاعله و المفعوله.

و قال فى النهايه ترجم مع الإحصان و تحد مع عدمه و الأول أولى.»

ص: ١٢٠

مرحوم محقق فرمود: همچنین تعزیر می شود؛ کسی که پسر بچه ایی را که محرم نیست از روی شهوت ببوسد. «و کذا یعزر من قبل غلاما لیس له بمحرم بشهوه.»

مدرک هم روایات است؛ از جمله حرام ها، تقبیل غلام با شهوت است؛ و روایات زیادی با غلاظ و شداد در مورد حرمت آن ذکر شده است.

امام صادق علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که حضرت فرمودند: کسی که پسر بچه ایی را از روی شهوت ببوسد؛ خداوند در روز قیامت لجامی از آتش به او دهان او می زند.

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ قَبَّلَ غُلَامًا مِنْ شَهْوَةٍ - أَلْجَمَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِلِجَامٍ مِنْ نَارٍ. (۱)

امام صادق علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که حضرت فرمودند: کسی که پسر بچه ایی را از روی شهوت ببوسد؛ ملائک زمین و آسمان و ملائک رحمت و عذاب او را لعنت می کنند.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ قَبَّلَ غُلَامًا مِنْ شَهْوَةٍ أَلْجَمَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِلِجَامٍ مِنْ نَارٍ. (۲)

ص: ۱۲۱

۱- (۱) وسائل الشیعه جلد ۲۰ صفحه ۳۴۰ باب ۲۱ از أبواب النکاح المَحْرَمِ وَ مَا يُنَاسِبُهُ حَدِيث ۱

۲- (۲) الکافی (ط - الإسلامیه)؛ جلد ، صفحه: ۵۴۸

مرحوم محقق، صاحب شرایع در این جا قید لیس بمحرم را ذکر می کنند؛ لکن این قید مورد بحث واقع شده است. «و کذا یعزر من قبل غلاما لیس له بمحرم بشهوه.» طبق این نظر باید تقبیل محرم، مثل فرزند و برادر از روی شهوت اشکال نداشته باشد؛ در حالی که در روایت برای تقبیل غلام از روی شهوت مجازات صد ضربه شلاق بیان شده است.

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُبَارَكِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُجَدِّمٌ «فِي التَّهْدِيبِ - مُحْرَمٌ (هامش المخطوط)، و كذلك المصدر.» قَبْلَ غُلَامًا مِنْ شَهْوَاهُ - قَالَ يُضْرَبُ مِائَةً سَوْطًا. (۱)

در روایات حرمت تقبیل، قید محرم و غیر محرم ندارد؛ بعض شارحین شرایع، به این قید اشکال کرده اند؛ که وجه این قید چیست؟ مرحوم صاحب جواهر می فرماید: فرقی بین محرم و نامحرم نیست؛ بلکه حرمت در محرم، آکد و شدیدتر است؛ وجه قید مرحوم محقق، واضح نیست؛ مگر این که بگوییم غالبا تقبیل با شهوت در غیر محرم است؛ و تقبیل با شهوت در محرم نیست؛ در ضمن این که فرقی بین پسر بچه و بالغ نیست؛ همچنین فرقی بین مرد و زن نیست.

«... بل لا فرق بین المحرم و غیره فی ذلك، بل لعله فی الأخير آکد، فما فی المتن و غیره من التقیید غیر واضح الوجه، إلا أن یحمل علی إیراده مورد الغالب من ظهور الشهوه فی دون المحرم، بل لا- فرق بینه و بین الكبير و لا بینه و بین الجاریه و المرأه التي قد عرفت الکلام فیها، إذ المناط فی الجميع واحد هذا.» (۲)

ص: ۱۲۲

۱- (۳) وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۱۶۱ باب ۴ از أَبْوَابِ حَدِّ اللَّوَاطِ حَدِيثِ ۱

۲- (۴) جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ جلد: ، صفحه: ۳۸۶ و ۳۸۷

و ظاهراً حق با مرحوم صاحب جواهر است؛ ظاهر روایات این است که قید لیس بمحرم ندارد؛ مگر این که معمولاً در محرم تقبیل با شهوت نیست؛ که این قید شهوت هم در کلام مرحوم محقق وجود دارد.

مرحوم صاحب مدارک، آیت الله خوانساری می فرماید: بعضی می گویند: فرقی بین محرم و اجنبی نیست؛ چون دلیل مطلق است؛ لکن اکثر فقها قید اجنبی بودن را ذکر نموده اند؛ ممکن است بگوییم تقبیل با شهوت گاهی مثل تقبیل زن و شوهر است؛ که مثل چنین تقبیلی در مورد غلام حرام است؛ لکن گاهی تقبیل با شهوت، مثل تقبیل پدر برای پسرش است که از سفر آمده و من گمان نمی کنم کسی چنین تقبیل با شهوتی را حرام بداند؛ مثل شهوت انسان به نگاه کردن به گل ها و دریاچه ها لذا تقبیل با شهوت محارم حرام نیست و قید مرحوم محقق که فرمود لیس بمحرم، قید به جایی است.

«و قد يقال لا- فرق بين المحرم والأجنبي لإطلاق الدليل وإن قيده الأكثر بالثاني، ويمكن أن يقال: الشَّهْوَةُ فِي التَّقْبِيلِ تَارَةً تَكُونُ كَشَهْوَةِ التَّقْبِيلِ الزَّوْجِ فَهَذِهِ حَرَمَتَهَا مُسَلِّمَةٌ فَالتَّقْبِيلُ بِهَذِهِ الشَّهْوَةِ يَتَرْتَّبُ عَلَيْهِ مَا ذَكَرَ، وَ أُخْرَى كَشَهْوَةِ الْأَبِ التَّقْبِيلِ وَ لَدَهُ الْجَائِي مِنَ السَّفَرِ وَ هَذِهِ الشَّهْوَةُ كَشَهْوَةِ النَّظَرِ إِلَى الْأُورَادِ وَ الْمِيَاهِ الْجَارِيَةِ وَ لَا أَظُنُّ أَنْ يَلْتَزِمَ بِحَرَمِهِ مِثْلَ هَذَا التَّقْبِيلِ، فَالتَّقْبِيلُ يَكُونُ فِي مَحَلِّهِ» (۱)

در باب ۲۱ از ابواب نکاح محرم روایاتی در این مورد در کتاب وسائل الشیعه بیان شده است. البته تقبیل غلام، غیر از نظر و تقبیل، تصویر و مجسمه و غیره است.

ص: ۱۲۳

در روایات نکاتی در این موارد بیان شده است؛ مثلاً در روایات ذکر شده که اگر فرزندان به سنّ درک رسید؛ دیگر لب و صورت او را نبوسید؛ بلکه پیشانی و سرش را ببوسید.

توبه:

«و إذا تاب اللائط قبل قيام البینه سقط عنه الحد و لو تاب بعده لم يسقط و لو كان مقرا كان الإمام مخيراً في العفو أو الاستيفاء.»

اگر لائط قبل از قیام بینة توبه کند؛ توبه اش قبول می شود؛ و حدّ از او ساقط می شود؛ و نمی شود حدّ بر او جاری کرد؛ لذا در روایات بیان شده که اگر کسی دچار انحراف جنسی شد؛ هر چه که وراء ذلك باشد؛ یعنی غیر نکاح و ملک یمین باشد؛ «فَمَنْ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ» (۱) هر کس مرتکب چنین حرامی شد؛ بلا فاصله به درگاهِ الهی توبه کند؛ لذا حضرت به آن شخصی که به این گناه اقرار کرد؛ فرمودند: اگر توبه می کردی و نزد ما در مسجد نمی آمدی بهتر بود. روایات مربوط به این بحث در باب شانزده از ابواب مقدمات الحدود و احکامها العامه تحت عنوان «بَابُ أَنَّ مَنْ تَابَ قَبْلَ أَنْ يُؤْخَذَ سَقَطَ عَنْهُ الْحَدُّ وَ اسْتِحْبَابِ اخْتِيَارِ التَّوْبَةِ عَلَى الْإِقْرَارِ عِنْدَ الْإِمَامِ» (۲)

در وسائل الشیعه بیان شده است.

لکن اگر لائط بعد از قیام بینة توبه کند؛ حدّ از او ساقط نمی شود؛ و اگر جرم لائط از طریق اقرار خودش ثابت شده و توبه کند؛ امام مخیر است که او را عفو کند؛ یا حدّ بر او جاری نماید.

ص: ۱۲۴

۱- (۶) سوره ی مؤمنون آیه ۵ و سوره ی معارج آیه ۳۱

۲- (۷) وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۳۶

سحق:

در روایتی از امام معصوم علیه السلام در مورد سحق، سؤال شد؛ حضرت دو دستش را به هم مالیدند و فرمودند: معنای سحق همین است.

وَعَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ عُبَيْسِ بْنِ هِشَامٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ الْمِنْقَرِيِّ عَنْ هِشَامِ الصَّيْدَنَانِيِّ أَنَّهُ «فِي الْمَصْدَرِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ: «سَأَلَهُ رَجُلٌ عَنْ هَيْدِهِ الْأَيِّهِ كَذَبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ - وَأَضِيحَابُ الرَّسِّ (١) فَقَالَ بِيَدِهِ هَكَذَا - فَمَسَحَ إِخْدَاهُمَا بِالْأُخْرَى فَقَالَ هُنَّ اللَّوَاتِي بِاللَّوَاتِي - يَعْنِي النِّسَاءَ بِالنِّسَاءِ (٢)» .

تماس آلت جنسی دو زن را سحق می گویند؛ و در روایات حکم آن حکم زنا بیان شده است.

متأسفانه امروز این مسائل در جهان و دنیای امروز وجود دارد.

حدود؛ سحق؛ موضوع و حکم سحق کتاب القضاء

Your browser does not support the audio tag

موضوع: حدود؛ سحق؛ موضوع و حکم سحق

مأخذ: (شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام محقق حلي، نجم الدين، جعفر بن حسن، جلد ٤ صفحه ١٤٧ و ١٤٨) «الباب الثاني في اللواط والسحق والقياده

... و أما السحق

و الحد في السحق مائه جلده حره كانت أو أمه مسلمه أو كافره محصنه كانت أو غير محصنه للفاعله و المفعوله.

و قال في النهايه ترجم مع الإحصان و تحد مع عدمه و الأول أولى.

ص: ١٢٥

١- (٨) سورة ي ق آيه ١٢

٢- (٩) وسائل الشيعه جلد ٢٠ صفحه ٣٤٤ باب ٢٤ از أَبْوَابِ النِّكَاحِ الْمُحَرَّمِ وَ مَا يُنَاسِبُهُ حَدِيثُ ٢

و إذا تكررت المساحقه مع إقامه الحد ثلاثا قتلت في الرابعه.

و يسقط الحد بالتوبه قبل البينه و لا- يسقط بعدها و مع الإقرار و التوبه يكون الإمام مخيرا و الأجنبيةتان إذا وجدتا في إزار مجردتين عزرت كل واحده دون الحد و إن تكرر الفعل منهما و التعزير مرتين أقيم عليهما الحد في الثالثه ف إن عادتا قال في النهايه قتلتا و الأولى الاقتصار على التعزير احتياطا في التهجم على الدم.

الأولى لا كفاله في حد ولا تأخير فيه مع الإمكان والأمن من توجه ضرر ولا شفاعه في إسقاطه.

الثانيه لو وطئ زوجته فساحقت بکرا فحملت قال في النهایه علی المرأه الرجم و علی الصبیه جلد مائه بعد الوضع و يلحق الولد بالرجل و يلزم المرأه المهر أما الرجم فعلى ما مضى من التردد و أشبهه الاقتصار على الجلد و أما جلد الصبیه فموجبه ثابت و هی المساحقه و أما لحوق الولد فلأنه ماء غير زان و قد انخلق منه الولد فيلحق به و أما المهر فلأنها سبب في إذهاب العذره و ديتها مهر نساءها و ليست كالزانيه في سقوط ديه العذره لأن الزانيه أذنت في الافتضاض و ليست هذه كذا و أنكر بعض المتأخرين ذلك و ظن أن المساحقه كالزانيه في سقوط ديه العذره و سقوط النسب.»

در قرآن سِيْحَقْ به معنای عذاب استعمال شده است؛ که این معنا این جا مراد نیست؛ «فَسِيْحَقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ» (۱) در عربی مسحوق به معنای پودر و کوبیدن است.

ص: ۱۲۶

در تعریف سحوق مثل مرحوم صاحب جواهر و دیگران گفته اند: «هو وطء المرأة مثلها المكنى عنه في النصوص باللواتي مع اللواتي...» (۱) طبعاً أحدهما بر دیگری وارد است؛ و دیگری مفعول است؛ در روایات این مسأله با کنایه هایی ذکر شده است.

وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ عَنْ يَزِيدَ النَّخَعِيِّ عَنْ بَشِيرِ النَّبَالِيِّ قَالَ: رَأَيْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلًا فَقَالَ لَهُ- مَا تَقُولُ فِي اللَّوَاتِي مَعَ اللَّوَاتِي فَقَالَ- لَا أُخْبِرُكَ حَتَّى تَحْلِفَ لَتَحِدِّثَنِّي «في المصدر لتخبرن.» بِمَا أُحَدِّثُكَ النِّسَاءَ- قَالَ فَحَلَفَ لَهُ فَقَالَ هُمَا فِي النَّارِ- عَلَيْهِمَا سَبْعُونَ حُلَّةً مِنْ نَارٍ- فَوْقَ تِلْكَ الْحُلَّةِ جِلْدٌ جَافٌ غَلِيظٌ مِنْ نَارٍ- عَلَيْهِمَا نِطَاقَانِ مِنْ نَارٍ وَ تَاجَانِ مِنْ نَارٍ- فَوْقَ تِلْكَ الْحُلَّةِ وَ حُفَّانِ مِنْ نَارٍ وَ هُمَا فِي النَّارِ. (۲)

در این روایت از آن به اللواتی مع اللواتی تعبیر شده است.

وَعَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامَ أَوْ أَبَا إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمَرْأَةِ- تَسَاحِقُ الْمَرْأَةَ وَ كَمَا أَنْ مَتَكِنًا فَجَلَسَ وَ قَالَ- مَلْعُونَةٌ مَلْعُونَةٌ الرَّكْبَةُ وَ الْمَرْكُوبَةُ- وَ مَلْعُونَةٌ حَتَّى تَخْرُجَ مِنْ أَثْوَابِهَا- فَإِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ وَ أَوْلِيَاءَهُ يَلْعَنُونَهَا- وَ أَنَا وَ مَنْ بَقِيَ فِي أَصْيَلَابِ الرِّجَالِ وَ أَرْحَامِ النِّسَاءِ- فَهُوَ وَ اللَّهُ الزُّنَا الْأَكْبَرُ وَ لَا وَ اللَّهُ مَا لَهُنَّ تَوْبَةٌ- قَاتَلَ اللَّهُ لَاقِيسَ بِنْتَ إِبْلِيسَ مَا ذَا جَاءَتْ بِهِ- فَقَالَ الرَّجُلُ هَذَا مَا جَاءَ بِهِ أَهْلُ الْعِرَاقِ- فَقَالَ وَ اللَّهُ لَقَدْ كَانَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ- قَبْلَ أَنْ يَكُونَ الْعِرَاقُ وَ فِيهِنَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ- لَعَنَ اللَّهُ الْمُتَشَبِّهَاتِ بِالرِّجَالِ مِنَ النِّسَاءِ- وَ لَعَنَ اللَّهُ الْمُتَشَبِّهِينَ مِنَ الرِّجَالِ بِالنِّسَاءِ. (۳)

ص: ۱۲۷

۱- (۲) جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام؛ جلد: ، صفحه: ۳۸۷

۲- (۳) وسائل الشيعة جلد ۲۰ صفحه ۳۴۵ باب ۲۴ از أبواب النكاح المحرم وما يناسبه حديث ۴

۳- (۴) وسائل الشيعة جلد ۲۰ صفحه ۳۴۵ و ۳۴۶ باب ۲۴ از أبواب النكاح المحرم وما يناسبه حديث ۵

مورد لعن خدا و ملائک و اولیاء الله واقع شده اند؛ از آن به زناى اکبر تعبیر شده که لاقیس دختر ابلیس، اولین کسی است که این کار را انجام داد.

این کنایات در روایات، برای توصیف موضوع است.

روایات مربوط به حرمت آن در باب بیست و چهارم از ابواب النکاح المَحْرَمِ وَ مَا يُنَاسِبُهُ تحت عنوان بَابُ تَحْرِيمِ السَّحْقِ عَلَی الْفَاعِلِ وَ الْمَفْعُولِ بِهَا بیان شده است.

این جا به مناسبت حدّ سحق، این مسأله مطرح شده است.

مرحوم محقق فرمود «و الحد فی السحق مائه جلدہ حرہ کانت أو أمہ مسلمہ أو کافرہ محصنه کانت أو غیر محصنه للفاعله و المفعوله.» ظهور بیان حدّ، مأه جلدہ این است که همان حدّ زنا را دارد.

در برابر این فتوا، مرحوم شیخ در نهایه می فرماید: اگر محصنه است رجم می شوند؛ و اگر غیر محصن هستند؛ جلد می شوند. «إذا ساحت المرأة أخرى و قامت علیهما البینه بذلك، و جب علی کلّ واحدہ منہما الحدّ مائه جلدہ إن لم تكونا محصنتین.

فإن کانتا محصنتین، کان علی کلّ واحدہ منہما الرّجم.» (۱)

مرحوم قاضی در مهذب (۲) و ابن حمزه در وسیله (۳) در این نظر از مرحوم شیخ تبعیت کرده اند.

مرحوم امام رضوان الله تعالی علیه می فرماید: سحق ثابت می شود به آن چه لواط ثابت می شود؛ و أشبه این است که حدّش، مأه جلدہ است. «مسأله ۹ یتبث السحق و هو وطء المرأه مثلها بما یتبث به اللواط،

ص: ۱۲۸

۱- (۵) النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی؛ صفحه: ۷۰۶

۲- (۶) المهذب ۲: ۵۳۱-۵۳۲.

۳- (۷) الوسيله: ۴۱۴.

و حده مائه جلد به بشرط البلوغ و العقل و الاختيار محصنه كانت أم لا، و قيل في المحصنه الرجم، و الأشبه الأول» (۱)

منشأ این اختلاف فتوا که بعضی می گویند: حکم سحق صد ضربه تازیانه است؛ و بعضی می گویند محصن رجم می شود و غیر محصن حکمش صد تازیانه است؛ چیست؟

مرحوم محقق فرمود: اولی این است که حکم در محصن و غیر محصن و مسلم و کافر و فاعل و مفعول در تمام این موارد، صد ضربه شلاق است.

مرحوم شهید در مسالک برای این نظر دو دلیل ذکر کرده اند (۲):

روایت امام باقر علیه السلام، که برای سحق، حکم صد ضربه شلاق بیان شده است. وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: السَّحَاقَةُ تُجَلَّدُ. (۳)

در سند اشکال شده بعضی می گویند: علی بن حکم، مشترک بین موثق و غیر موثق است؛ همچنین فرموده اند: أبان بن عثمان فاسد المذهب است؛ و تضعیف شده است؛ لکن اکثرا از او دفاع کرده اند و گفته اند أجمعت علی تصحيح ما یصح عنه از اصحاب اجماع است. (۴) در مجموع اگر حدیث، صحیح نباشد؛ موثق است؛ در ضمن این که مشهور اصحاب به آن عمل کرده اند و خود این عمل اصحاب، ضعف سند را جبران می کند.

ص: ۱۲۹

۱- (۸) تحرير الوسيله؛ جلد ، صفحه: ۴۷۰

۲- (۹) مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، جلد: ، صفحه: ۴۱۳ و ۴۱۴:

۳- (۱۰) وسائل الشيعه جلد ۲۸ صفحه ۱۵۶ باب ۱ از أبواب حَدِّ السَّحَقِ وَالْقِيَادَةِ حدیث ۲

۴- (۱۱) مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، جلد: ، صفحه: ۴۱۳ و ۴۱۴: فی طریقها أبان بن عثمان، و هو فاسد المذهب، لکن قال الكشي: إن العصابه أجمعت علی تصحيح ما یصح عنه. و فی هذا القول نظر. و المصنف - رحمه الله - حکم بضعفه فی بعض المواضع. و فيه أيضا علی بن الحكم، و هو مشترك بين الثقه و غيره. منه قدس سره. انظر رجال الكشي: ۳۷۵ رقم (۷۰۵)، شرائع الإسلام ۴: ۲۴۰.

از اطلاق روایت استفاده می شود که فرقی بین محصن و غیر محصن نیست.

و لأصالة البراءة من الزائد عن ذلك. نمی دانیم می شود مساحقه کننده را زائد بر جلد، رجم کرد یا خیر؟ اصل عدم زائد بر جلد است.

مشهور بین اصحاب همین نظر است که مساحقه کننده مطلق جلد می شود؛ مرحوم مفید در مقنعه (۱) و سید مرتضی در انتصار (۲) و ابو الصلاح در الکافی فی الفقه (۳) و ابن ادریس در سرائر (۴) و متأخرین (۵) همین نظر را پذیرفته اند.

لکن مرحوم شیخ در نهاییه و مرحوم قاضی در مهذب و ابن حمزه در وسیله می فرمایند: اگر مساحقه کننده و شونده، محصنه هستند رجم می شوند؛ و اگر غیر محصنه هستند هستند؛ جلد می شوند.

این گروه نیز به روایت حسنه استناد کرده اند که:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنِ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ وَ هِشَامٍ وَ حَفْصِ كُلِّهِمْ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ دَخَلَ عَلَيْهِ نِسْوَةٌ فَسَأَلَتْهُ امْرَأَةٌ مِنْهُنَّ عَنِ السَّحْقِ - فَقَالَ حَيْدُهَا حَيْدُ الزَّانِي - فَقَالَتِ الْمَرْأَةُ مَا ذَكَرَ اللَّهُ ذَلِكَ فِي الْقُرْآنِ - فَقَالَ بَلَى قَالَتْ وَ أَيْنَ هُنَّ - «فِي الْمَصْدَرِ - هُو.» قَالَ هُنَّ أَصْحَابُ الرَّسِّ. (۶)

ص: ۱۳۰

۱- (۱۲) المقنعه: ۷۸۷-۷۸۸

۲- (۱۳) الانتصار: ۲۵۳

۳- (۱۴) الکافی فی الفقه: ۴۰۹

۴- (۱۵) السرائر ۳: ۴۶۳

۵- (۱۶) الجامع للشرائع: ۵۵۵، قواعد الأحكام ۲: ۲۵۷، اللمعه الدمشقیه: ۱۶۷، المقتصر: ۴۰۸

۶- (۱۷) وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۱۵۶ باب ۱ از أبواب حدِّ السَّحْقِ وَ الْقِيَادَةِ حَدِيثِ ۱

در این روایت، حکم مساحقه همان حکم زنا بیان شده است؛ یعنی محصن رجم می شود و غیر محصن جلد می شود؛ در قرآن از اصحاب الرّس و ثمود و عاد نام برده شده، که عذاب الهی آن ها را فرا گرفت. «وَقَوْمَ نُوحٍ لَّمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ أَغْرَقْنَاهُمْ وَجَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً وَاعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَابًا أَلِيمًا (۳۷) وَعَادًا وَثَمُودَ وَأَصْحَابَ الرِّسِّ وَقُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا (۳۸)» (۱)

در قرآن صریحا حکم زنا بیان شده است که «الرَّائِيَةُ وَالرَّانِيَةُ فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيَشْهَدُ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» (۲) زانی و زانیه صد ضربه شلاق می خورند؛ لکن حکم مساحقه صریحا بیان نشده است.

به نظر این روایت که حکم مساحقه را همان حکم زنا بیان کرده است؛ مسلم است و این فتوا، ترجیح پیدا می کند.

نکات اخلاقی

عَدَّةٌ مِنَ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَشْبَاطٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ كَانَ يَقُولُ طُوبَى لِمَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ الْعِبَادَةَ وَالِدُعَاءَ وَ لَمْ يَشْغَلْ قَلْبُهُ بِمَا تَرَى عَيْنَاهُ وَ لَمْ يَنْسَ ذِكْرَ اللَّهِ بِمَا تَسْمَعُ أُذُنَاهُ وَ لَمْ يَحْزُنْ صَدْرُهُ بِمَا أُعْطِيَ غَيْرُهُ. (۳)

امام رضا علیه السلام می فرماید: امیر المومنین علی علیه السلام می فرمود: خوشا به حال کسانی که در عبادت و دعایشان خلوص را رعایت می کنند؛ و دلشان به آن چه می بینند مشغول نمی شود.

ص: ۱۳۱

۱- (۱۸) سوره ی فرقان آیه ۳۷ و ۳۸

۲- (۱۹) سوره ی نور آیه ۲

۳- (۲۰) الکافی (ط - الإسلامیه)؛ جلد ، صفحه: ۱۶

انسان معمولاً مشغول به چشم و گوشش است؛ لکن خوشا به حال کسانی که قلبش به آن چه می بیند مشغول نمی شود؛ اگر هم چشمش می بیند و مقایسه می کند که مثلاً فلانی فلان چیز را دارد و او آن را ندارد؛ استدلال می کند و بررسی می کند که آن چیز برای او مفید هست یا خیر، بعد در مورد آن تصمیم می گیرد؛ حتماً خداوند مصلحت او ندانسته که به او نداده است.

لذا که چشم و دیدن، دل را مشغول می کند؛ فروشگاه ها و نمایشگاه ها برای فروش بیشتر اجناس را در چشم بینندگان قرار می دهند؛ البته از موارد، غش در معامله این است که کالا را بیشتر از رغبت و ارزشی که دارد؛ به چشم خریدار نشان داد.

کالای جلوی چشم، گیرایی دارد؛ لکن انسان مخلص، دلش دنبال چشمش نیست؛ بلکه بررسی و استدلال می کند.

خوشا به حال آن هایی که عبادتشان فقط برای خداست و برای دیگران نیست؛ و دلشان به آن چه چشمشان می بیند؛ مشغول نمی شود؛ و به آن چه می شنوند؛ خدا را فراموش نمی کنند؛ با شنیدن صدای قشنگ خدا را فراموش نمی کنند.

اگر رفیقی را می بیند که وضعش از او بهتر است؛ دلش نمی گیرد که چرا وضعش از او بهتر است؛ چون می داند؛ قطعاً خداوند مصلحت می دانسته که به او آن قدر و به او این قدر داده است.

حدود؛ سحق؛ ملحقات؛ مسأله ۱؛ عدم قبول کفالت و شفاعت در حد کتاب القضاء

Your browser does not support the audio tag

موضوع: حدود؛ سحق؛ ملحقات؛ مسأله ۱؛ عدم قبول کفالت و شفاعت در حد

مأخذ: (شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام محقق حلی، نجم الدین، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۴۷ و ۱۴۸) «الباب الثانی فی اللواط و السحق و القياده

ص: ۱۳۲

... و أما السحق

و الحد فی السحق مائه جلد حره كانت أو أمه مسلمه أو كافرہ محصنه كانت أو غير محصنه للفاعله و المفعوله.

و قال فی النهايه ترجم مع الإحصان و تحد مع عدمه و الأول أولى.

و إذا تكررت المساحقه مع إقامه الحد ثلاثا قتلت فی الرابعه.

و يسقط الحد بالتوبه قبل البينه و لا- يسقط بعدها و مع الإقرار و التوبه يكون الإمام مخيراً و الأجنبيتان إذا وجدتا في إزار مجردتين عزرت كل واحده دون الحد و إن تكرر الفعل منهما و التعزير مرتين أقيم عليهما الحد في الثالثه ف إن عادتا قال في

النهايه قتلتا و الأولى الاقتصار على التعزير احتياطا فى التهجم على الدم.

مسألتان

الأولى لا كفاله فى حد و لا تأخير فيه مع الإمكان و الأمن من توجه ضرر و لا شفاعه فى إسقاطه.

الثانيه لو وطئ زوجته فساحت بكرة فحملت قال فى النهايه على المرأه الرجم و على الصبيه جلد مائه بعد الوضع و يلحق الولد بالرجل و يلزم المرأه المهر أما الرجم فعلى ما مضى من التردد و أشبهه الاقتصار على الجلد و أما جلد الصبيه فموجه ثابت و هى المساحقه و أما لحوق الولد فلأنه ماء غير زان و قد انخلق منه الولد فيلحق به و أما المهر فلأنها سبب فى إذهب العذره و ديته مهر نسائها و ليست كالزانيه فى سقوط ديه العذره لأن الزانيه أذنت فى الافتضاض و ليست هذه كذا و أنكر بعض المتأخرين ذلك و ظن أن المساحقه كالزانيه فى سقوط ديه العذره و سقوط النسب.»

ص: ١٣٣

مرحوم محقق در شرایع بحث تحت إزار واحد را دو مرحله ذکر کردند ابتدا در پایان بحث لواط ذکر کردند: «...و المجتمعان تحت إزار واحد مجردین و لیس بینهما رحم یعزران من ثلاثین سوطا إلى تسعه و تسعين سوطا و لو تكرر ذلك منهما و تخلله التعزیر حدا فی الثالثه...» بیان شد که اگر دو مرد تحت إزار واحد باشند چه حکمی دارد و یک جا هم اینجا ذکر نمودند.

بیان کردیم که قید مرحوم محقق را در مورد ذی رحم و غیر ذی رحم بودن قبول نداریم چون ملاک در بحث واحد است؛ و فرقی بین رحم و ذی رحم نیست.

ملاک روایات باب است که در باب ده از ابواب حد زنا بیان شده است. این روایات اطلاق دارد؛ و فرقی بین ذی رحم و غیر ذی رحم نیست.

این جا هم مرحوم محقق در بحث سحق می فرمایند.

«و الأجنبتان إذا وجدتا فی إزار مجردتین عزرت کل واحده دون الحد و إن تكرر الفعل منهما و التعزیر مرتین أقیم علیهما الحد فی الثالثه ف إن عادتا قال فی النهایه قتلتا و الأولى الاقتصار علی التعزیر احتیاطا فی التهجم علی الدم.» معلوم است که این حکم، حکم سحق نیست بلکه صرف اتهام است خود تحت ازار واحد بودن حکم مستقل دارد.

بعضی حکم تحت إزار واحد بودن را حکم زنا می دانند و طبعا حکم در محصن و غیر محصن متفاوت است.

روایات باب:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى جَمِيعاً عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: حَيْثُ الْجُلْدُ أَنْ يُوجَدَا فِي لِحَافٍ وَاحِدٍ - وَ الرَّجُلَانِ يُجْلَدَانِ إِذَا وَجِدَا «فِي الْمصدر - اخذا.» فِي لِحَافٍ وَاحِدٍ الْحَدَّ - وَ الْمَرْأَتَانِ تُجْلَدَانِ إِذَا أُخِذَتَا فِي لِحَافٍ وَاحِدٍ الْحَدَّ. (۱)

ص: ۱۳۴

در این روایت حکم دو زنی که تحت إزار واحد باشند صراحتاً جلد حدّ، بیان شده است. ظاهراً حد جلد، صد تازیانه است؛ لکن در روایتی (وسائل الشیعه جلد صفحه ۸۴ باب ۱۰ از ابواب حد زنا حدیث ۲ و ۳) تصریح شده بود که صد تازیانه دون سوط یعنی یک ضربه کمتر از صد تازیانه تا تعزیر باشد.

وَعَنْهُ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ هِلَالٍ قَالَ: سَأَلَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ - جُعِلَتْ فِدَاكَ الرَّجُلُ يَنَامُ مَعَ الرَّجُلِ فِي لِحَافٍ وَاحِدٍ - فَقَالَ ذُوَا مَحْرَمٍ فَقَالَ لَأَ - قَالَ مِنْ ضُرُورِهِ قَالَ لَأَ - قَالَ يُضْرَبَانِ ثَلَاثِينَ سَوْطًا - ثَلَاثِينَ سَوْطًا - قَالَ فَإِنَّهُ فَعَلَ - قَالَ إِنْ كَانَ دُونَ الثَّقِبِ فَالْحِدُّ - وَإِنْ هُوَ ثَقَبٌ أُقِيمَ قَائِمًا - ثُمَّ ضُرِبَ ضَرْبَةً بِالسَّيْفِ - أَخَذَ السَّيْفُ مِنْهُ مِأَةً أَخَذَهُ قَالَ - فَقُلْتُ لَهُ فَهَوَّ الْقَتِيلُ قَالَ هُوَ ذَاكَ - قُلْتُ فَامْرَأَةٌ نَامَتْ مَعَ امْرَأَةٍ فِي لِحَافٍ - فَقَالَ ذَوَاتَا مَحْرَمٍ قُلْتُ لَأَ - قَالَ مِنْ ضُرُورِهِ قُلْتُ لَأَ - قَالَ تُضْرَبَانِ سَوْطًا ثَلَاثِينَ سَوْطًا - قُلْتُ فَإِنَّهَا فَعَلَتْ قَالَ فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَيْهِ - فَقَالَ أَفُّ أَفُّ ثَلَاثًا وَ قَالَ الْحَدُّ. (۱)

در این روایت حکم دو زنی که تحت إزار واحد باشند؛ تعزیر سی ضربه شلاق بیان شده است.

وَيَا سَيَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي هَاشِمٍ الْبَجَلِيِّ عَنْ أَبِي نَخْدِيجَةَ قَالَ: لَأَ يَتَّبِعِي لِامْرَأَتَيْنِ تَنَامَانِ فِي لِحَافٍ وَاحِدٍ - إِلَّا وَبَيْنَهُمَا حَاجِزٌ فَإِنْ فَعَلْنَا نَهَيْتَا عَنْ ذَلِكَ - فَإِنْ وَجَدَهُمَا بَعِيدَ النَّهْيِ فِي لِحَافٍ وَاحِدٍ - جُلِدَتَا كُلُّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا حَدًّا حَدًّا - فَإِنْ وَجَدَتَا الثَّالِثَةَ فِي لِحَافٍ حُدَّتَا - فَإِنْ وَجَدَتَا الرَّابِعَةَ قُتِلَتَا. (۲)

ص: ۱۳۵

۱- (۲) وسائل الشیعه جلد صفحه ۹۰ باب ۱۰ از ابواب حد زنا حدیث ۲۱

۲- (۳) وسائل الشیعه جلد صفحه ۹۱ باب ۱۰ از ابواب حد زنا حدیث ۲۵

این روایت می گوید: جایز نیست دو زن با هم در یک لحاف بخوابند مگر این که بین آن ها مانعی باشد؛ و اگر این کار را کردند؛ دفعه اول نهی می شوند؛ و اگر باز تکرار کردند در دفعه دوم و مرتبه سوم حد تعزیری دارند و در مرتبه چهارم حکم قتل است.

این روایت هم مطلق است؛ و قید ذی رحم و غیر ذی رحم ندارد.

متن روایت لا- ینبغی دارد صریح در تحریم نیست؛ لا- ینبغی یعنی خوب و شایسته نیست بلکه البته گاهی لا ینبغی در حرام هم به کار می رود.

مرحوم صاحب مسالك می فرماید: «و فيه: أن الروایه مع ضعف سندها معدوله الظاهر، لأنهم لا يقولون بوجوب الحدّ بهذا الفعل».

و قوله ثانيا: إن كلّ كبيره يقتل بها في الرابعه، إن أراد به مع إيجابها الحدّ فمسلم، لكن لا يقولون به هنا، و إن أراد مطلقا فظاهر منعه، و من ثمّ اختار المصنف الاقتصار على التعزير مطلقا. و هو الأوجه إن لم نقل بالحدّ كما اختاره الصدوق «المقنع: ٤٣٣»، و إلا كان القول بقتلهما في الثالثه أو الرابعه أوجه.» (١)

هم روایت، ضعیف السند است؛ و هم معدوله الظاهر است؛ یعنی به ظاهر آن عمل نشده است.

مرحوم شیخ طوسی، هم مانند مرحوم محقق، به خاطر احتیاط در تہجم در دماء قائل به قتل در مرحله چهارم شده اند.

«و إذا وجدت امرأتان في إزار واحد مجردتين من ثيابهما، و ليس بينهما رحم، و لا أحوجهما الى ذلك ضروره من برد و غيره، كان على كلّ واحد منهما التعزير من ثلاثين سوطا إلى تسعه و تسعين حسب ما يراه الإمام أو الوالي. فإن عادتا الى مثل ذلك، نهيتا و أذبتا. فإن عادتا ثالثه أقيم عليهما الحدّ كاملا مائه جلده. فإن عادتا رابعه كان عليهما القتل. و إذا ساحقت المرأة، و أقيم عليها الحدّ ثلاث مرّات، قتلت في الرّابعه مثل الرّانيه سواء.» (٢)

ص: ١٣٦

١- (٤) مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، جلد: ، صفحہ: ٤١٧

٢- (٥) النهايه في مجرد الفقه و الفتاوى؛ صفحہ: ٧٠٧ و ٧٠٨

حکم دو مرد یادوزن یا یک زن و مرد زیر یک لحاف بودن باهم فرق می کند؛ ولو در اصل حکم یکسان باشند؛ مسلم در تکرار حکمشان یکسان نیست.

«مسألان :

الأولى لا كفاله فى حد و لا تأخير فيه مع الإمكان و الأمن من توجه ضرر و لا شفاعه فى إسقاطه.» (۱)

هر کجا حد ثابت شود؛ دیگر کفالت نیست؛ مرحوم صاحب مسالك می فرماید: «وجوب الحدّ حيث يثبت موجه فورى، و من ثمّ لم تجز فيه الكفاله، لأدائها إلى تأخيرها، و هو غير جائز مع إمكان تعجيله.

و احترز بالإمكان و الأمن عن حدّ المريض و الحبلی و نحوهما، فإنه يؤخر إلى أن يبرأ حيث لا تقتضى المصلحه تعجيله محققاً كما سبق.» ظاهر ادله و جوب اجرای حد فوریت دارد؛ یعنی قابل قبول نیست که کسی بگوید من کفیل می شوم که مدتی حدّ شخصی به تأخیر بیفتد.

معنای کفالت چیست؟ بعضی می گویند به معنای این است که کسی نباید در حد درخواست تأخیر کند؛ درحالی که بعضی وقت ها حد باید به تأخیر بیفتد؛ مثلاً حد زن حامله تا وضع حمل به تأخیر می افتد یا در بعض روایات است که زنی که شیر می دهد؛ اگر حد باعث ضرر بر فرزند او باشد و کسی هم عهده دار فرزندش نشود؛ حد او به تأخیر می افتد؛ لذا قید و الأمن من الضرر ذکر شده است؛ چون در بعض موارد تأخیر جایز است.

مرحوم آیت الله خوانساری می فرماید: در این که کفالت در حدّ پذیرفته نمی شود دو احتمال وجود دارد؛ یکی این که عدم قبول کفالت به خاطر عدم جواز در تأخیر اجرای حدّ باشد؛ که در این صورت بعض مواردی که حدّ به تأخیر می افتد باید کفالت پذیرفته شود؛ و لازم بود این جا برای عدم قبول کفالت، قیدی ذکر شود؛ به این معنا که تأخیر در حدّ جایز نیست؛ ولی اگر در موردی تأخیر جایز بود؛ کفالت هم پذیرفته می شود.

ص: ۱۳۷

و يك احتمال هم اين است كه اصلا حدّ وضعاً كفالت بردار نباشد؛ و كفالت موضوعاً باطل باشد؛ مثل بيع غررى كه موجب مى شود؛ موضوعاً باطل شود.

«أما عدم الكفاله فى الحدّ فللحسن أو الصحيح عن الصادق عليه السّلام قال: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لا كفاله فى حدّ» و نحوه عن أمير المؤمنين صلوات الله عليه «الكافى ج ٧ ص ٢٥٥، و التهذيب حد السرقة تحت رقم ١١٦. و فى باب الزيادات من الحدود تحت رقم ٣٣».

و هذا الكلام يمكن أن يراد منه أنه لا تقبل كفاله أحد إذا لزم الحدّ للزوم تأخير الحدّ، فإذا فرض لزوم التأخير كما لو لزم إرضاع ولد بحيث يموت الولد مع ترك الأم الإرضاع، و من استحق الحدّ يمكن أن يهرب بحيث لا يمكن إجراء الحدّ عليه فإن كان النظر إلى هذا فلا بدّ من التقييد و هذا كما يقال لا يجوز تأخير الحدّ فمع جواز التأخير لا مانع من الكفاله.

و يمكن أن يكون المراد أنه لا يصحّ الكفاله وضعاً بحيث لو تعيّد الكفاله لا يصحّ، و على هذا يكون الكفاله باطله نظير البيع الغررى، و على الأوّل يكون نظير البيع وقت النداء يوم الجمعة، و أمّا عدم جواز التأخير فلما سبق من الأخبار.

و أما عدم الشفاعة فيمكن أن يراد منه حرمة الشفاعة، و يمكن أن يكون المراد عدم قبول الشفاعة، و لا يلازم الشفاعة الرأفة، فحرمتها موجه لعدم جواز الشفاعة لإمكان أن يكون الشفاعة من جهة الترحم بأولاد من وجب عليه الحدّ لكنّ الشفاعة مع إمكان العفو، و مع عدم الإمكان يكون لغوا فكيف يتعلّق بها النفي أو النهى. [\(١\)](#)

ص: ١٣٨

ملاک بحث، روایتی است که امام صادق علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کنند.

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا كَفَالَهَ فِي حَدِّ. (۱)

مرحوم صاحب جواهر از این روایت تعبیر، به حسن یا صحیح می کنند؛ در روایت در مورد نوفلی بحث شده است.

گاهی ام سلمه در مورد بعض اشخاص نزد پیامبر صلی الله علیه و آله وساطت می کرده که مثلاً تعزیر نشوند یا در مجازاتشان تخفیف داده شود؛ در موردی کنیز ام سلمه از قومی سرقت کرده بود؛ ام سلمه با پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد او گفتگو کرد؛ حضرت فرمودند: ام سلمه این حدی از حدود إلهی است و حد إلهی ضایع نمی شود؛ و دست آن کنیز را به خاطر سرقت، قطع کردند.

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ عَنِ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى جَمِيعاً عَنْ ابْنِ مَجْشُوبٍ عَنْ ابْنِ رَبَّابٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَانَ لِأُمِّ سَلَمَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَمَةٌ فَسَرَقَتْ مِنْ قَوْمٍ - فَأُتِيَ بِهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَكَلَّمَتْهُ أُمُّ سَلَمَةَ فِيهَا - فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَا أُمَّ سَلَمَةَ هَذَا حَدٌّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ لَا يُضَيِّعُ - فَقَطَعَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. (۲)

ص: ۱۳۹

۱- (۸) وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۴۴ باب ۲۱ از أَبْوَابِ مُقَدِّمَاتِ الْحُدُودِ وَ أَحْكَامِهَا الْعَامَّةِ حَدِيث ۱

۲- (۹) وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۴۲ و ۴۳ باب ۲۰ از أَبْوَابِ مُقَدِّمَاتِ الْحُدُودِ وَ أَحْكَامِهَا الْعَامَّةِ حَدِيث ۱

حدود؛ سحق؛ ملحقات؛ مسأله ۱؛ عدم قبول کفالت و شفاعت در حد کتاب القضاء

Your browser does not support the audio tag

موضوع: حدود؛ سحق؛ ملحقات؛ مسأله ۱؛ عدم قبول کفالت و شفاعت در حد

مأخذ: (شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام محقق حلی، نجم الدین، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۴۸) «الباب الثانی فی اللواط و السحق و القياده

الأولی لا کفاله فی حد و لا تأخیر فیہ مع الإمكان و الأمن من توجه ضرر و لا شفاعه فی إسقاطه.

الثانیه لو وطئ زوجته فساحت بکرا فحملت قال فی النهایه علی المرأه الرجم و علی الصبیه جلد مائه بعد الوضع و يلحق الولد بالرجل و یلزم المرأه المهر أما الرجم فعلى ما مضى من التردد و أشبهه الاقتصار علی الجلد و أما جلد الصبیه فموجبه ثابت و هی المساحقه و أما لحوق الولد فلأنه ماء غیر زان و قد انخلق منه الولد فیلحق به و أما المهر فلأنها سبب فی إذهاب العذره و دیتها مهر نسائها و لیست کالزانیه فی سقوط دیه العذره لأن الزانیه أذنت فی الافتضاخ و لیست هذه کذا و أنکر بعض المتأخرین ذلك و ظن أن المساحقه کالزانیه فی سقوط دیه العذره و سقوط النسب.»

آقایان فرمودند؛ چون کفالت موجب تأخیر در حد می شود و ظاهر ادله ظهور در فوریت دارد؛ در حدود، کفالت پذیرفته نمی شود. در روایات هم بحث عدم تأخیر در حد مطرح شده است.

شفاعت هم در حد پذیرفته نمی شود. اسامه بن زید از افرادی است که مورد علاقه پیامبر بوده است؛ جوان هم بوده است؛ وقتی پیامبر او را فرمانده لشکر اسلام کردند؛ عده ایی اعتراض کردند که با وجود این همه بزرگان چرا پیامبر او را فرمانده لشکر اسلام کرده است؛ ظاهراً گاهی اسامه نزد پیامبر می رفته و از افرادی شفاعت می کرده است؛ پیامبر به او فرمودند: در حد شفاعت نکن.

ص: ۱۴۰

وَ عَنْهُمْ عَنْ سَهْلٍ عَنْ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ مُثَنَّى الْحَنَاطِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لِأَسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ لَأَتَشَفَّعَ فِي حَدِّ. (۱)

در روایت بعدی همین باب هم آمده است که اسامه در مواردی که حد نبود؛ اسامه شفاعت می کرد؛ شخصی را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند؛ که حد بر او واجب شده بود؛ اسامه برای او از پیامبر، شفاعت کرد؛ حضرت فرمودند؛ در حد شفاعت نکن؛ اگر این خطاب پیامبر به اسامه باشد؛ خطاب دیگر عمومیت ندارد؛ لکن اگر به این معنا باشد که اصولاً در حد نباید شفاعت و وساطت کرد؛ در این صورت خطاب عمومیت دارد.

وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي بَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ سَلَمَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

كَانَ أَسَامَهُ بِنُ زَيْدٍ يَشْفَعُ فِي الشَّيْءِ الَّذِي لَا حَدَّ فِيهِ - فَآتَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِإِنْسَانٍ قَدْ وَجَبَ عَلَيْهِ حَدٌّ - فَشَفَعَ لَهُ
أَسَامَهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا تَشْفَعُ فِي حَدٍّ. (٢)

در روایت بعدی آمده است:

وَ عَنِ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا
يَشْفَعَنَّ أَحَدٌ فِي حَدٍّ إِذَا بَلَغَ الْإِمَامَ - فَإِنَّهُ (لَا يَمْلِكُهُ) «فِي التَّهْدِيدِ - يَمْلِكُهُ (هَامِشُ الْمَخْطُوطِ)، وَ كَذَلِكَ الْمَصْدَرُ.» - وَ اشْفَعُ فِيمَا
لَمْ يَبْلُغِ الْإِمَامَ إِذَا رَأَيْتَ النَّدَمَ - وَ اشْفَعُ عِنْدَ الْإِمَامِ فِي غَيْرِ الْحَدِّ مَعَ الرَّجُوعِ «فِي التَّهْدِيدِ - الرِّضَى (هَامِشُ الْمَخْطُوطِ).» مِنْ
الْمَشْفُوعِ لَهُ - وَ لَا يُشْفَعُ «فِي الْمَصْدَرِ - تَشْفَعُ.» فِي حَقِّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ وَ لَا غَيْرِهِ إِلَّا بِإِذْنِهِ. (٣)

ص: ١٤١

-
- ١- (١) وسائل الشيعة جلد ٢٨ صفحه ٤٣ باب ٢٠ از أبواب مُقَدِّمَاتِ الْحُدُودِ وَ أَحْكَامِهَا الْعَامَّةِ حديث ٢
 - ٢- (٢) وسائل الشيعة جلد ٢٨ صفحه ٤٣ باب ٢٠ از أبواب مُقَدِّمَاتِ الْحُدُودِ وَ أَحْكَامِهَا الْعَامَّةِ حديث ٣
 - ٣- (٣) وسائل الشيعة جلد ٢٨ صفحه ٤٣ و ٤٤ باب ٢٠ از أبواب مُقَدِّمَاتِ الْحُدُودِ وَ أَحْكَامِهَا الْعَامَّةِ حديث ٤

روایت سکونی در سندش به خاطر نوفلی بحث است؛ مرحوم صاحب جواهر می فرماید روایت حسن بلکه صحیح است.

این روایات بهترین دلیل است که وساطت در حدّ جایز نیست؛ و حتی خود امام هم نمی تواند در موارد حدّ بگذرد؛ یعنی نمی تواند شفاعت کند؛ چرا که «تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (۱) و وقتی حدّ الله شد؛ امام مستوفی و استیفا کننده حق الله است؛ لذا نمی تواند از حدّ بگذرد.

البته در غیر از موارد حدّ هم شخصی که می خواهد مجازات شود؛ باید خودش بخوهد و اجازه دهد تا از او نزد امام شفاعت کنند؛ چون حق اوست و اگر آمادگی مجازات را دارد؛ و خودش رضایت به وساطت امام را ندارد؛ نباید برای او نزد امام شفاعت کنند.

فقط در یک مورد نقل شده که امیر المؤمنین علی علیه السلام توبه شخص لائط را پذیرفتند و او را عفو کردند؛ اگر شخص توبه کند و جرم او از طریق اقرار ثابت شده باشد؛ امام اختیار دارد و می تواند توبه او را بپذیرد؛ اما اگر جرم او از طریق بیینه ثابت شده باشد؛ قابل عفو نیست.

روایات عدم تملیک امام برای حدّ وقتی ثابت می شود؛ و عدم قبول شفاعت در حدّ هم وقتی اطلاق دارد؛ که شفاعت قابل قبول نیست؛ و لو شفیع امّ سلمه یا أسامه بن زید باشد؛ ظاهر این روایت این است که فرقی نمی کند که جرم از طریق اقرار یا بیینه و یا حتی با علم قاضی ثابت شده باشد؛ اگر علم قاضی در مورد دیگران را حجت بدانیم.

ص: ۱۴۲

یک مورد نقل شده که شخص توبه کرد؛ و حضرت او را بخشیدند؛ لکن اطلاق ادله ی «لَا تَشْفَعُ فِي حَدٍّ» در جایی است که امام مخیر در عفو نیست.

مرحوم صاحب جواهر می گوید: ظاهر ادله نفی شفاعت این است که امام مالک حدّ نیست؛ لذا نمی تواند ببخشد؛ اقتضای این تعلیل این است که در مواردی که امام اختیار عفو دارد؛ شفاعت هم پذیرفته شود؛ الا این که اطلاق اصحاب، مطلق شفاعت را نفی می کند.

«و كذا لا شفاعه فی إسقاطه للنهی «سوره النور: الآیه ۲». عن الرأفة بالزانی الملحق به غیره، و لقول رسول الله (صلی الله علیه و آله) فی ما حکاه عنه الصادق (علیه السلام) فی خبری سلمه «الوسائل- الباب- ۲۰- من أبواب مقدمات الحدود- الحدیث ۳.» و مثنی الحناط «الوسائل- الباب- ۲۰- من أبواب مقدمات الحدود- الحدیث ۲» لأسامه: «لا تشفع فی حد»

و...إلی غیر ذلك من النصوص المشتمل بعضها علی التعلیل بأن الامام لا یملکه... لکن قد یقال: إن مقتضی التعلیل المزبور جواز الشفاعه فیہ فی مقام التخییر له إلا أن إطلاق الأصحاب ینافیہ، و الله العالم.» (۱)

مرحوم صاحب جواهر این جا خیلی صریح وارد نمی شود؛ و نظرش را آشکار بیان نمی کند و با بیان احتمال از کنار آن می گذرد.

لکن ما از مرحوم صاحب جواهر سؤال می کنیم چرا در مواردی که امام اختیار دارد نشود در آن مورد نزد امام شفاعت کرد که امام از اختیارش استفاده کند؟ ما اطلاق منع شفاعت را به موارد اختیار امام تقیید می کنیم؛ موردش هم جایی است که شخص مجرم توبه کرده باشد و جرمش هم از طریق اقرار ثابت شده باشد؛ بعید نیست که این جا شفاعت شخص نزد امام برای این که امام از اختیارش استفاده کند؛ قبول شود؛ چون امام اختیار دارد؛ و دیگر جای بحث عدم رأفت و رحمت مطرح نیست. «...و لَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ...» (۲)

ص: ۱۴۳

۱- (۵) جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ جلد: ، صفحه: ۳۹۵ و ۳۹۶

۲- (۶) سوره ی نور آیه ۲

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: حدود؛ سحق؛ ملحقات؛ مسأله ۲؛ حامله شدن بکر از طریق مساحقه

مأخذ: (شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام محقق حلی، نجم الدین، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۴۸) «الباب الثانی فی اللواط و السحق و القياده

الأولی لا کفاله فی حد و لا تأخیر فیہ مع الإمكان و الأمن من توجه ضرر و لا شفاعه فی إسقاطه.

الثانیه لو وطئ زوجته فساحت بکرا فحملت قال فی النهایه علی المرأه الرجم و علی الصبیه جلد مائه بعد الوضع و یلحق الولد بالرجل و یلزم المرأه المهر أما الرجم فعلى ما مضى من التردد و أشبهه الاقتصار علی الجلد و أما جلد الصبیه فموجبه ثابت و هی المساحقه و أما لحوق الولد فلأنه ماء غیر زان و قد انخلق منه الولد فیلحق به و أما المهر فلأنها سبب فی إذهب العذره و دیتها مهر نسائها و لیست کالزانیه فی سقوط دیه العذره لأن الزانیه أذنت فی الافتضاض و لیست هذه کذا و أنکر بعض المتأخرین ذلك و ظن أن المساحقه کالزانیه فی سقوط دیه العذره و سقوط النسب.»

اگر کسی با همسرش مجامعت کند؛ و این زن تا هنوز گرم است و حرارت مباشرت را دارد؛ با بکری مساحقه کند؛ که سبب انتقال نطفه به او شود؛ (خود مسأله انتقال نطفه به غیر از راه مباشرت در دنیای امروز مطرح است؛ که در جای خودش باید بحث شود) در این صورت، حرمت مساحقه که روشن است و حکم خودش را دارد؛ چون مساحقه کننده محصنه است؛ حکم او رجم است؛ البته در حکم مساحقه کننده اختلاف بود که حکمش حکم زناست و محصن و غیر محصن متفاوت است؛ یا مطلقاً حکمش رجم است؛ و مساحقه شونده هم باید حد بخورد؛ لکن چون زن حامله است؛ باید صبر کنند تا وضع حمل کند؛ بعد حد بر او اجرا می شود.

ص: ۱۴۴

لکن بحث در این است که خسارت ارزش بکارت که از بین رفته با کیست؟ چه کسی باید این مهریه را بردارد؟ و دیگر این که این بچه برای کیست؟

تقریباً همه ی فقها فرموده اند این زن شوهردار باید مهر المثل این زن بکر را بردارد؛ مهر او هم مهر نسائها است؛ همان گونه که امثال این زن از نظر شأن و طایفه مهر می گیرند این زن هم مهر می گیرد.

بچه هم به پدرش که صاحب نطفه است؛ برمی گردد؛ لذا بچه پاک است و ولدالزنا نیست؛ بچه این پدر است؛ لکن در این که مادر این بچه کیست؟ بحث کرده اند و احتمالات را بیان نموده اند؛ که آیا مادر او همسر این مرد است؛ یا این زن بکری است که نطفه به او منتقل شده است؛ فروع این بحث در آینده ذکر خواهد شد که انتقال نطفه در اقسام مختلف چه حکمی خواهد داشت.

اکثر فقها می فرمایند بچه برای صاحب نطفه است که شوهر آن زن است و این حرف، حرف صحیحی است.

همسر این مرد چون محصنه است و مساحقه کرده رجم می شود؛ و زن بکر هم بعد از وضع حمل، حدّ جلد در مورد او اجرا می شود؛ و زنی هم که با مساحقه کرده باید مهر این زن بکر را پردازد.

دلیل هم روایات باب است که مهمترین آن روایت محمد بن مسلم است.

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدِّهِ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ وَ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً عَنْ هَارُونَ بْنِ الْجَهْمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسَيْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ وَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولَانِ بَيْنَمَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ فِي مَجْلِسِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ أَقْبَلَ قَوْمٌ فَقَالُوا- يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أَرَدْنَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ- قَالَ وَ مَا حَاجَتُكُمْ- قَالُوا أَرَدْنَا أَنْ نَسْأَلَهُ عَنْ مَسْأَلَةٍ- قَالَ وَ مَا هِيَ تُخْبِرُونَنَا بِهَا- قَالُوا امْرَأَةٌ جَامَعَهَا زَوْجُهَا- فَلَمَّا قَامَ عَنْهَا قَامَتْ بِحُمُورِهَا- «حموه الشىء- شدة و سورتہ. (انظر الصحاح- حمى- ۶- ۲۳۳۰)». فَوَقَعَتْ عَلَى جَارِيَةِ بَكْرٍ فَسَاحَقَتْهَا- فَوَقَعَتْ «فى المصدر- فالقت» النُّطْفَةُ فِيهَا فَحَمَلَتْ فَمَا تَقُولُ فِي هَذَا- فَقَالَ الْحَسَنُ مُغْضَبًا وَ أَبُو الْحَسَنِ لَهَا- وَ أَقُولُ: فَإِنْ أَصِيبَتْ مِنْ اللَّهِ وَ مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ- وَ إِنْ أَخْطَأْتُ مِنْ نَفْسِي- فَأَرْجُو أَنْ لَا أُخْطِئَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ- يُعَمِّدُ إِلَى الْمَرْأَةِ- فَيُؤَخِّدُ مِنْهَا مَهْرَ الْجَارِيَةِ الْبَكْرِ فِي أَوَّلِ وَهْلِهِ- لِأَنَّ الْوَلَدَ لَا يَخْرُجُ مِنْهَا حَتَّى تُشَقَّ فَيَذْهَبَ عُنْدَ رَبِّهَا- ثُمَّ تُرْجَمُ الْمَرْأَةُ لِأَنَّهَا مُحْصِنَةٌ- وَ يُنْتَظَرُ بِالْجَارِيَةِ حَتَّى تَضَعَ مَا فِي بَطْنِهَا- وَ يُرَدُّ الْوَلَدُ إِلَى أَبِيهِ صَاحِبِ النُّطْفَةِ- ثُمَّ تُجْلَدُ الْجَارِيَةُ الْجِدَّة- قَالَ فَانصَرَفَ الْقَوْمُ مِنْ عِنْدِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ- فَلَقُوا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ مَا قُلْتُمْ لِأَبِي مُحَمَّدٍ- وَ مَا قَالَ لَكُمْ فَأَخْبِرُوهُ فَقَالَ- لَوْ أَنَّي الْمَسْئُولُ مَا كَانَ عِنْدِي فِيهَا أَكْثَرُ مِمَّا قَالَ ابْنِي. (۱)

ص: ۱۴۵

امام حسن مجتبی علیه السلام ظاهراً در جایگاه امیرالمؤمنین علی علیه السلام نشسته بودند که قومی وارد شدند و گفتند با امیرالمؤمنین کار داریم؛ حضرت فرمود کارتان با امیرالمؤمنین چیست؟ گفتند می خواهیم از مسأله ایی سؤال کنیم؛ حضرت فرمودند مسأله تان را بیان کنید؛ گفتند: زنی با شوهرش مباشرت کرده و با همان گرمی که از مباشرت داشته، با زن بکری مساحقه کرده است؛ و نطفه از این زن به زن بکر منتقل شده و حامله شده است؛ نظر شما در این مورد چیست؟ امام حسن مجتبی علیه السلام فرمودند: من جواب شما را بیان می کنم اگر جواب صحیح است از طرف خدا و امیرالمؤمنین علی علیه السلام است؛ و اگر جواب خطاست از طرف من است؛ و امیدوارم که در این مورد اشتباه نگویم؛ در اولین مرحله، مهریه زن باکره از این زن شوهردار گرفته می شود؛ چون با به دنیا آمدن بچه، بکارت این زن از بین می رود؛ و این زن شوهر دار رجم می شود؛ چون محصنه بوده و مساحقه کرده است؛ و منتظر می شوند تا این بچه به دنیا بیاید؛ و این زن بعد از تولد فرزند، چون مساحقه کرده حدّ جلد می خورد؛ و فرزند هم برای صاحب نطفه است.

این قوم بعد از شنیدن جواب از پیش امام حسن مجتبی علیه السلام رفتند؛ پس امیرالمؤمنین علی علیه السلام را ملاقات کردند؛ آن ها، آن چه را به امام حسن علیه السلام گفته بودند و جوابی که شنیده بودند را برای حضرت نقل کردند؛ بعد حضرت علی علیه السلام فرمودند: اگر این سؤال را از من هم می پرسیدید بیشتر از آن چه پسر من به شما چیزی نداشتم که برای شما بگویم.

درس و بحث برای ترویج دین خداست؛ لذا تعطیلات این ایام لازم است؛ تا اسلام ترویج شود؛ علم و درس و بحث وقتی مفید است که برای اسلام کاری انجام دهد.

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِيِّ، عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ، قَالَ:

قَالَ لِي أَبُو عَیْدٍ [□] اللَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَنْ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ وَعَمِلَ بِهِ وَعَلَّمَ لِلَّهِ (۱)، دُعِيَ فِي مَلَكَوَاتِ السَّمَاوَاتِ عَظِيمًا، فَقِيلَ: تَعَلَّمَ لِلَّهِ، وَعَمِلَ لِلَّهِ، وَعَلَّمَ لِلَّهِ». (۲)

آیه ی شریفه می فرماید:

«وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيُنْفِرُوا كَآفَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» (۳)

باید برای تبلیغ دین خدا، مهاجرت کرد.

وقت را به عنوان تعطیلی ضایع نکنیم؛ حتما برای خودتان کار علمی داشته باشید و مطالعه را از دست ندهید.

مرحوم آیت الله حکیم به بنده فرمودند: حضرت آیت الله سیستانی مقید هستند؛ هر روز یک کتاب مطالعه کنند؛ تا این که بنده خودم توفیق پیدا کردم محضر آیت الله سیستانی مشرف شوم؛ ایشان به من فرمودند: بنده کتاب خاطرات شما را مطالعه کردم؛ با خاطرات دیگران تفاوت هایی دارد؛ اگر می دانستم می آید آن تفاوت ها را می آوردم؛ یک مرجع تقلید با آن وضعیت مقید است هر روز یک کتاب بخواند و گاهی هم کتاب های غیر اجتهادی مطالعه می کند.

ص: ۱۴۷

۱- (۲) «فی الأمالی: «من تعلّم لله وعمل لله وعلم لله». وفي تفسير القمّي: «من تعلّم وعلم وعمل بما علم.»»

۲- (۳) اصول کافی (ط - دار الحديث)، جلد ، صفحه: ۸۶

۳- (۴) سوره ی توبه آیه ۱۲۱

لازم نیست کتاب های علمی و سنگین باشد؛ از کتاب های متنوع استفاده کنید؛ خصوصا کتاب هایی که امروز و در زمینه حکومت نوشته می شود؛ مطالعه کنید.

آن هایی که تبلیغ می روند؛ حتما توجه داشته باشند که واقعا اگر جریان اسارت اهل بیت سیدالشهداء نبود؛ اهداف شهادت محقق نمی شد؛ در مدینه محمد بن حنیفیه و دیگران به حضرت گفتند: چرا زن و بچه را همراه می برید؟ حضرت جواب هایی کلی بیان نمودند؛ بعد از جریان کربلا، ضرورت این کار معلوم شد؛ ائمه ما از طریق علم امامت هر چه بخواهند از ما کان و ما یکون و ما هو کائن می دانند؛ لکن از طریق علم عادی بشری چیزی از غیب نمی دانستند؛ لذا حضرت سید الشهداء به ام سلمه مقداری خاک دادند و فرمودند: این خاک ها را نزد خودت نگه دار؛ وقتی خاک ها خونی شدند؛ بدان که آن وقت من شهید شده ام.

سفر اسارت، سفر دقیق و مهمی است؛ اسرا شرایط شام را صددرصد عوض کردند؛ تا جایی که یزید خواست همه ی تقصیرها را به عهده ابن زیاد بگذارد.

از خطبه های حضرت زینب سلام الله علیه و دختر امام حسین که جملائی را بیان کردند؛ و بحث هایی در مجالس مختلف بیان نموده اند تا خطبه حضرت امام سجاد علیه السلام که در مسجد شام در حضور یزید خواندند و او را رسوا کردند؛ استفاده و بهره برداری شود. ان شاء الله توفیقات همگان را از خداوند منان و متعال خواستارم. والسلام علیکم و رحمہ اللہ و برکاتہ.

حدود؛ قذف؛ موضوع قذف؛ فروع کتاب القضاء

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: حدود؛ قذف؛ موضوع قذف؛ فروع

ص: ۱۴۸

مأخذ: (شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام محقق حلی، نجم الدین، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۴۹ و ۱۵۰) «الباب الثالث فی حد القذف

و النظر فی أمور أربعه

الأول فی الموجب

و هو الرمی بالزنی أو اللواط كقوله زنیة أو لوطت أو لیط بك أو أنت زان أو لائط أو منكوح فی دبره و ما يؤدي هذا المعنی صریحا مع معرفه القائل بموضوع اللفظ بأی لغه اتفق.

و لو قال لولده الذی أقر به لست بولدی و جب علیه الحد و كذا لو قال لغيره لست لأبیك و لو قال زنی بك أمك أو یا ابن الزانیه فهو قذف للأم و كذا لو قال زنی بك أبوك أو یا ابن الزانی فهو قذف لأبیه و لو قال یا ابن الزانیین فهو قذف لهما و

یثبت به الحد و لو كان المواجه كافرا لأن المقذوف ممن يجب له الحد.»

قدر متیقن از قذف آن است که شخصی را رمی به زنا یا لواط کند؛ در زنا که مسلم است؛ و لواط هم ملحق به زناست؛ لکن اکثر فقها فرموده اند: رمی به سحوق، و لو حرام است؛ ولی قذف نیست.

حدّ معینی که به حکم روایت مورد عمل فقها برای قذف ذکر شد؛ هفتاد و پنج ضربه شلاق است؛ که سه چهارم حدّ، کامل است.

مرحوم محقق چند فرع ذکر می کنند که در بعضی از آن ها اختلاف نظر وجود دارد.

ابتدا می فرمایند: اگر شخصی به فرزندش که نسبت به او اقرار کرده که فرزندش است بگوید: تو فرزند من نیستی؛ در این صورت به مادر بچه نسبت زنا داده است؛ و حدّ قذف بر او واجب می شود؛ همچنین است اگر به دیگری بگوید تو فرزند پدرت نیستی. «لو قال لولده الذی أقر به لست بولدی وجب علیه الحد و کذا لو قال لغيره لست لأبيک» مرحوم محقق می فرماید: از موارد صریح در قذف لست بولدی و لست لأبيک است؛ لکن بعض فقها عامه بین این دو صیغه فرق گذاشته اند و گفته اند: لست لأبيک صریح در قذف است و حدّ قذف دارد؛ اما لست بولدی صریح در قذف نیست؛ چون احتمال دیگری وجود دارد که منشأ شبهه است؛ و حکم قذف را زیر سؤال می برد؛ و آن این که لست بولدی ممکن است برای تأدیب و توبیخ گفته باشد؛ مثلا به این معنا که توقع نبود تو چنین کاری را انجام دهی؛ لذا از این جهت پسر من نیستی؛ در این صورت دیگر قذف نیست؛ این نوعی تعریض به پسرش است.

مرحوم شهید در مسالک می فرماید: این که مرحوم محقق فرمود و کذا: «لو قال لولده الذی أقر به لست بولدی و جب علیه الحد و کذا لو قال لغيره لست لأبيک» برای تسویه بین این دو مورد است که هر دو مصداق قذف است؛ و فرقی بین این دو صیغه نیست؛ در مقابل بعض اهل عامه است که بین این دو صیغه فرق گذاشته اند.

«قوله: «و لو قال لولده. إلخ».

هذه الصیغه عندنا من ألفاظ القذف الصریح لغه و عرفا، فیثبت بها الحدّ لأمه.

و تبه بالتسویه بین الصیغتين علی خلاف بعض «روضه الطالبین ۶: ۲۹۲». العامه، حیث فرق بینهما و جعل الثانیه قذفا دون الأولى، استنادا إلى أن الأب یحتاج فی تأدیب الولد إلى مثل ذلك، زجرا له عمّا لا یلیق بنسبه و قومه، فیحمل ذلك منه علی التأدیب، و الأجنبی بخلافه. هذا إذا لم یقصد به القذف، و إلا كان قذفا إجماعا. (۱)

با دقت در بحث متوجه می شویم که کلام مرحوم محقق برای جایی است که قرینه ای در مقام نباشد؛ بله اگر قرینه ای باشد بر این که وقتی شخصی به فرزندش می گوید لست بولدی مرادش این است که مثلا- توقع نبود که تو این گونه عمل کنی معلوم است که این قذف نیست؛ و لو این قرینه تعارف باشد که همان عرف است.

مثلا در عرف الآن ما اگر شخصی به پسرش بگوید تو پسر من نیستی؛ مرادش این است که چنین عملکردی از تو توقع نبود؛ این قذف نیست نه فقط در لست ولدی بلکه در لست لأبيک هم همین گونه است که مثلا اگر عرف از این جمله این را بفهمد که مثلا پدر تو شجاع است یا سخاوتمند است و تو نیستی پس پسر پدرت نیستی این قذف نیست؛ و از این جهت بین این دو صیغه تفاوتی نیست.

ص: ۱۵۰

اگر در مقام قرینه ایی باشد که عبارت را از نسبت به زنا منصرف کند خوب عبارت به خاطر وجود قرینه از نسبت به زنا، منصرف می شود؛ و اگر قرینه ایی در مقام نباشد؛ صراحت لفظ، موجب قذف و حدّ می شود؛ و اگر در مواردی شک کردیم که آیا شخص با گفتن عبارتی قاذف هست یا خیر؟ اصل عدم قذف است؛ چون نسبت قذف، نیاز به دلیل قطعی دارد؛ و در مورد شک به صورت قطع نمی دانیم که شخص را متهم به زنا کرده باشد؛ لذا قذف، ثابت نیست؛ ولی تعزیر می شود؛ چون موجب ایذاء فرزندش یا دیگری شده است؛ و لو نسبت زنا، ثابت نیست؛ ولی موجب ایذاء او شده چون نسب شخص را زیر سؤال برده است.

مرحوم محقق خوانساری در مدارک می فرماید: در جایی که طرف پسر خودش نباشد؛ تعزیر ثابت است.

«و عن بعض العامة عدم القذف في قول الوالد لولده الذي أقرّ به: لست ولدي لاحتياج الأب إلى تأديب ولده بمثل ذلك زجرا له. و هذا خارج عن محلّ الكلام و لا- استبعاد في استحقاق القاذف الحدّ من جهة إيذاء المرمي برميه و إن كان معذورا كاستحقاق التعزير بقوله يا فاسق يا شارب الخمر.» (۱)

ملا-ک حدّ هم دو روایت است؛ که یکی را تقریباً همه ی فقها قبول کرده اند و ملاک بحث است؛ و در دیگری مناقشه کرده اند.

خبر سکونی: کسی که به فرزندش اقرار کند و بعد او را نفی کند؛ حدّ قذف که همان هفتاد و پنج ضربه شلاق است؛ بر او جاری می شود؛ و ملزم به فرزند می شود.

ص: ۱۵۱

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «فِي الْمَصْدَرِ زِيَادَةٌ - ان أمير المؤمنين.» قَالَ: مَنْ أَقْرَبَ بَوْلِدٍ ثُمَّ نَفَاهُ جِلْدَ الْحَدِّ وَ أَلْزَمَ الْوَلَدَ. (۱)

خبر فضیل ضعیف السند است؛ در مورد محمد بن یحیی اختلاف است که موثق است یا خیر، نجاشی او را توثیق کرده و مرحوم شیخ در فهرست او را تضعیف کرده است.

اگر کسی فرزندی را که اقرار کرده نفی کند؛ اگر این فرزند، فرزند از مادر حرّ است؛ پنجاه ضربه شلاق می خورد؛ و اگر مادر این فرزند، کنیز است؛ چیزی بر او نیست.

وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ الْفَضِيلِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لِمَ الرَّجُلُ يَنْتَفِي مِنْ وَلَدِهِ وَقَدْ أَقْرَبَ بِهِ - قَالَ فَقَالَ إِنْ كَانَ الْوَلَدُ مِنْ حُرِّهِ - جِلْدَ الْحَدِّ خَمْسِينَ سَوْطًا حَدَّ الْمَمْلُوكِ - وَإِنْ كَانَ مِنْ أُمِّهِ فَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ. (۲)

معمولاً فقها در مورد این روایت گفته اند ضعیف السند است و از کنار آن ردّ شده اند؛ چون با قاعده که حکم قذف هفتاد و پنج ضربه شلاق است منافات دارد و بین حرّ و عبد این گونه تفصیل قائل شده که اگر فرزند، فرزند از مادر حرّ است؛ پنجاه ضربه شلاق می خورد؛ و اگر مادر این فرزند، کنیز است؛ چیزی بر او نیست؛ در حالی که معمولاً در مورد عیب و اِماء حکم نصف است؛ مرحوم صاحب وسائل الشیعه از مرحوم شیخ طوسی نقل می کند که ایشان قول اول را ترجیح داده و فرموده در این روایت که حکم پنجاه ضربه شلاق بیان شده یا وهم و اشتباه از طرف راوی است و یا این که حمل بر تعزیر می شود نه حدّ.

ص: ۱۵۲

۱- (۳) وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۲۰۹ باب ۲۳ از أَبْوَابِ حَدِّ الْقَذْفِ حدیث ۱

۲- (۴) وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۲۰۹ و ۲۱۰ باب ۲۳ از أَبْوَابِ حَدِّ الْقَذْفِ حدیث ۲

«أَقُولُ: قَدْ رَجَّحَ الشَّيْخُ الْأَوَّلُ وَ جَوَّزَ فِي هَذَا أَنْ يَكُونَ وَهُمَا مِنَ الرَّاوِي فِي قَوْلِهِ خَمْسِينَ سَوَاطٍ وَ يُمَكِّنُ حَمْلَهُ عَلَى التَّعْزِيزِ مَعَ عَدَمِ التَّصْرِيحِ بِالْقَذْفِ لِمَا مَرَّ.» (١)

حدود؛ قذف؛ فروع كتاب القضاء

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: حدود؛ قذف؛ فروع

مأخذ: (شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام محقق حلي، نجم الدين، جعفر بن حسن، جلد ٤ صفحه ١٤٩ و ١٥٠) «الباب الثالث في حد القذف

و النظر في أمور أربعه

الأول في الموجب

و هو الرمي بالزنى أو اللواط كقوله زنت أو لظت أو ليط بك أو أنت زان أو لائط أو منكوح في دبره و ما يؤدي هذا المعنى صريحا مع معرفه القائل بموضوع اللفظ بأى لغة اتفق.

و لو قال لولده الذى أقر به لست بولدى و جب عليه الحد و كذا لو قال لغيره لست لأبيك و لو قال زنت بك أمك أو يا ابن الزانية فهو قذف للأُم و كذا لو قال زنى بك أبوك أو يا ابن الزانى فهو قذف لأبيه و لو قال يا ابن الزانيين فهو قذف لهما و يثبت به الحد و لو كان المواجه كافرا لأن المقذوف ممن يجب له الحد.

و لو قال ولدت من الزنى ففى وجوب الحد لأمه تردد لاحتمال انفراد الأب بالزنى و لا يثبت الحد مع الاحتمال أما لو قال ولدتك أمك من الزنى فهو قذف للأُم و هذا الاحتمال أضعف و لعل الأشبه عندى التوقف لتطرق الاحتمال و إن ضعف.

ص: ١٥٣

١- (٥) وسائل الشيعه جلد ٢٨ صفحه ٢١٠

و لو قال يا زوج الزانية فالحد للزوج و كذا لو قال يا أبا الزانية أو يا أخا الزانية فالحد لمن نسب إليها الزنى دون المواجه.»

مرحوم محقق مى فرمايد: «و لو قال زنت بك أمك أو يا ابن الزانية فهو قذف للأُم و كذا لو قال زنى بك أبوك أو يا ابن الزانى فهو قذف لأبيه و لو قال يا ابن الزانيين فهو قذف لهما و يثبت به الحد و لو كان المواجه كافرا لأن المقذوف ممن يجب له الحد.» اگر به شخصى بگويد در مورد تو مادرت زنا کرده است؛ یا به شخص بگويد: ای پسر زانیه، قذف نسبت به مادر اوست؛ همچنین قذف کرده اگر به شخصى بگويد: پدرت در مورد تو زنا کرده یا بگويد ای پسر زانى در این صورت نسبت به پدر او قذف کرده است.

و لو کسی که به او می گوید ای پسر زانی یا پسر زانیه کافر باشد؛ آن شخص مستحق قذف است؛ چون و لو مخاطب یا همان مواجه کافر است؛ ولی ممکن است مقذوف، مسلمان باشد؛ لذا مرحوم محقق در کتاب مختصر النافعشان می فرمایند:

«و لو قال: یا ابن الزانیین فالقذف لهما. و یثبت الحد إذا كانا مسلمین و لو كان المواجه کافرا.» (۱)

مرحوم صاحب مسالك می فرماید: فایده تعیین مقذوف، در اختلاف حکم است که آیا مسلمان هستند یا خیر؟ اگر مسلمان باشند؛ شخص قاذف علاوه بر حدّ به خاطر ایذاء مواجه، تعزیر نیز می شود.

ص: ۱۵۴

«فائده تعيين المقذوف من الأبوین و المواجه يظهر فيما لو اختلف حكمهم في إيجاب الحد و عدمه، كما لو كان المحكوم بقذفه مسلماً و المنفَى عنه كافراً، و بالعكس، و في توقّف ثبوته على مرافعه المستحقّ.

ثمّ على تقدير كون القذف للأبوین أو لأحدهما دون المواجه يعزّر للمواجه زياده على الحدّ، لإيدائه المحرّم بمواجهته بالقذف و إن كان متعلّقه غيره.» (۱)

با توجه به آیه شریفه «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (۲) بعید است که اگر مقذوف مسلمان نباشد؛ بر قاذف حدّ قذف اجرا شود؛ لذا علی الإطلاق بر قاذف حدّ جاری نمی شود.

البته در هر دینی نکاح دارند؛ در موردی شخصی در مورد دیگری لفظ ابن الفاعله را به کار برد؛ امام صادق علیه السلام نگاه تندی به او کردند؛ او متوجه شد که اشتباه کرده است؛ لکن به امام صادق علیه السلام گفت: فدایتان شوم؛ او مجوسی است؛ و مادرش، خواهرش است؛ حضرت فرمودند: مگر نه این که این در دین خودشان نکاح است.

وَ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْحِذَاءِ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَأَلَنِي رَجُلٌ مَا فَعَلَ غَرِيمُكَ - قُلْتُ ذَاكَ ابْنُ الْفَاعِلَةِ - فَنَظَرَ إِلَيَّ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَظْرًا شَدِيدًا - قَالَ فَقُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ إِنَّهُ مَجُوسِيٌّ أُمُّهُ أُخْتُهُ - فَقَالَ أَوْ لَيْسَ ذَلِكَ فِي دِينِهِمْ نِكَاحًا. (۳)

ص: ۱۵۵

۱- (۲) مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام؛ جلد، صفحه: ۴۲۵ و ۴۲۶

۲- (۳) سوره ی نساء، آیه ۱۴۱

۳- (۴) وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۱۷۳ و ۱۷۴ باب ۱ از أبواب حدّ القذف حدیث ۳

بعد مرحوم محقق می فرماید: «و لو قال ولدت من الزنى ففى وجوب الحد لأمه تردد لاحتمال انفراد الأب بالزنى ولا يثبت الحد مع الاحتمال» این که شخصی به دیگری بگوید: از زنا متولد شده ایی در این صورت در وجوب حدّ بر قاذف به خاطر نسبت زنا به مادر تردد است؛ و حدّ قذف بر این شخص جاری نمی شود.

مفهوم این که تو از زنا به دنیا آمده ایی این است که پدر و مادرت یا یکی از آن ها زناکار هستند؛ لکن ظهور عرف در تولد، انتساب به مادر است؛ و حرف جرّ که ولدت لازم را متعدی کرده است؛ ولدت من الزنى دال بر این است که تولد از مادر به واسطه زنا بوده است؛ یعنی انتساب به مادر است نه پدر، مرحوم محقق و شیخان و قاضی و بعض دیگر این نظر را پذیرفته اند که ولدت من الزنى انتساب قذف به مادر است؛ گر چه مرحوم محقق به خاطر تردد و احتمال انتساب زنا به پدر تنها فرموده اند در وجوب حدّ قاذف، به خاطر نسبت زنا به مادر از جهت احتمال انتساب به پدر، تردید وجود دارد؛ و حدّ قذف بر این شخص جاری نمی شود.

«إذا قال لغيره: ولدت من الزنا، ففى وجوب الحدّ بذلك وجهان:

أحدهما- و هو الأشهر-: ثبوته، لتصريحه بتولده من الزنا، فيكون قذفا صريحا يثبت به الحدّ. لكن يقع الاشتباه فى متعلّقه و هو مستحقّ الحدّ، فذهب الشيخان (١) و القاضى (٢) و المصنف فى النكت (٣) و جماعه (٤) إلى أنه الأم، لاختصاصها بالولادة ظاهرا، و قد عدّى الولاده إلى الزنا بحرف الجرّ، و مقتضاه نسبة الأم إلى الزنا، لأنه على هذا التقدير يكون ولادتها له عن زنا. و لأنه الظاهر عرفا، و الحقيقه العرفيه أولى من اللغويه.» (٥)

ص: ١٥٦

- ١- (٥) راجع المقنعه: ٧٩٣-٧٩٤ و لكن حكم بالتسويه بين قوله: «يا ولد زنا» و قوله: «زنت بك أمك»، و صرح فى الثانى بأن الحقّ له لا للأُمّ، و لم نجد له كلاما غير هذا، النهايه: ٧٢٣.
- ٢- (٦) المهذب ٢: ٥٤٧.
- ٣- (٧) النهايه و نكتها ٣: ٣٣٩.
- ٤- (٨) المختلف: ٧٨٠.
- ٥- (٩) مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام؛ جلد، صفحه: ٤٢٦

در مقابل این قول بعضی فرموده اند: نسبت تولد به پدر و مادر علی السویه است؛ و این که حرف جرّ و لَدت لازم را متعدی کرده است؛ و لَدت من الزنی در این فرقی بین انتساب زنا به پدر و مادر نیست و در هر دو علی السویه است؛ و این جمله قذف به هر دو محسوب می شود؛ مرحوم علامه در یکی از دو قولش و مرحوم شهید به این نظر قائل شده اند.

«و قيل: متعلقه الأبوان معا، لأن نسبه إليهما واحده، فلا اختصاص لأحدهما دون الآخر. ولأن الولاده إنما يتم بهما، فهما والدان لغه و عرفا، و قد نسبت الولاده إلى الزنا، و هي قائمه بهما، فيكون القذف لهما. و هو أحد قولی العلامة (۱) و الشهد فی الشرح (۲)». (۳)

مرحوم صاحب جواهر از مرحوم صاحب مسالك نقل می کنند که اگر نتوانیم تشخیص دهیم که این عبارت و لَدت من الزنی انتساب زنا به پدر یا مادر و یا هر دوست؛ در صورتی که هر دو یعنی پدر و مادر با هم مدعی شوند؛ قطعا بر قاذف، حدّ قذف جاری می شود؛ چون بالأخره انتساب زنا به یکی از این دو نفر هست.

«و لا يثبت الحد مع الاحتمال لا للمواجه، لعدم نسبه شيء إليه. و لا للأُم لاحتمال الأب، و لا للأب، لاحتمال الأم، فإنه إذا تعدد الاحتمال في اللفظ بالنسبه إلى كل منهما لم يعلم كونه قذفا لأحدهما بخصوصه و لا المستحق فتحصل الشبهه الدارته له، و صراحه اللفظ في القذف مع اشتباه المقذوف لا تجدى، لتوقفه على مطالبه المستحق، و هو غير معلوم كما لو سمع واحد يقذف أحدا بلفظ صريح و لم يعلم المقذوف، فإنه لا يحد بذلك.

ص: ۱۵۷

۱- (۱۰) قواعد الأحكام ۲: ۲۶۰.

۲- (۱۱) غايه المراد: ۳۴۳.

۳- (۱۲) مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام؛ جلد، صفحہ: ۴۲۷

لكن فى المسالك «يمكن الفرق بانحصار الحق فى المتنازع فى الأبوين فإذا اجتمعا على المطالبه تحتم الحد بمطالبه المستحق قطعا و إن لم يعلم عينه.

و لعل هذا أجد، نعم لو انفرد أحدهما بالمطالبه تحقق الاشتباه و اتجه عدم الثبوت، لعدم العلم بمطالبه المستحق» (١) قلت: قد يمنع ظهور الأدله فى ثبوت الحد فى الفرض الذى ذكره أيضا و الأصل عدم، مضافا إلى بنائه على التخفيف و سقوطه بالشبهه.» (٢)

حدود؛ قذف؛ فروع؛ تعريض كتاب القضاء

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: حدود؛ قذف؛ فروع؛ تعريض

مأخذ: (شرائع الإسلام فى مسائل الحلال و الحرام محقق حلى، نجم الدين، جعفر بن حسن، جلد ٤ صفحه ١٥٠ و ١٥١) «الباب الثالث فى حد القذف

و النظر فى أمور أربعة

الأول فى الموجب

... و لو قال يا ديوث أو يا كشيخان أو يا قرنان أو غير ذلك من الألفاظ فإن أفادت القذف فى عرف القائل لزمه الحد و إن لم يعرف فائدتها أو كانت مفيدة لغيره فلا حد و يعزر إن أفادت فائده يكرهها المواجه.

و كل تعريض بما يكرهه المواجه و لم يوضع للقذف لغه و لا عرفا يثبت به التعزير لا الحد كقوله أنت ولد حرام أو حملت بك أمك فى حيضها أو يقول لزوجته لم أجذك عذراء أو يقول يا فاسق أو يا شارب الخمر و هو متظاهر بالستر أو يا خنزير أو يا حقير أو يا وضع و لو كان المقول له مستحقا للاستخفاف فلا حد و لا تعزير و كذا كل ما يوجب أذى كقوله يا أجذم أو يا أبرص.»

ص: ١٥٨

١- (١٣) مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام؛ جلد، صفحه: ٤٢٨

٢- (١٤) جواهر الكلام فى شرح شرائع الإسلام؛ جلد: ، صفحه: ٤٠٥

مرحوم محقق مى فرمايد «و كل تعريض بما يكرهه المواجه و لم يوضع للقذف لغه و لا عرفا يثبت به التعزير لا الحد» هر تعريضى كه مخاطب از آن كراهت دارد و موجب قذف نيست؛ چه اذيت روحى باشد مثل يا فاسق و يا شارب الخمر و چه اذيت جسمى باشد كه موجب كراهت مخاطب شود مثل يا اجذم و يا ابرص، يا به او ديوانه و ناقص العقل بگويد؛ موجب تعزير

لکن مرحوم امام تعریض را در مقابل فحش قرار داده و هر دو را ذکر می کنند که موجب تعزیر می شود.

«مسأله ۸ کل فحش نحو «یا دیوث» أو تعریض بما یکرهه المواجه و لم یفد القذف فی عرفه و لغته یثبت به التعزیر لا الحد، کقولہ: «أنت ولد حرام» أو «یا ولد الحرام» أو «یا ولد الحیض» أو یقول لزوجته:

«ما وجدتك عذراء» أو یقول: «یا فاسق» «یا فاجر» «یا شارب الخمر» و أمثال ذلك مما یوجب الاستخفاف بالغير...» (۱)

مرحوم فاضل در شرح این جمله امام می فرمایند: این که حضرت امام تعریض را در مقابل فحش قرار داده اند وجهی ندارد و تعریض یکی از مصادیق فحش است.

«... كما أنّ جعل التعریض المذكور مقابلاً للفحش وجهه غیر ظاهر؛ لأنّ التعریض الكذائي من مصادیق الفحش، فتدبر.» (۲)

در این که آیا این امور تعزیر دارد یا خیر به مبنای مسأله برمی گردد که آیا هر حرامی تعزیر دارد یا خیر؟ ظاهراً حق با اکثر فقها است که هر حرامی تعزیر ندارد؛ مثلاً اگر کسی از دیگری غیبت کند که متأسفانه غیبت کردن یک امر رایج هم شده است؛ آیا می شود او را تعزیر کرد؟ اگر مثل مرحوم شهید در مسالک قائل به این شدیم که هر حرامی تعزیر دارد؛ هر کلمه ایی که موجب ایذاء باشد و لو قذف نباشد موجب تعزیر است؛ بله او تعزیر می شود. «لَمَّا كان أذى المسلم غير المستحق للاستخفاف محرّماً، فكلّ كلمة یقال له و یحصل له بها الأذى، و لم تكن موضوعه للقذف بالزنا و ما فی حکمه لغه و لا عرفاً، یجب بها التعزیر، لفعل المحرّم کغیره من المحرّمات، و منه التعمیر بالأمرض.» (۳)

۱- (۱) تحریر الوسیله؛ جلد، صفحه: ۴۷۳

۲- (۲) تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله - الحدود؛ صفحه: ۳۶۹

۳- (۳) مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام؛ جلد، صفحه: ۴۳۳

اما اگر این مبنا را نپذیرفتیم نمی شود او را تعزیر کرد.

روایاتی بیان شد که سبّ المؤمن (بد گویی خاصی است؛ و لو نسبت فحشا نیست) تعزیر دارد؛ در زمان بنی امیه علیهم اللعنه سبّ حضرت امیر علیه السلام را رایج کرده بودند؛ در حالی که نمی شود هیچ مؤمنی را سبّ کرد.

در سبّ و هجاء مؤمن دلیل داریم که تعزیر دارد؛ اما آیا غیر از این دو از محرمات نیز تعزیر دارد؟ از تحریر مرحوم امام رضوان الله تعالی علیه استفاده می کنیم که هر چه صدق فحش کند تعزیر دارد.

«مسأله ۸ کل فحش نحو «یا دیوث» أو تعریض بما یکرهه المواجه و لم یفد القذف فی عرفه و لغته یتبث به التعزیر لا الحد، کقوله: «أنت ولد حرام» أو «یا ولد الحرام» أو «یا ولد الحیض» أو یقول لزوجه:

«ما وجدتك عذراء» أو یقول: «یا فاسق» «یا فاجر» «یا شارب الخمر» و أمثال ذلك مما یوجب الاستخفاف بالغير...» (۱)

سبّ و هجاء مؤمن قطعاً تعزیر دارد؛ اما آیا غیر از این دو از بقیه محرمات نیز تعزیر دارد؟ مورد شک است.

کسانی که قائل به تعزیر برای هر حرامی هستند به روایاتی استناد کرده اند که چند نمونه آن ذکر می شود:

موثقه حُسَینِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ:

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ ابْنِ الْحَكَمِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ رَجُلًا لَقِيَ رَجُلًا عَلَى عَهْدِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - فَقَالَ إِنَّ هَذَا افْتَرَى عَلَيَّ قَالَ وَ مَا قَالَ لَكَ - قَالَ إِنَّهُ اخْتَلَمَ بِأُمَّ الْآخِرِ - قَالَ إِنَّ فِي الْعَدْلِ إِِنْ شِئْتُمْ جَلَدَتْ ظِلَّةٌ - فَإِنَّ الْحُلْمَ إِنَّمَا هُوَ مِثْلُ الظُّلِّ - وَ لَكِنَّا سَيُوجِعُهُ ضَرْبًا وَ جِيعًا حَتَّى لَا يُؤْذِيَ الْمُسْلِمِينَ - فَضْرَبَهُ ضَرْبًا وَ جِيعًا. (۲)

ص: ۱۶۰

۱- (۴) تحریر الوسیله؛ جلد، صفحه: ۴۷۳

۲- (۵) وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۲۱۰ باب ۲۴ از أَبْوَابِ حَدِّ الْقَذْفِ حدیث ۱

امام صادق علیه السلام می فرماید: در زمان حکومت حضرت امیر علیه السلام مردی دست مرد دیگر را گرفته و خدمت حضرت آوردند و گفتند این شخص بر من دروغ می بندد؛ حضرت فرمودند به تو چه می گوید؟ گفت می گوید: به مادر دیگری در خواب محتم شده است؛ حضرت فرمودند عدالت این است که اگر بخواهی او را شلاق برنی سایه اش را شلاق بزنی؛ چون خواب مثل سایه می ماند؛ لکن ما او را ضربه و کتک محکمی می زنیم تا دیگر مسلمین را اذیت نکنند؛ و بعد ضربه شدید و محکمی به او زدند.

قائلین به تعزیر برای هر حرامی به این فراز استدلال حضرت امیر المؤمنین «حَتَّى لَمَّا يُؤْذَى الْمُسْلِمِينَ» استناد می کنند؛ که حضرت فرمودند او را کتک محکمی می زنیم؛ تا دیگر مسلمین را اذیت نکند.

لکن سؤال می کنیم آیا روایت چنین معنای عامی دارد که دال بر تعزیر در مورد هر ایذاء و تعریضی باشد؟ نمی توانیم بپذیریم بلکه روایت دال بر تعزیر ایذاء هایی است که در مورد انحرافات جنسی است و شامل غیر آن نمی شود؛ مثلاً انسان به شخص برصی و جذامی، أبرص و أجزم بگوید و لو شخص اذیت می شود و اذیت مؤمن هم حرام است؛ ولی آیا موجب تعزیر هم می شود؟! یا شخصی به طرف بگوید تو با نامزدت چنین و چنان کردی این ها ایذاء است؛ و مسلم ایذاء مؤمن حرام است؛ الآن بحث حرمت نداریم؛ لکن آیا این ها تعزیر دارد؟! بعید است که تعزیر داشته باشد.

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ إِلَى قَضَايَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَجُلًا قَالَ لَهُ إِنَّ هَذَا زَعَمَ أَنَّهُ احْتَلَمَ بِأُمِّي - فَقَالَ إِنَّ الْحُلْمَ بِمَنْزِلَةِ الظِّلِّ - فَإِنْ شِئْتَ جَلَدْتُ لِمَكَ ظِلَّهُ - ثُمَّ قَالَ لِكِنِّي أُوذِّبُهُ «فی نسخه - أوجعه (هامش المخطوط)». لِنَلَّا يَعُودَ يُؤْذَى الْمُسْلِمِينَ. (۱)

ص: ۱۶۱

استدلال به این روایت هم مثل روایت قبل است.

وَعَنْهُمْ عَنْ أَحْمَدَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَبَابُ الْمُؤْمِنِ فُسُوقٌ وَقِتَالُهُ كُفْرٌ - وَ أَكُلُ لَحْمِهِ مَعْصِيَةٌ وَ حُرْمَةُ مَالِهِ كَحُرْمَةِ دَمِهِ. (١)

روایت در مورد سبّ المؤمن است که فسق معرفی شده است؛ البته ما هم قبول داریم که سبّ المؤمن تعزیر دارد؛ نکته جالب این است که روایت صدری دارد که این جا حذف شده است؛ در مورد وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله به أباذر غفاری است در مورد غیبت، مرحوم علامه بروجردی در این موارد نظرشان این بود که صاحب وسائل در ابواب مختلف آن چه مربوط به بحث بوده را تقطیع کرده و الا روایت، یک روایت است؛ مبسوط روایت این است.

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ فِي الْمَجَالِسِ وَ الْأَخْبَارِ بِإِسْنَادِهِ الْمَأْتِي «يَاتِي فِي الْفَائِدَةِ الثَّانِيَةِ مِنَ الْخَاتَمَةِ بِرَقْمِ (٤٩)». عَنِ أَبِي ذَرٍّ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي وَصِيَّتِهِ لَهُ قَالَ: يَا أَيُّهَا ذَرُّ إِيَّاكَ وَ الْغَيْبَةَ - فَإِنَّ الْغَيْبَةَ أَشَدُّ مِنَ الزَّنَا قُلْتُ وَ لِمَ ذَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ - قَالَ لِأَنَّ الرَّجُلَ يَزْنِي فَيَتُوبُ إِلَى اللَّهِ - فَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ الْغَيْبَةَ لَا تُغْفَرُ حَتَّى يَغْفِرَهَا صَاحِبُهَا - يَا أَبَا ذَرٍّ سَبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ وَ قِتَالُهُ كُفْرٌ - وَ أَكُلُ لَحْمِهِ مِنْ مَعْاصِيِ اللَّهِ - وَ حُرْمَةُ مَالِهِ كَحُرْمَةِ دَمِهِ - قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا الْغَيْبَةُ - قَالَ ذِكْرُكَ أَخَاكَ بِمَا يَكْرَهُ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ - فَإِنْ كَانَ فِيهِ «فِي الْمَصْدَرِ - فَان كَانَ فِيهِ ذَاكَ.» الَّذِي يُذَكَّرُ بِهِ - قَالِ اعْلَمْ أَنَّكَ إِذَا ذَكَرْتَهُ بِمَا هُوَ فِيهِ - فَقَصِدِ اغْتَبْتَهُ وَ إِذَا ذَكَرْتَهُ بِمَا لَيْسَ فِيهِ فَقَدْ بَهْتَهُ. (٢)

ص: ١٦٢

-
- ١- (٧) وسائل الشيعه جلد ١٢ صفحه ٢٩٧ باب ١٥٨ از أبواب أحكام العشره في السفر والحضر حديث ٣
 - ٢- (٨) وسائل الشيعه جلد ١٢ صفحه ٢٨٠ و ٢٨١ باب ١٥٢ از أبواب أحكام العشره في السفر والحضر حديث ٩

این که در روایت سباب المُسْلِم آمده لکن روایت قبلی سباب المؤمن است؛ مؤمن و مُسْلِم دو اصطلاح است؛ یک اصطلاح از زمان صادقین علیهما السلام معروف شده که به شیعه مؤمن و به اهل سنت مُسْلِم می گویند؛ و یک اصطلاح هم قرآنی است که به کسانی که ایمان در قلبشان نفوذ کرده، مؤمن و به آن هایی که ایمان ظاهری دارند؛ مُسْلِم می گویند؛ کسی که شهادتین را گفت مُسْلِم است؛ اما فلاح و رستگاری را دارد یا خیر؟ معلوم نیست؛ مُسْلِم معلوم نیست فلاح و رستگاری را دارد یا خیر؟ اما مؤمن که ایمان در قلب او داخل شده فلاح و رستگاری در مورد او صدق می کند؛ لذا قرآن به اعرابی که ایمان ظاهری دارند می گوید بگویند اسلام آوردیم نه ایمان، چون هنوز ایمان در قلب های شما وارد نشده است.

قَالَتِ الْمَأْرَبَةُ آمَنَّا قَلِيلًا لَمْ نُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱)

حدود؛ قذف؛ فروع کتاب القضاء

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: حدود؛ قذف؛ فروع

مأخذ: (شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام محقق حلی، نجم الدین، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۵۰ و ۱۵۱) «الباب الثالث في حد القذف

و النظر في أمور أربعة

الأول في الموجب

... و لو قال يا ديوث أو يا كسحان أو يا قرنان أو غير ذلك من الألفاظ فإن أفادت القذف في عرف القائل لزمه الحد و إن لم يعرف فائدتها أو كانت مفيدة لغيره فلا حد و يعزر إن أفادت فائده يكرهها المواجه.

ص: ۱۶۳

۱- (۹) سورة ی حجرات آیه ۱۴

و كل تعريض بما يكرهه المواجه و لم يوضع للقذف لغة و لا عرفا يثبت به التعزير لا الحد كقوله أنت ولد حرام أو حملت بك أمك في حيضها أو يقول لزوجته لم أجذك عذراء أو يقول يا فاسق أو يا شارب الخمر و هو متظاهر بالستر أو يا خنزير أو يا حقير أو يا وضيع و لو كان المقول له مستحقا للاستخفاف فلا حد و لا تعزير و كذا كل ما يوجب أذى كقوله يا أجذم أو يا أبرص.

بيان شد که که در قذف باید با عبارت صریح نسبت زنا یا لواط را به شخص باشد؛ اگر نسبت غیر صریح یا نسبت غیر از زنا و

لواط باشد؛ حدّ قذف مورد تردید است.

بعض فقها فرمودند هر گونه تعریضی، تعزیر دارد؛ که البته بیان شد که این مبنا مورد اختلاف است؛ مثلاً مرحوم شهید در مسالك فرمودند: هر کلمه ای که موجب ایذاء باشد و لو قذف نباشد موجب تعزیر است. «لَمَّا كَانَ أَذَى الْمُسْلِمِ غَيْرَ الْمُسْتَحَقِّ لِلِاسْتِخْفَافِ مُحَرَّمًا، فَكُلُّ كَلِمَةٍ يُقَالُ لَهَا وَيَحْصُلُ لَهَا بِهَا الْأَذَى، وَ لَمْ تَكُنْ مَوْضُوعَةً لِلْقَذْفِ بِالزَّانَا وَ مَا فِي حُكْمِهِ لَغَةً وَ لَا عَرَفًا، يُجِبُ بِهَا التَّعْزِيرَ، لِفِعْلِ الْمُحَرَّمِ كغیره من المحرّمات، و منه التّعیر بالأمرأض». (۱)

لکن ما بیان کردیم که قبول نداریم که هر حرامی تعزیر داشته باشد؛ بلکه سبّ المؤمن و هجاء المؤمن و ایذاء هایی که در مورد انحرافات جنسی باشد؛ یا مواردی که در آن مورد تعزیر وارد شده است؛ تعزیر دارد؛ و الا هر حرامی موجب تعزیر نیست.

ص: ۱۶۴

البته حدّ قذف ، حقی است که برای مقذوف است؛ وقتی مطالبه کرد می شود قاذف را حدّ زد؛ ولی اگر مطالبه نباشد؛ قاذف هم حدّ نمی خورد.

بعضی که قائل به تعزیر برای هر ایدایی شدند به این روایت استدلال کردند:

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ رَجُلًا لَقِيَ رَجُلًا عَلَى عَهْدِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - فَقَالَ إِنَّ هَذَا افْتَرَى عَلَيَّ قَالَ وَ مَا قَالَ لَكَ - قَالَ إِنَّهُ اخْتَلَمَ بَأَمِّ الْآخِرِ - قَالَ إِنَّ فِي الْعَدْلِ إِنْ شِئْتُمْ جَلَدَتْ ظِلَّةٌ - فَإِنَّ الْحُلْمَ إِنَّمَا هُوَ مِثْلُ الظِّلِّ - وَ لَكِنَّا سَيُوجِعُهُ ضَرْبًا وَجِيعًا حَتَّى لَا يُؤْذِيَ الْمُسْلِمِينَ - فَضْرَبَهُ ضَرْبًا وَجِيعًا. (۱)

که حضرت امیر المؤمنین برای تعزیر شخص استدلال کردند تا دیگر «حَتَّى لَا يُؤْذِيَ الْمُسْلِمِينَ» مسلمین را اذیت نکند. ما گفتیم این روایت چنین معنای عامی ندارد که دال بر تعزیر در مورد هر ایدایی باشد؛ بلکه روایت دال بر تعزیر ایداء هایی است که در مورد انحرافات جنسی است و شامل غیر آن نمی شود؛ فرض کنید شخصی یک سیلی محکمی به گوش دیگری می زند؛ خوب این سبّ و هجاء مؤمن نیست و لو ایداء هست ولی به چه دلیل تعزیر داشته باشد!؟

البته تمام این موارد در مورد جایی است که طرف مستحق استخفاف نباشد و چنین نسبتی به او داده شود آن وقت تعزیر دارد؛ و الا اگر طرف مستحق چنین استخفافی باشد دیگر نسبت دهنده، تعزیر ندارد؛ مرحوم محقق می فرماید: «و لو كان المقول له مستحقاً للاستخفاف فلا - حد و لا - تعزیر» مثلاً در زمان شاه فاحشه های معروفی که شناخته شده بودند و علامت و نشان هم داشتند اگر به او فاحشه بگویند؛ تعزیر و حدّ ندارد؛ یا مثل زانیه های مشهوری که در صدر اسلام بودند و حتی علامت و پرچم و نشان هم داشتند اگر کسی به این ها زانیه بگوید دیگر تعزیر ندارد چون طرف مستحق استخفاف هست و مشهور به چنین کاری است؛ که متأسفانه در زمان بنی العباس از این جهت وضع بدی بوده که مغتبه هایی بودند که با قیمت گزافی خرید و فروش می شدند؛ و حتی خلفا این کار را انجام می دادند؛ در روایات هم وارد شده که «و تَمَنُّ الْمَغْتَبَةِ حَرَامٌ». (۲)

ص: ۱۶۵

۱- (۲) وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۲۱۰ باب ۲۴ از أَبْوَابِ حَدِّ الْقَذْفِ حدیث ۱

۲- (۳) وسائل الشیعه جلد ۱۷ صفحه ۱۲۳ باب ۱۶ از أَبْوَابِ مَا يُكْتَسَبُ بِهِ حَدِثٌ ۳

در تعریض هم اگر طرف مستحق استخفاف باشد نسبت دهنده تعزیر ندارد.

دلیل این مطلب چیست که اگر طرف مستحق استخفاف باشد؛ شخص نسبت دهنده حدّ و تعزیر ندارد؟ با وجود این که گفتن و شنیدن این حرف ها گاهی موجب ترویج فساد و فحشا است؛ و موجب خواهد شد آهسته آهسته گفتن این حرف ها عادی شود؛ دلیل روایات خاصی است که در باب است و بیان خواهد شد.

در جوامع انسانی و اجتماعی گاهی کسانی فریب می خورند و به خاطر تمایلات نفسانی یا برای کسب درآمد و منافع مادی سراغ ایجاد بدعت می روند؛ بدعت به معنای اخراج ما هو داخل فی الدین، من الدین یا ادخال ما لیس من الدین، فی الدین است؛ مثلاً- فمینیست ها اصالت را به انسان بما هو انسان می دهند و می گویند آزادی انسان مطلق است و نعوذ بالله می گویند از حقوق طبیعی انسان همجنس بازی است؛ در حالی که حتی فطرت انسان هم با آن مخالف است؛ این مکتب است ولی بدعت نیست؛ بدعت آن است که امر دینی را از دین خارج کند؛ مثلاً بگوید حجاب از اسلام نیست؛ آخوندها خودشان آن را درآورده اند؛ نماز می خواند؛ روزه می گیرد؛ حتی خمس و زکات هم می دهد؛ لکن می گوید حجاب از اسلام نیست چون در قرآن نیامده است؛ این بدعت است.

یا مثلاً اخیراً در فضای مجازی و اینترنت مقالاتی را منتشر کرده اند که رجم در اسلام نیست؛ یا نسخ شده است؛ در یک مقاله آمده که رجم در یهود بوده و در اسلام اصلاً نیست؛ و در مقاله ی دیگری آمده که رجم در اسلام نسخ شده است؛ که البته پاسخ آن ها تهیه شده و در سایت جامعه مدرسین و و یکی هم در سایت خبرگان رهبری به آن پاسخ داده ایم که نه تنها رجم در اسلام نسخ نشده است بلکه رجم در زناى محصنه از ضروریات اسلام است؛ و در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و در زمان خلیفه اول و دوم و در زمان حضرت امیر علیه السلام عمل شده است؛ حتی در کُتب و منابع اهل سنت هم رجم بیان شده است؛ و در حاشیه یکی از کتاب های معروفشان ذکر شده که رجم در زناى محصنه از ضروریات اسلام است؛ وقتی خداوند حکم کرد هیچ کس حق جابه جایی ندارد؛ چرا که حلال محمد حلال الی یوم القیامه و حرامه حرام الی یوم القیامه.

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ يُونُسَ عَنْ حَرِيْزٍ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - عَنِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ فَقَالَ حَلَالٌ مُحَمَّدٌ حَلَالٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَحَرَامُهُ حَرَامٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا يَكُونُ غَيْرُهُ وَلَا يَجِيءُ غَيْرُهُ وَقَالَ قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا أَحَدٌ ابْتَدَعَ بِدْعَهُ إِلَّا تَرَكَ بِهَا سُنَّةً. (١)

البته نباید بحث‌ها را با هم مخلوط کرد؛ مثلاً- دیه اهل کتاب نصف دیه مسلمان است؛ تردیدی هم بین فقها در این مسأله نیست؛ لکن حاکم می‌تواند برای این که این از این مسأله سوء استفاده نشود و موجب فساد نگردد؛ به اهل کتاب دیه بیشتری از بیت المال پردازد؛ این به معنای آن نیست که دیه ی اهل کتاب و مسلمان به یک اندازه است نخیر حکم شارع هم این نیست؛ ولی از اختیارات حاکم شرع است که برای جلوگیری از فساد دیه اهل کتاب را از بیت المال جبران کند تا موجب فساد نگردد؛ این بدعت نیست.

روایت می‌گوید وقتی بدعت آشکار شد؛ علما و دانشمندان باید زبان و قلمشان باز شود و در این مسأله وارد شوند؛ و علمشان را آشکار کنند؛ و اگر این کار را نکنند لعنت خداوند بر آن‌هاست.

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فِي أُمَّتِي فَلْيُظْهِرِ الْعَالِمُ عِلْمَهُ فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ.» (٢)

ص: ١٦٧

١- (٤) الكافي (ط - الإسلامية)؛ جلد ، صفحه: ٥٨

٢- (٥) الكافي (ط - الإسلامية)؛ جلد ، صفحه: ٥٤

خلاصه اگر شخص مستحق استخفاف باشد؛ شخص نسبت دهنده حد و تعزیر ندارد؛ دلیلش هم روایات خاصی است که در باب بیان شده است.

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ «فِي الْمَصْدَرِ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ.» عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصِيرٍ عَنْ دَاوُدَ بْنِ سَرْحَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا رَأَيْتُمْ أَهْلَ الرَّيْبِ وَالْبِدْعِ مِنْ بَعِيدِي - فَأُظْهِرُوا الْجَبْرَاءَةَ مِنْهُمْ - وَ أَكْثِرُوا مِنْ سَبِّهِمْ - وَ الْقَوْلِ فِيهِمْ وَ الْوَقِيعَةِ - وَ يَا هَتُّوهُمْ كَيْلَمَا يَطْمَعُوا فِي الْفَسَادِ فِي الْأَسْلَامِ - وَ يَحْذَرُهُمُ النَّاسُ - وَ لَا يَتَعَلَّمُونَ مِنْ بَدْعِهِمْ - يَكْتُبُ اللَّهُ لَكُمْ بِذَلِكَ الْحَسَنَاتِ - وَ يَرْفَعُ لَكُمْ بِهِ الدَّرَجَاتِ فِي الْآخِرَةِ. (١)

امام صادق علیه السلام می فرماید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر گاه بعد از من اهل ربه و بدعت را دیدید؛ از آن ها اظهار برائت کنید و آن ها را سب کنید و خلافشان را آشکار کنید؛...

روایت می گوید نه تنها بد آن ها را بگویید؛ بلکه واجب است که علیه او موضع بگیرید و حرف بزنید.

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ فِي الْمَجَالِسِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هَارُونَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْبُرْقِيِّ عَنْ هَارُونَ بْنِ الْجَهْمِ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: إِذَا جَاهَرَ الْفَاسِقُ بِفِسْقِهِ فَلَا حُرْمَةَ لَهُ وَ لَا غَيْبَةَ. (٢)

ص: ۱۶۸

۱- (۶) وسائل الشیعه جلد ۱۶ صفحه ۲۶۷ باب ۳۹ از أَبْوَابِ الْأَمْرِ وَ النَّهْيِ وَ مَا يُنَاسِبُهُمَا حَدِيثُ ۱

۲- (۷) وسائل الشیعه جلد ۱۲ صفحه ۲۸۹ باب ۱۵۴ از أَبْوَابِ أَحْكَامِ الْعِشْرَةِ فِي السَّفَرِ وَ الْحَضَرِ حَدِيثُ ۴

صاحب جواهر این جا دو روایت دیگر هم ذکر می کنند که برای یکی از آن ها منبعی نیافتیم.

«و لو كان المقول له مستحقا للاستخفاف لكفر أو ابتداع أو تجاهر بفسق فلا حد ولا تعزير بلا خلاف، بل عن الغنيه الإجماع عليه، بل ولا إشكال، بل يترتب له الأجر على ذلك، فقد ورد «بحار الأنوار جلد ۷۲ صفحه ۲۰۴». أن من تمام العباده الوقيعه فى أهل الريب، و ورد «لم أعتز عليهما عاجلا». أيضا «زينوا مجالسكم بغيبه الفاسقين» و ... «(۱)»

مقصد جلوگیری از بدعت است؛ طبعا بدعت کوچک و بزرگ فرق می کند و حتی جاهایی واجب است با نسبت دادن به طرف از انحراف جلوگیری کرد؛ لذا در بعض موارد نسبت دادن واجب است و حدّ و تعزیر هم ندارد.

حدود؛ قذف؛ امر ثانی؛ قاذف کتاب القضاء

Your browser does not support the audio tag

موضوع: حدود؛ قذف؛ امر ثانی؛ قاذف

مأخذ: (شرائع الإسلام فى مسائل الحلال و الحرام محقق حلى، نجم الدين، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۵۰ و ۱۵۱) «الباب الثالث فى حد القذف

و النظر فى أمور أربعه

الأول فى الموجب ...

الثانى فى القاذف

و يعتبر فيه البلوغ و كمال العقل.

فلو قذف الصبى لم يحد و عزر و إن قذف مسلما بالغا حرا و كذا المجنون و هل يشترط فى وجوب الحد الكامل الحره قيل نعم و قيل لا يشترط فعلى الأول يثبت نصف الحد و على الثانى يثبت الحد كاملا و هو ثمانون.

ص: ۱۶۹

۱- (۸) جواهر الكلام فى شرح شرائع الإسلام؛ جلد: ، صفحه: ۴۱۲ و ۴۱۳

و لو ادعى المقذوف الحره و أنكر القاذف فإن ثبت أحدهما عمل عليه و إن جهل ففيه تردد أظهره أن القول قول القاذف لتطرق الاحتمال.

مرحوم محقق فرمودند بحث در قذف در چهار امر بیان خواهد شد؛ بحث اول در مورد موجب بود که بیان شد؛ بحث دوم در مورد قاذف است.

آیا هر کس به دیگر به هر کیفیتی نسبت زنا داد؛ قذف صدق می کند؟ در درجه اول باید به شرایط عمومی تکلیف، یعنی بلوغ و عقل و اختیار توجه شود؛ اگر یک بچه غیر بالغ نسبت زنا به کسی بدهد قذف نمی شود؛ همچنین اگر شخص عاقل نباشد؛ دیوانه باشد یا به تعبیری کمال عقل را نداشته باشد مثل معتوه که نه عاقل کامل است که بشود اختیارش را به خودش داد و نه دیوانه کامل است بلکه عقل درست و حسابی ندارد در فارسی به او خُل و رز می گویند او هم اگر نسبت زنا یا لواط به کسی بدهد قذف نمی شود؛ همچنین انسان غیر قاصد مثل ساهی و نائم و غیر مختار مثل مُکره اگر نسبت زنا یا لواط به کسی بدهد قذف صدق نمی کند و حدّ بر او جاری نمی شود؛ مرحوم محقق فرمودند «الثانی فی القاذف و يعتبر فيه البلوغ و کمال العقل.» ایشان قید قصد و اختیار را ذکر نکردند؛ و احتمالاً به خاطر وضوح آن این قید را ذکر نکردند؛ البته بعض شراح مثل مرحوم صاحب جواهر و دیگر فقها مثل حضرت امام رضوان الله تعالی علیه به این قید توجه کرده اند و آن را ذکر نموده اند.

«و کذا يعتبر فيه أيضا القصد، ضرورة عدم شیء علی غیر القاصد کالساهی و الغافل و النائم، و علی کل حال فلا حد و لا تعزیر علی غیر القاصد، نعم فی السکران إشکال أقواه ترتب الحد علیه کالصاحی،... و يعتبر فيه الاختیار فلا حد علی المکره قطعاً.»

(۱)

ص: ۱۷۰

«مسأله ۱. يعتبر في القاذف البلوغ والعقل،... و كذا يعتبر فيه الاختيار، فلو قذف مكرها لا شيء عليه، و القصد، فلو قذف ساهيا أو غافلا أو هزلا لم يحد.» (۱)

قاذف باید شرایط تکلیف را داشته باشد تا حدّ قذف بر او جاری شود.

در مورد شرط بلوغ برای قاذف به دو دسته روایت استناد شده است.

حدیث رفع قلمحدیث عمدها خطا روایات رفع قلم برای غیر بالغ استناد شده که حکم از غیر بالغ مرفوع است؛ نه تنها غیر بالغ حدّ قذف ندارد بلکه حدود دیگر مثل حدّ شرب خمر و دیگر مسائلی هم که موجب حدّ است بر غیر بالغ جاری نمی شود.

غیر بالغ تکلیف ندارد؛ اما آثار وضعی بر او مترتب می شود؛ مثلا اگر مال کسی را تلف کند؛ ضمانت دارد؛ حالا یا عاقله او خسارت مال را پرداخت می کنند و یا اگر آن ها ندادند خودش وقتی بالغ شد خسارت را پرداخت می کند؛ یا مثلا اگر بچه غیر بالغ قبا از تکلیف مواجهه کرده است باید بعد از بلوغ غسل جنابت کند.

از ادله شرعی رفع قلم است؛ ظاهرا مراد از حدیث رفع قلم، حدیث رفع معروف نیست بلکه مراد این روایت است که زن مجنونه ایی که زنا کرده بود را نزد عمر آوردند تا در مورد او قضاوت کند؛ عمر حکم به رجم او کرد؛ حضرت علی علیه السلام به حکم اعتراض کردند و فرمودند مگر نمی دانید که قلم و تکلیف از سه گروه برداشته شده است؛ از بچه و غیر بالغ تا محتمل شود؛ که استدلال به همین قسمت روایت است؛ و از مجنون تا إفاقه پیدا کند؛ و از انسان خواب تا بیدار شود.

ص: ۱۷۱

وَفِي الْخِصَالِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ السَّكُونِيِّ عَنِ الْحَضْرَمِيِّ عَنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي مُعَاوِيَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنِ ابْنِ ظَبْيَانَ «فِي الْمَصْدَرِ: عَنْ أَبِي ظَبْيَانَ». قَالَ: أَتَيْتُ عُمَرَ بِأَمْرٍ مَجْنُونَةٍ قَدْ زَنَتْ «فِي الْمَصْدَرِ: فَجَرَتْ، بَدَل (زَنْتَ)». فَأَمَرَ بِرَجْمِهَا - فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ - أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْقَلَمَ يُرْفَعُ عَنْ ثَلَاثِهِ - عَنِ الصَّبِيِّ حَتَّى يَخْتَلِمَ - وَعَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يُفِيقَ - وَعَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ. (١)

قلم تکلیف بر او نوشته نشده یک نوع استعاره است؛ مثلاً- شارع می گوید «... وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْمَبِيتِ مِنَ الشَّيْطَانِ إِلَيْهِ سَبِيلًا...» (٢) یا شارع می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (٣) گویی حج و روزه بر انسان نوشته شده و رفع قلم یعنی آن تکلیف برداشته شده است.

حضرت امام رضوان الله تعالی علیه مکرر می فرمودند که در وضع تکالیف با اشخاص کار ندارند؛ با عناوین کار دارند؛ موضوع کل احکام شارع مکلف است که انسان بالغ و عاقل و مختار و کامل است.

روایات دسته دوم که به آن استناد شده احادیثی است که عمد، غیر بالغ را خطا حساب می کند و از این جهت که عمد غیر بالغ خطاست به حدیث رفع استناد شده که یک مورد آن خطاست.

عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ فِي قُرْبِ الْإِسْنَادِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ السُّنْدِيِّ عَنْ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ فِي الْمَجْنُونِ - وَالْمَعْتُوهِ الَّذِي لَا يُفِيقُ - وَالصَّبِيِّ الَّذِي لَمْ يَبْلُغْ - عَمْدُهُمَا خَطَأٌ تَحْمِلُهُ الْعَاقِلَةُ وَقَدْ رُفِعَ عَنْهُمَا الْقَلَمُ. (٤)

ص: ١٧٢

١- (٣) وسائل الشیعه جلد ١ صفحه ٤٥ باب ٤ از أبواب مُقَدِّمَةِ الْعِبَادَاتِ حَدِيثِ ١١

٢- (٤) سوره ی آل عمران آیه ٩٧

٣- (٥) سوره ی بقره آیه ١٨٣

٤- (٦) وسائل الشیعه جلد ٢٩ صفحه ٩٠ باب ٥٦ از أبواب الْقِصَاصِ فِي النَّفْسِ حَدِيثِ ٢

حضرت علی علیه السلام در مورد مجنون و معتوه که افاقه نکرده اند و بجه غیر بالغ می فرمودند عمدشان خطاست و خسارات آن ها را عاقله باید جبران کند و قلم از آن ها برداشته شده است.

حدیث رفع هم حکم خطا را برمی دارد؛ البته حدیث رفع به طُرُق مختلف با عبارات مختلفی ذکر شده که در بعض آن ها رفع خطا هم ذکر شده است.

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ فِي التَّوْحِيدِ وَالْخِصَالِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيْزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةٌ مِنْ أَسْيَاءِ الْخَطَا وَالنِّسْيَانِ - وَمَا أُكْرَهُوا عَلَيْهِ وَمَا لَمْ يَعْلَمُونَ - وَمَا لَا يُطِيقُونَ وَمَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ - وَالْحَسَدُ وَالطَّيْرَةُ - وَالتَّفَكُّرُ فِي الْوَسْوَسَةِ فِي الْخَلْقِ «فِي نَسَخِهِ - الْخَلْقِ (هامش المخطوط)». «مَا لَمْ يَنْطِقُوا بِشَفِهِ. (١)

وَ عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ النَّهْدِيِّ رَفَعَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَضِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعُ خِصَالٍ الْخَطَا وَالنِّسْيَانِ - وَمَا لَا يَعْلَمُونَ وَمَا لَا يُطِيقُونَ - وَمَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ وَمَا اسْتُكْرَهُوا عَلَيْهِ - وَالطَّيْرَةُ وَالْوَسْوَسَةُ فِي التَّفَكُّرِ فِي الْخَلْقِ - وَالْحَسَدُ مَا لَمْ يَظْهَرَ بِلِسَانٍ أَوْ يَدٍ. (٢)

ص: ١٧٣

-
- ١- (٧) وسائل الشيعه جلد ١٥ صفحه ٣٦٩ باب ٥٦ از أَبْوَابِ جِهَادِ النَّفْسِ وَمَا يُنَاسِبُهُ حَدِيثُ ١
 - ٢- (٨) وسائل الشيعه جلد ١٥ صفحه ٣٧٠ باب ٥٦ از أَبْوَابِ جِهَادِ النَّفْسِ وَمَا يُنَاسِبُهُ حَدِيثُ ٣

البته راجع به حدیث رفع در کتاب اصول مفصل بحث شده است و احتمالات مختلفی مطرح است که آیا در مقام ثبوت تکلیف نبوده یا عقاب نیست؛ یا در عالم اعتبار این ها حساب نمی شود؛ یعنی عمل او عمل حساب نمی شود؛ و عملش لاعمل است؛ در هر صورت این نه چیز رفع شده است؛ در مورد صبی و کودک هم روایت گفت عمده خطا و در حدیث رفع هم حکم خطا برداشته شده پس غیر بالغ حکمش مرفوع است و تکلیفی ندارد.

در بعض روایات حدیث رفع حسد هم ذکر شده است؛ این همه روایت راجع به حسد داریم که مضمون بعض آن ها این است که انسان حاسد خودش را بیشتر از همه اذیت می کند؛ غبطه آن است که انسان آرزو کند آن چه که دیگری دارد او هم داشته باشد؛ لکن در حسد می گوید اصلا چرا دیگری دارد و او ندارد؛ مثلا رفیق و همکلاسیش دکترا گرفته و او هنوز مثلا دیپلم هم ندارد؛ لکن این که روایت می گوید حسد مرفوع است یعنی چه؟ برای دفع حسد خواندن سوره فلق سفارش شده که در آخر همین سوره «وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ» ذکر شده است. بعد از حسد در روایت طیره یعنی فال بد زدن ذکر شده که متأسفانه الآن هم گاهی بین مردم طیره وجود دارد؛ حضرت آماده سفر بودند شخصی عطسه کرد گفتند این سفر برای شما خطرناک است؛ حضرت اعتنا نکردند و به سفر رفتند یا مثلا صدقه دادند و اقدام کردند؛ «وَالْتَفَكُّرُ فِي الْوَسْوَسَةِ فِي الْخَلْقِ» که به عبارت دیگری هم نقل شده است؛ در آفرینش برای انسان وسوسه پیش می آید خصوصا در دوران جوانی که مثلا این که زمین و آسمان در شش روز خلق شده به چه معناست؟ آیا شب بوده یا نه؟ یا روز به چه مقدار بوده؟ یا چگونه خلق شده است؟ خدا کیست و چگونه زمین و آسمان را خلق کرده است؟ گاهی این ها وسوسه شیطان است بلاخره ما محدود و خدا نامحدود است به ذات او نمی توانیم پی ببریم. این سه مورد اخیر یعنی «وَالْحَسِيدُ وَالطَّيْرَةُ - وَالتَّفَكُّرُ فِي الْوَسْوَسَةِ فِي الْخَلْقِ» یک وجه مشترک دارند و آن این که قید آخر برای تمام این سه مورد است که «مَا لَمْ يُنْطَقُوا بِشَفَهٍ» یا به تعبیر دیگر «مَا لَمْ يَظْهَرْ بِلِسَانٍ أَوْ يَدٍ» تا مادامی که به زبان جاری نشده اثر گذار نیستند؛ مثلا گاهی این گونه می شود که فرق سحر و معجزه چیست که وقتی موسی معجزه خود را برای ساحران نشان داد آن ها به سجده افتادند و به خدا ایمان آوردند و هر چه فرعون آن ها را تهدید کرد که من شما را چنین و چنان خواهم کرد در آن ها اثری نداشت؛ این تفکر در خلق و طیره و حسد تا بر زبان جاری نشده و نیامده اثری ندارد؛ اگر در انسان در مورد خلقت آسمان و زمین واقعا دنبال فهم و حقیقت باشد خداوند هم او را یاری می کند تا بفهمد و اگر وسوسه شیطانی است سقوط خواهد کرد.

بحث در این بود و استدلال به این قسمت از روایت است که از اُمت پیامبر صلی الله علیه و آله خطا برداشته شده است؛ در مورد غیر بالغ هم روایت گفت عمده خطا و در حدیث رفع هم حکم خطا برداشته شده پس غیر بالغ حکمش مرفوع است.

حدود؛ قذف؛ امر ثانی؛ قاذف؛ شرایط قاذف کتاب القضاء

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: حدود؛ قذف؛ امر ثانی؛ قاذف؛ شرایط قاذف

مأخذ: (شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام محقق حلی، نجم الدین، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۵۰ و ۱۵۱) «الباب الثالث فی حد القذف

و النظر فی أمور أربعه

الأول فی الموجب ...

الثانی فی القاذف

و يعتبر فيه البلوغ و کمال العقل.

فلو قذف الصبی لم یحد و عزر و إن قذف مسلماً بالغاً حراً و کذا المجنون و هل یشرط فی وجوب الحد الکامل الحریه قیل نعم و قیل لا یشرط فعلى الأول یثبت نصف الحد و على الثانی یثبت الحد کاملاً و هو ثمانون.

و لو ادعی المقذوف الحریه و أنکر القاذف فإن ثبت أحدهما عمل علیه و إن جهل ففیه تردد أظهره أن القول قول القاذف لتطرق الاحتمال.

مرحوم محقق فرمودند بحث در قذف در چهار امر بیان خواهد شد؛ بحث اول در مورد موجب بود که بیان شد؛ بحث دوم در مورد قاذف است.

آیا هر کس به دیگر به هر کیفیتی نسبت زنا داد؛ قذف صدق می کند؟ در درجه اول باید به شرایط عمومی تکلیف، یعنی بلوغ و عقل و قصد و اختیار توجه شود؛ مرحوم محقق فرمودند «الثانی فی القاذف و يعتبر فيه البلوغ و کمال العقل». ایشان قید قصد و اختیار را ذکر نکردند؛ و احتمالاً به خاطر وضوح آن این قید را ذکر نکردند؛ اگر یک بچه غیر بالغ نسبت زنا به کسی بدهد قذف نمی شود؛ همچنین اگر شخص عاقل نباشد؛ دیوانه باشد یا به تعبیر مرحوم محقق کمال عقل را نداشته باشد مثل معتوه که نه عاقل کامل است که بشود اختیارش را به خودش داد و نه دیوانه کامل است بلکه عقل درست و حسابی ندارد؛ ناقص العقل است؛ او هم اگر نسبت زنا یا لواط به کسی بدهد قذف نمی شود؛ همچنین ساهی و ناسی و نائم و مُکره هم اگر نسبت زنا به کسی بدهند قذف نمی شوند.

برای اشتراط بلوغ و عقل به دو دسته از روایات استدلال شده است:

رفع حکم از صبی و مجنون‌نحیث رفع. در حدیث رفع مطلبی راجع به صبی و مجنون نیست؛ لکن حدیث رفع قلم می گوید؛ عمد مجنون و غیر بالغ خطاست؛ آن وقت حدیث رفع اثر خطا را برمی دارد.

عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ فِي قُورِ الْإِسْمَاعِيلِيِّ عَنِ عَلِيِّ بْنِ السُّنْدِيِّ عَنِ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ عَنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِيهِ عَنِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ فِي الْمَجْنُونِ - وَالْمَعْتُوهِ الَّذِي لَا يُفِيقُ - وَالصَّبِيِّ الَّذِي لَمْ يَبْلُغْ - عَمْدُهُمَا خَطَأٌ تَحْمِلُهُ الْعَاقِلَةُ وَقَدْ رُفِعَ عَنْهُمَا الْقَلَمُ. (۱)

حضرت علی علیه السلام در مورد مجنون و معتوه که افاقه نکرده اند و بچه غیر بالغ می فرمودند عمدشان خطاست و خسارات آن ها را عاقله باید جبران کند و قلم از آن ها برداشته شده است.

این حدیث می گوید: عمد مجنون و معتوه و غیربالغ خطاست؛ حدیث رفع هم حکم خطا را برمی دارد.

البته در کتاب اصول بحث مفصلی راجع به این حدیث شده که مراد از رفع، رفع مؤاخذه است؛ یا مراد رفع جمیع آثار است؛ البته باید رفع را طوری معنا کرد که شامل رفع هم بشود یعنی دفع اعم از رفع و دفع است؛ عمده در حدیث رفع هم آیه ی شریفه است؛

«لَا يَكْلِفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِيْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَ اعْفُفْ عَنَّا وَ ارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ» (۲) قسمت «و لَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ» همان ما لا يطيقون است و «رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا» همان خطا و نسیان است.

۱- (۱) وسائل الشیعه جلد ۲۹ صفحه ۹۰ باب ۵۶ از أَبْوَابِ الْقِصَاصِ فِي النَّفْسِ حَدِيث ۲

۲- (۲) سوره ی بقره آیه ۲۸۶

مرحوم آیت الله خوانساری صاحب جامع المدارک می فرماید این که مرحوم محقق با وجود تمسک به حدیث رفع قائل به ثبوت تعزیر می شوند؛ «فلو قذف الصبی لم یحد و عزر» خالی از اشکال نیست.

«أما التمسک بحديث الرّفْع فمع ثبوت التعزیر و التأدّب علیه لا یخلو عن الإشکال.» (۱) اگر به حدیث رفع استناد می کنید دیگر تعزیر معنا ندارد.

حدیث دیگری که برای رفع حکم از غیر بالغ و مجنون به آن استناد شده است صحیح فضیل بن یسار است.

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنْ فَضَيْلِ بْنِ يَسَّارٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لَا حَدَّ لِمَنْ لَا حَدَّ عَلَيْهِ - يَعْنِي لَوْ أَنَّ مَجْنُونًا قَذَفَ رَجُلًا لَمْ أَرْ عَلَيْهِ شَيْئًا - وَ لَوْ قَذَفَهُ رَجُلٌ فَقَالَ يَا زَانٍ لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِ حَدٌّ. (۲)

فضیل بن یسار می گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود حد نیست برای کسی که حدی بر علیه او نیست یعنی کسی که حد نمی خورد به نفع او بر علیه دیگری هم حد جاری نمی شود؛ مثلاً اگر دیوانه ایی مردی را قذف کند بر او چیزی نمی بینم؛ همچنین اگر کسی به دیوانه هم نسبت زنا دهد؛ حدی بر او نیست.

در این روایت بحث صباوت و غیر بالغ نیست؛ مجنون ذکر شده لکن در این مسأله فرقی بین مجنون و صبی نیست؛ این جمله ی روایت: «- يَعْنِي لَوْ أَنَّ مَجْنُونًا قَذَفَ رَجُلًا لَمْ أَرْ عَلَيْهِ شَيْئًا-» معلوم نیست کلام راوی است یا کلام امام علیه السلام است؟؛ معمولاً وقتی امام علیه السلام حرفی می زند خودشان آن را تفسیر نمی کنند؛ مرحوم خوانساری صاحب جامع المدارک می فرماید: این جا قرینه ایی در خود روایت است که نشان می دهد این جمله، کلام خود امام علیه السلام است و آن تعبیر به «لَمْ أَرْ» است که مناسب با کلام خود امام است و بعید است که کلام راوی باشد.

ص: ۱۷۷

۱- (۳) جامع المدارک فی شرح مختصر النافع، جلد ، صفحه: ۹۹

۲- (۴) وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۱۱ باب ۱۹ از أَبْوَابِ مُقَدِّمَاتِ الْحُدُودِ وَ أَحْكَامِهَا الْعَامَّةِ حَدِيث ۱

«و أما صحيح الفضيل فان ما فيه اعني «يعنى لو أن- إلخ» إن كان من كلام الإمام عليه السلام و هو بعيد فظاهره اختصاص الحكم بالجنون و إن أمكن ذكره من باب ذكر الفرد و إن كان التفسير من الراوى فلا يوجب الاختصاص لكن التعبير بلم أر من الراوى بعيد.» (۱)

ظاهراً حق با مرحوم آیت الله خوانساری است و این کلام، کلام امام علیه السلام است.

خلاصه روایت دال بر این است که قاذف باید عاقل و بالغ و قاصد و مختار باشد.

روایت دیگری که در این باب به آن استناد شده است؛ ابی مریم أنصاری است؛ در سند روایت به خاطر قاسم بن سلیمان اشکال شده چون تعریف و تقبیحی یا مدح و ذمی در مورد او نرسیده است؛ لکن مرحوم آیت الله فاضل لنکرانی در تفصیل الشریعه می فرماید: چون قاسم بن سلیمان در بعضی سندهای تفسیر علی بن ابراهیم ذکر شده و ایشان در مقدمه کتابش جمیع روایات آسانید حدیثش را توثیق کرده است؛ و در این کتاب بر نقل روایاتی که روایات ثقه دارند بسنده کرده، همین مقدار برای توثیق قاسم بن سلیمان کافی است و اشکالی در سند روایت نیست.

«و فی السند قاسم بن سلیمان، و لم یرد فیہ توثیق بالخصوص، إلا أنه من الرواه الواقعه فی بعض أسانید تفسیر علی بن ابراهیم «تفسیر القمى: (۱)/ ۳۸۳ فی تفسیر قوله تعالى فی سورة النحل ۱۶: ۱۶ وَ عَلَامَاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ»، الذى صرح فی مقدمته بوثاقه جمیع رواه أسانید الأحادیث الواردة فی کتابه، و بأنه اقتصر فی نقل الروایه فیہ علی ما رواه الثقات، و لعل هذا المقدار من التوثیق یكون كافياً» (۲)

ص: ۱۷۸

۱- (۵) جامع المدارک فی شرح مختصر النافع، جلد ۱، صفحه: ۹۹

۲- (۶) تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله - الحدود؛ صفحه: ۳۷۶

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ أَبِي مَرْزِيمٍ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْغُلَامِ لَمْ يَحْتَلِمَ - يَقْذِفُ الرَّجُلَ هَلْ يُجْلَدُ قَالَ لَا - وَذَلِكَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَذَفَ الْغُلَامَ لَمْ يُجْلَدَ. (١)

راوی می گوید از امام صادق علیه السلام سؤال کردم در مورد پسر بچه ایی که هنوز محتلم نشده یعنی بالغ نشده اگر نسبت زنا به مردی دهد آیا قذف می شود؟ حضرت فرمودند: خیر. همان طور که اگر مردی پسر بچه ایی را نسبت زنا دهد جلد نمی شود و حدّ قذف ندارد؛ اگر پسر بچه هم به مردی نسبت زنا دهد؛ حدّ قذف ندارد.

معنای این روایت هم مثل روایت سابق است که «لَا حَدَّ لِمَنْ لَا حَدَّ عَلَيْهِ» و استدلال به این روایت تمام است.

پس یشرط فی القذف بلوغ و عقل و کمال عقل و قصد و اختیار.

حدود؛ قذف؛ امر ثانی؛ قاذف؛ شرایط قاذف کتاب القضاء

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: حدود؛ قذف؛ امر ثانی؛ قاذف؛ شرایط قاذف

مأخذ: (شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام محقق حلی، نجم الدین، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۵۰ و ۱۵۱) «الباب

الثالث فی حد القذف

و النظر فی أمور أربعه

الأول فی الموجب ...

الثانی فی القاذف

و يعتبر فيه البلوغ و کمال العقل.

ص: ۱۷۹

۱- (۷) وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۱۸۵ باب ۵ از أبواب حدّ القذف حدیث ۱

فلو قذف الصبی لم یحد و عزر و إن قذف مسلماً بالغاً حراً و کذا المجنون و هل یشرط فی وجوب الحد الكامل الحریه قیل نعم و قیل لا یشرط فعلى الأول یتبث نصف الحد و على الثانی یتبث الحد کاملاً و هو ثمانون.

و لو ادعی المقذوف الحریه و أنکر القاذف فإن ثبت أحدهما عمل علیه و إن جهل ففیه تردد أظهره أن القول قول القاذف لتطرق الاحتمال.

برای اعتبار بلوغ و عقل و کمال عقل به روایاتی از جمله روایت ابی بختری و صحیح فضیل بن یسار و حدیث رفع استناد شد؛ که البته ما گفتیم استناد به حدیث رفع را نمی پذیریم.

فرع دیگری این جا مطرح است که مرحوم صاحب شرایع به آن توجه نکرده اند و اکثر شراح شرایع هم به آن توجه نکرده اند لکن مرحوم صاحب جواهر از شراح شرایع همچنین مرحوم امام رضوان الله تعالی علیه در تحریرشان این فرع را مطرح نموده اند و آن این که بله صبی و مجنون حدّ نمی خورند؛ لکن اگر مجنون ادواری باشد؛ و در حال تعقل قذف کرده باشد؛ و بعد جنون بر او عارض شود آیا چون الآن مجنون است حدّ نمی خورد؟ اگر در حال صحت قذف را انجام دهد چرا الآن و لو جنون بر او عارض شده حدّ نخورد!؟

مرحوم صاحب جواهر می فرماید؛ و لو الآن این شخص جنون دارد لکن قذف در حال صحت بوده است؛ و الآن اگر فی الجملة تمییز دارد و متوجه حدّ می شود حدّ باید اجرا گردد؛ چون وقتی قذف کرده حدّ بر او واجب شده است چون تکلیف داشته است؛ بعد جنون حاصل شده اگر الآن در حال جنون، تمییز دارد؛ باید حدّ بر او جاری شود؛ و احتمالا دلیل ایشان اطلاق ادله ی قذف و ادله ی عدم جواز تأخیر حدّ است؛ بعد ایشان فرعی را هم راجع به غیر بالغ بیان می کنند که اگر مقذوف ادعا کند که قاذف بالغ بوده و قاذف ادعا کند صبی و غیر بالغ بوده، قول قاذف بدون یمین مقدم می شود؛ و قاعده ی درء حدود به شبهه حاکم است و حدّ بر او جاری نمی شود؛ وقتی شک پیدا شد؛ برای عدم اجرای حدّ کافی است و نیازی به إحراز بلوغ نیست.

«الثانى: فى القاذف و لا خلاف بل الإجماع بقسميه عليه كما لا إشكال فى أنه يعتبر فيه البلوغ و كمال العقل، فلو قذف الصبى لم يحد لرفع القلم عنه كما فى غيره من الحدود،... إلى غير ذلك و لكن لو قذف عزر مع تمييزه على وجه يؤثر التعزير فيه كفا عن مثل ذلك. و على كل حال فلا حد عليه و إن كان قذف مسلما بالغا حرا فضلا عن غيره.

و كذا الكلام فى المجنون الذى هو مثله فى رفع القلم أيضا و غيره و فى اعتبار تأثير التعزير فيه و فى غير ذلك، و قد سمعت التصريح به فى الصحيح السابق، نعم لو كان أدوارا و قذف فى دور الصحة حد و لو حال الجنون مع احتمال تأخره إلى دور العقل، و كذا الكلام فى العاقل لو لم يحد حتى جن، و قد مر الكلام فى نظير ذلك و لو ادعى المقذوف صدوره حال إفاقته و له حاله جنون فادعى صدوره حينه أو ادعى صدوره حال بلوغه و القاذف حال صباه ففى القواعد قدم قول القاذف و لا يمين، و لعله للشبهه بعد عدم الالتفات إلى الأصول هنا كما تكرر منا فى نظائره.» (١)

مرحوم امام رضوان الله تعالى عليه اين فرع را در يك مسأله مستقلى بيان کرده اند؛ ايشان مى فرمايد؛ اگر عاقل يا مجنون ادواری در غير دوران جنون قذف کند و بعد عاقل، مجنون شود؛ جنون بر او عارض شود؛ يا مجنون ادواری به دوران جنون برسد؛ حدّ از او ساقط نمى شود و در همان حال جنون حدّ مى خورد.

ص: ١٨١

«مسأله ۲ لو قذف العاقل أو المجنون أدوارا في دور عقله ثم جن العاقل و عاد دور جنون الأدوارى ثبت عليه الحد و لم يسقط، و يحدّ حال جنونه.» (۱)

مرحوم محقق فرمود: «فلو قذف الصبي لم يحد و عزر و إن قذف مسلما بالغاً حراً و كذا المجنون» دلیل تعزیر چیست؟ تعزیر از کجا آمده است؟ اکثر شراح هم تعزیر را بیان نموده اند؛ لکن دلیل تعزیر چیست؟

مرحوم آیت الله خوانساری صاحب جامع المدراک می فرماید تعزیر غیر بالغ و مجنون با قید تمیز آن دو معنا ندارد؛ دلیلی که می توان برای تعزیر غیر بالغ و مجنون ذکر کرد حسم ماده ی فساد است؛ مثلاً اگر نابالغ و مجنون قذف کنند و رها شوند و کسی با آن ها کاری نداشته باشد؛ و تأدیب نشوند ماده فساد حسم نمی شود و فساد رشد پیدا می کند؛ لکن این جریان دلیل بر تعزیر نمی شود؛ این دلیل که فقهی نیست. تعزیر دلیل می خواهد؛ حسم و از بین بردن ماده ی فساد دلیل نمی شود.

«و أما تعزیرهما مع التقیید بتمیزهما فقد علل بأنه حسم مادّه الفساد و هو الأصل فی شرعیّه الحدود و التعزیرات و إلا فلم نجد نصّاً بتعزیرهما.»

همچنین مرحوم آیت الله خوانساری می فرماید این که مرحوم محقق با وجود تمسک به حدیث رفع قائل به ثبوت تعزیر می شوند؛ «فلو قذف الصبي لم يحد و عزر» خالی از اشکال نیست؛ حدیث رفع دال بر رفع است؛ و از طرفی می گویند غیر بالغ و مجنون اگر قذف کنند باید تعزیر شوند؛ این ها با هم قابل جمع نیست.

ص: ۱۸۲

«أما التمسك بحديث الرّفْع فمع ثبوت التعزير و التأدّب عليه لا يخلو عن الإشكال.» (١)

اگر به حدیث رفع استناد می کنید دیگر تعزیر معنا ندارد.

به نظر مرحوم آیت الله خوانساری دلیلی برای تعزیر غیر بالغ و مجنون وجود ندارد؛ چون رفع القلم هستند و کلام آن ها کلام است.

حدود؛ قذف؛ أمر ثالث؛ مقذوف؛ شرایط مقذوف کتاب القضاء

Your browser does not support the audio tag

موضوع: حدود؛ قذف؛ أمر ثالث؛ مقذوف؛ شرایط مقذوف

مأخذ: (شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام محقق حلی، نجم الدین، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۵۲)

«الباب الثالث فی حد القذف

و النظر فی أمور أربعه

الأول فی الموجب ...

الثانی فی القاذف ...

الثالث فی المقذوف

و يشترط فيه الإحصان و هو هنا عبارته عن البلوغ و کمال العقل و الحریه و الإسلام و العفه فمن استكملها و جب بقذفه الحد و من فقدھا أو بعضها فلا حد و فيه التعزیر کمن قذف صبيبا أو مملوكا أو كافرا أو متظاهرا بالزنى سواء كان القاذف مسلما أو كافرا حرا أو عبدا.

و لو قال لمسلم يا ابن الزانية أو أمك زانية و كانت أمه كافره أو أمه قال فی النهایه علیه الحد تاما لحرمة ولدها و الأشبه التعزیر.

و لو قذف الأب ولده لم یحد و عزر و كذا لو قذف زوجته الميته و لا وارث إلا ولده.

ص: ۱۸۳

۱- (۳) جامع المدارك فی شرح مختصر النافع، جلد ، صفحه: ۹۹

نعم لو كان لها ولد من غيره كان لهم الحد تاما و یحد الولد لو قذف أباه و الأم لو قذفت ولدها و كذا الأقارب .»

وقتی قذف صدق می کند که علاوه بر قاذف، مقذوف هم شرایط را داشته باشد؛ یعنی مقذوف هم بلوغ و کمال عقل و حرّیت و اسلام و عفت را داشته باشد؛ مرحوم محقق نام مجموع این شرایط را إحصان می گذارند؛ که استفاده از آیه شریفه هم هست؛ کسانی که به زنان محصنه نسبت زنا می دهند و چهار شاهد نمی آورند آن ها را هشتاد ضربه شلاق بزیند.

«وَالَّذِينَ يَزُمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»
(۱)

ادله ی این چهار شرط یعنی بلوغ و عقل و حرّیت و اسلام هم روایات است.

مرحوم محقق از کتاب طلاق تا این جا مواردی ذکر کرده اند که در اکثر این موارد شرط کمال عقل و در چند مورد هم شرط عقل را ذکر کرده اند؛ به بعض موارد اشاره می شود.

مرحوم محقق در کتاب طلاق در شرایط مطلق می فرماید:

الشرط الثانی العقل فلا یصح طلاق المجنون ولا السكران ولا من زال عقله بإغماء أو شرب مرقد لعدم القصد. (۲)

در کتاب طلاق در شرایط خالع می فرماید:

یعتبر فی الخالع شروط أربعة البلوغ و کمال العقل و الاختیار و القصد. (۳)

ص: ۱۸۴

۱- (۱) سوره ی نور آیه ۴

۲- (۲) شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، جلد، صفحه: ۳

۳- (۳) شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، جلد، صفحه: ۴۰

مرحوم محقق در شرایط مظاهر می فرماید:

الثانى فى المظاهر و يعتبر فيه البلوغ و كمال العقل و الاختيار و القصد. (١)

مرحوم محقق در شرایط مولی می فرماید:

الثانى فى المولى و يعتبر فيه البلوغ و كمال العقل و الاختيار و القصد. (٢)

در شرایط ملاعن می فرماید:

الركن الثانى فى الملاعن و يعتبر كونه بالغاً عقلاً. (٣)

در شرایط ملاعنه می فرماید:

الركن الثالث فى الملاعنه و يعتبر فيها البلوغ و كمال العقل و السلامه من الصمم و الخرس و أن تكون منكوحه بالعقد الدائم.

(٤)

در شرایط معتق می فرماید:

و يعتبر فى المعتق البلوغ و كمال العقل و الاختيار و القصد إلى العتق و التقرب إلى الله و كونه غير محجور عليه. (٥)

در شرایط تدبیر می فرماید:

و لا يصح التدبير إلا من بالغ عاقل قاصد مختار جائز التصرف. (٦)

در شرایط مکاتبه می فرماید:

و يعتبر فى الموجب البلوغ و كمال العقل و الاختيار و جواز التصرف... (٧)

ص: ١٨٥

١- (٤) شرائع الإسلام فى مسائل الحلال و الحرام، جلد، صفحه: ٤٧

٢- (٥) شرائع الإسلام فى مسائل الحلال و الحرام، جلد، صفحه: ٦٧

٣- (٦) شرائع الإسلام فى مسائل الحلال و الحرام، جلد، صفحه: ٧٢

٤- (٧) شرائع الإسلام فى مسائل الحلال و الحرام، جلد، صفحه: ٧٢

٥- (٨) شرائع الإسلام فى مسائل الحلال و الحرام، جلد، صفحه: ٨٠

٦- (٩) شرائع الإسلام فى مسائل الحلال و الحرام، جلد، صفحه: ٩٠

در شرایط مملوك مى فرمايد:

و يعتبر فى المملوك البلوغ و كمال العقل لأنه ليس لأحدهما أهليه القبول... (١)

در شرایط حالف مى فرمايد:

و يعتبر فيه البلوغ و كمال العقل و الاختيار و القصد. (٢)

در شرایط حالف مى فرمايد:

النظر الأول فى الناذر أما الناذر فهو البالغ العاقل المسلم. (٣)

در شرایط ملتقط مى فرمايد:

الثانى فى الملتقط و يراعى فيه البلوغ و العقل و الحريره-. (٤)

در شرایط واجد ضالّه مى فرمايد:

الثانى فى الواجد- و يصح أخذ الضالّه لكل بالغ عاقل- أما الصبى و المجنون- فقطع الشيخ فيهما بالجواز لأنه اكتساب-. (٥)

در صفات قاضى مى فرمايد:

الأول فى الصفات و يشترط فيه البلوغ و كمال العقل و الإيمان و العدالة و طهاره المولد و العلم و الذكوره. (٦)

در شرایط كاتبِ قاضى مى فرمايد:

السابعه إذا اتخذ القاضى كتابا و جب أن يكون بالغا عاقلا مسلما عدلا بصيرا ليؤمن انخداعه و إن كان مع ذلك فقيها كان حسنا.

(٧)

ص: ١٨٦

١- (١١) شرائع الإسلام فى مسائل الحلال و الحرام، جلد، صفحه: ٩٧

٢- (١٢) شرائع الإسلام فى مسائل الحلال و الحرام، جلد، صفحه: ١٣٢

٣- (١٣) شرائع الإسلام فى مسائل الحلال و الحرام، جلد، صفحه: ١٤٤

٤- (١٤) شرائع الإسلام فى مسائل الحلال و الحرام، جلد، صفحه: ٢٢٥

٥- (١٥) شرائع الإسلام فى مسائل الحلال و الحرام، جلد، صفحه: ٢٣١

٦- (١٦) شرائع الإسلام فى مسائل الحلال و الحرام، جلد، صفحه: ٥٩

در شرایط قاسم می فرماید:

ف يستحب للإمام أن ينصب قاسما كما كان لعلي عليه السلام.

و يشترط فيه البلوغ و كمال العقل و الإيمان و العدالة و المعرفة بالحساب و لا يشترط الحرية. (١)

در شرایط مدعی می فرماید:

و يشترط البلوغ و العقل و أن يدعى لنفسه أو لمن له ولاية الدعوى عنه ما يصح منه تملكه فهذه قيود أربعة. (٢)

در صفات شهود می فرماید:

الثانى كمال العقل فلا تقبل شهاده المجنون إجماعا... (٣)

از شرایط تعلق حدّ به زانی می فرماید:

و يشترط فى تعلق الحد العلم بالتحريم و الاختيار و البلوغ و فى تعلق الرجم مضافا إلى ذلك الإحصان... و الإحصان فى المرأه كالإحصان فى الرجل لكن يراعى فيها كمال العقل إجماعا. (٤)

از شرایط مقر به لواط می فرماید:

و يشترط فى المقر البلوغ و كمال العقل و الحرية و الاختيار فاعلا كان أو كان مفعولا... (٥)

در شرایط قاذف می فرماید:

الثانى فى القاذف و يعتبر فيه البلوغ و كمال العقل. (٦)

ص: ١٨٧

-
- ١- (١٨) شرائع الإسلام فى مسائل الحلال و الحرام، جلد، صفحه: ٩١
 - ٢- (١٩) شرائع الإسلام فى مسائل الحلال و الحرام، جلد، صفحه: ٩٧
 - ٣- (٢٠) شرائع الإسلام فى مسائل الحلال و الحرام، جلد، صفحه: ١١٥
 - ٤- (٢١) شرائع الإسلام فى مسائل الحلال و الحرام، جلد، صفحه: و ١٣٨١٣٧
 - ٥- (٢٢) شرائع الإسلام فى مسائل الحلال و الحرام، جلد، صفحه: ١٤٦
 - ٦- (٢٣) شرائع الإسلام فى مسائل الحلال و الحرام، جلد، صفحه: ١٥١

در شرایط مقذوف می فرماید:

الثالث في المقذوف و يشترط فيه الإحصان و هو هنا عبارته عن البلوغ و كمال العقل و الحرية و الإسلام و العفه... (۱)

حدود هشت مورد شرط عقل و در بقیه موارد شرط کمال عقل را ذکر می کنند.

معمولا در بحث اجتهاد و تقلید که از تکلیف بحث می کنند فقها در آن جا مفصل در مورد شرایط عمومی تکلیف و مکلف یعنی بلوغ و عقل و قصد و قدرت بر تکلیف بحث می کنند؛ مرحوم محقق این جا در کتاب شرایط بحث نکرده اند؛ البته اصل بحث در کتاب اصول است که مکلف کیست؟ لابد ان یكون مجتهدا أو مقلدا أو محتاطا، مکلف به ناچار باید یا مجتهد و یا مقلد و یا محتاط باشد؛ این جا خیلی کار به بحث تکلیف و شرایط تکلیف و مکلف نداریم.

لکن عمده این است که در بعض موارد مرحوم محقق زائد بر شرایط تکلیف، کمال عقل را هم ذکر می کنند مثلا در ظاهر در شرایط مظاهر می فرماید:

الثانی فی المظاهر و يعتبر فيه البلوغ و كمال العقل و الاختيار و القصد. (۲)

مرحوم محقق در بعض موارد صرف عقل را کافی نمی دانند و کمال عقل را شرط می کنند؛ که مثل معتوه که فقها آن را به ناقص العقل تفسیر می کنند خارج کنند؛ و در بعض موارد صرف عقل را کافی می دانند مثلا در طلاق در شرایط مطلق می فرماید:

ص: ۱۸۸

۱- (۲۴) شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، جلد، صفحه: ۱۵۲

۲- (۲۵) شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، جلد، صفحه: ۴۷

الشرط الثانی العقل فلا یصح طلاق المجنون و لا السكران و لا من زال عقله یاغماء أو شرب مرقد لعدم القصد. (۱)

ما از مرحوم محقق سؤال می کنیم شما شرط کمال العقل را از کجا آوردید؟! مدرک و دلیل بر این شرط چیست؟ ما از خود ایشان جوابی از این سؤال نمی بینیم؛ مثلاً در بحث طلاق که مهم تر ازظهار است؛ عقل را شرط می کنند؛ اما درظهار کمال عقل را ذکر می کنند؛ دلیل چیست؟ اصلاً آیا نقصان عقل قابل درجه بندی است که بگوییم در چه درجه ایی که هست عقل او کامل است و به چه درجه ایی که برسد ناقص العقل است؟! شرط کمال العقل را نمی توانیم بپذیریم؛ در بحث ما صرف این که شخص مقداری ساده است اگر قذف کند بگوئیم چون کمال عقل را ندارد حدّ بر او اجرا نمی شود قابل قبول نیست؛ اگر قائل به شرط کمال العقل شویم در چنین موردی که شخص ساده ایی قذف کرده چون کمال عقل ندارد باید بگوئیم حدّ بر او جاری نمی شود؛ این قابل قبول نیست.

بحث در مواردی که مرحوم محقق شرط کمال العقل را بیان می کنند منظور ایشان شرایط تکلیف نیست؛ جای بحث آن هم در کتاب اصول است نه در کتاب فقه. البته ما دلیلی هم بر لزوم کمال العقل پیدا نکردیم.

شرایط مقذوف:

در بحث قذف در شرایط مقذوف گفتیم که مقذوف باید عاقل و بالغ و مختا و حرّ باشد.

شرط عقل برای مقذوف:

ص: ۱۸۹

حدیثی که برای رفع حکم از غیر بالغ و مجنون به آن استناد شده است صحیح فضیل بن یسار است.

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنْ فَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لَا حَدَّ لِمَنْ لَا حَدَّ عَلَيْهِ - يَعْنِي لَوْ أَنَّ مَجْنُونًا قَذَفَ رَجُلًا لَمْ أَرْ عَلَيْهِ شَيْئًا - وَ لَوْ قَذَفَهُ رَجُلٌ فَقَالَ يَا زَانٍ لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِ حَدٌّ. (۱)

فضیل بن یسار می گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود حد نیست برای کسی که حدی بر علیه او نیست یعنی کسی که حد نمی خورد به نفع او بر علیه دیگری هم حد جاری نمی شود؛ مثلاً اگر دیوانه ایی مردی را قذف کند بر او چیزی نمی بینم؛ همچنین اگر کسی به دیوانه هم نسبت زنا دهد؛ حدی بر او نیست.

در این روایت بحث صباقت و غیر بالغ نیست؛ مجنون ذکر شده لکن در این مسأله فرقی بین مجنون و صبی نیست.

شرط بلوغ برای مقذوف:

روایتی که در این موضوع به آن استناد شده است؛ روایت ابی مریم أنصاری است.

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ أَبِي مَرْيَمَ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْغُلَامِ لَمْ يَحْتَلَمْ - يَقْذِفُ الرَّجُلَ هَلْ يُجْلَدُ قَالَ لَا - وَ ذَلِكَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَذَفَ الْغُلَامَ لَمْ يُجْلَدْ. (۲)

ص: ۱۹۰

۱- (۲۷) وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۱۱ باب ۱۹ از أبواب مُقَدَّمَاتِ الْحُدُودِ وَ أَحْكَامِهَا الْعَامَّةِ حَدِيث ۱

۲- (۲۸) وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۱۸۵ باب ۵ از أبواب حَدِّ الْقَذْفِ حَدِيث ۱

راوی می گوید از امام صادق علیه السلام سؤال کردم در مورد پسر بیچه ایی که هنوز محتمل نشده یعنی بالغ نشده اگر نسبت زنا به مردی دهد آیا قذف می شود؟ حضرت فرمودند: خیر. همان طور که اگر مردی پسر بیچه ایی را نسبت زنا دهد جلد نمی شود و حدّ قذف ندارد؛ اگر پسر بیچه هم به مردی نسبت زنا دهد؛ حدّ قذف ندارد.

در سند روایت به خاطر قاسم بن سلیمان اشکال شده چون تعریف و تقبیحی یا مدح و ذمی در مورد او نرسیده است؛ لکن مرحوم آیت الله فاضل لنکرانی در تفصیل الشریعه می فرماید: چون قاسم بن سلیمان در بعضی سندهای تفسیر علی بن ابراهیم ذکر شده و ایشان در مقدمه کتابش جمیع روایات اُسانید حدیثش را توثیق کرده است؛ و در این کتاب بر نقل روایاتی که روایت ثقه دارند بسنده کرده، همین مقدار برای توثیق قاسم بن سلیمان کافی است و اشکالی در سند روایت نیست.

«و فی السند قاسم بن سلیمان، و لم یرد فیهِ توثیق بالخصوص، إلّا أنّه من الرواه الواقعه فی بعض اُسانید تفسیر علی بن ابراهیم «تفسیر القمّی: (۱)/ ۳۸۳ فی تفسیر قوله تعالی فی سوره النحل ۱۶: ۱۶ وَ عَلَامَاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ یَهْتَدُونَ»، الذی صرّح فی مقدمته بوثاقه جمیع رواه اُسانید الأحادیث الوارده فی کتابه، و بآنّه اقتصر فی نقل الروایه فیهِ علی ما رواه الثقات، و لعلّ هذا المقدار من التوثیق یكون کافياً» (۱)

شرط کمال العقل برای مقذوف:

ص: ۱۹۱

دلیلی بر شرط کمال العقل برای مقذوف پیدا نکردیم.

شرط حریت برای مقذوف:

روایت ابی بصیر

وَعَنْهُ عَنْ صَيْفُوَانَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَنْ افْتَرَى عَلَى مَمْلُوكٍ عَزَّرَ لِحُرْمَةِ الْإِسْلَامِ. (۱)

ابی بصیر می گوید؛ امام صادق علیه السلام فرمود کسی که بر عبد و مملوکی افتراء بزند به خاطر حرمت و احترام اسلام تعزیر می شود؛ ظاهراً مراد از افتراء همان رمی به زنا و قذف است؛ اگر انسان به مملوکی نسبت زنا بدهد؛ به خاطر احترام اسلام تعزیر دارد؛ اما حد ندارد چون مملوک است و حرّ نیست.

شرط اسلام برای مقذوف:

روایت إسماعیل بن فضل:

وَعَنْ حُمَيْدِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سَمَاعَةَ وَ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمِثْمِيِّ جَمِيعاً عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ إِسْمَاعِيلِ بْنِ الْفَضْلِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْإِفْتِرَاءِ - عَلَى أَهْلِ الدِّمَّةِ (وَ أَهْلِ الْكِتَابِ) - «لَيْسَ فِي الْمَصْدَرِ» هَلْ يُجْلَدُ الْمُسْلِمُ الْحَدَّ فِي الْإِفْتِرَاءِ عَلَيْهِمْ - قَالَ لَا وَ لَكِنْ يُعَزَّرُ. (۲)

إسماعیل بن فضل می گوید؛ از امام صادق علیه السلام سؤال کردم در مورد کسی که بر اهل ذمه و اهل کتاب افتراء بزند؛ آیا مسلمان به خاطر افتراء بر اهل ذمه و اهل کتاب حدّ می خورد؟ حضرت فرمودند خیر لکن تعزیر می شود.

ص: ۱۹۲

۱- (۳۰) وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۱۸۱ و ۱۸۲ باب ۴ از أبواب حدّ القذف حدیث ۱۲

۲- (۳۱) وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۲۰۰ باب ۱۷ از أبواب حدّ القذف حدیث ۴

چون مقذوف مسلمان نیست حدّ ندارد؛ روایت صریح در عدم حدّ و وجود تعزیر است.

شرط عفت برای مقذوف:

مرحوم محقق در آخر از شرایط مقذوف شرط عفت را ذکر می کنند؛ البته مراد از عفت، عفت از زنا و لواط است.

کسی که عفت ندارد؛ مثلا زانی رسمی و پرچم دار است؛ یا لاطی معروف است؛ اگر به او نسبت زنا یا لواط بدهند؛ قاذف حدّ ندارد؛ در موردی حدّ قذف جاری می شود که مقذوف نیز تمام شرایط را داشته باشد.

در مورد تعزیر هم هر کجا دلیل بر تعزیر داشتیم تعزیر جاری می شود و هر کجا دلیل بر تعزیر نداشته باشیم؛ تعزیر قابل قبول نیست.

حدود؛ قذف؛ امر ثالث؛ مقذوف؛ شرایط مقذوف کتاب القضاء

Your browser does not support the audio tag

موضوع: حدود؛ قذف؛ امر ثالث؛ مقذوف؛ شرایط مقذوف

مأخذ: (شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام محقق حلی، نجم الدین، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۵۲)

«الباب الثالث فی حد القذف

و النظر فی أمور أربعه

الأول فی الموجب ...

الثانی فی القاذف ...

الثالث فی المقذوف

و يشترط فيه الإحصان و هو هنا عباره عن البلوغ و کمال العقل و الحریه و الإسلام و العفه فمن استكملها و جب بقذفه الحد و من فقدھا أو بعضها فلا- حد و فيه التعزیر کمن قذف صبیا أو مملوکا أو کافرا أو متظاهرا بالزنی سواء کان القاذف مسلما أو کافرا حرا أو عبدا.

و لو قال لمسلم یا ابن الزانیه أو أمک زانیه و كانت أمه کافره أو أمه قال فی النهایه علیه الحد تاما لحرمه ولدها و الأشبه التعزیر.

ص: ۱۹۳

و لو قذف الأب ولده لم یحد و عزز و کذا لو قذف زوجته المیتة و لا وارث إلا ولده.

نعم لو كان لها ولد من غيره كان لهم الحد تاما و يحد الولد لو قذف أباه و الأم لو قذفت ولدها و كذا الأقارب .»

یکی از شرایطی که برای مقذوف ذکر شده عفت است؛ اگر مقذوف معفوف نباشد؛ قاذف حد ندارد؛ مراد از عفت هم عفت از زنا و لواط است نه چیز دیگری، لذا اگر شخص متجاهر به فسق در غیر زنا و لواط هم باشد و کسی به او نسبت زنا یا لواط بدهد حد می خورد.

قواعد هم همین را اقتضا می کند؛ به مفهوم روایتی در این باب استناد شده که اگر مقذوف عقیف نباشد؛ قاذف حد نمی خورد.

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ زُرْعَةَ عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: فِي الرَّجُلِ إِذَا قَذَفَ الْمُحْصَنَةَ يُجْلَدُ ثَمَانِينَ - حُرًّا كَانَ أَوْ مَمْلُوكًا. (۱)

امام صادق علیه السلام می فرماید: اگر مردی شخص محصنه یعنی عقیفی را قذف کند چه آن شخص حر باشد و چه مملوک، قاذف هشتاد ضربه تازیانه می خورد.

به مفهوم این روایت استناد شده که اگر مقذوف محصنه نباشد قاذف هم حد نمی خورد.

در روایت هم داشتیم که کسی که عفت ندارد او را متهم کنید؛

... عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله إِذَا رَأَيْتُمْ أَهْلَ الرَّيْبِ وَ الْبِدَعِ مِنْ بَعْدِي - فَأَظْهِرُوا الْبِرَاءَةَ مِنْهُمْ - وَ أَكْثِرُوا مِنْ سَبِّهِمْ - وَ الْقَوْلِ فِيهِمْ وَ الْوَقِيعَةِ - وَ بَاهِتُوهُمْ كَيْلًا يَطْمَعُوا فِي الْفَسَادِ فِي الْإِسْلَامِ - ... (۲)

ص: ۱۹۴

۱- (۱) وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۱۷۸ باب ۴ از أَبْوَابِ حَدِّ الْقَذْفِ حَدِيث ۱

۲- (۲) وسائل الشیعه جلد ۱۶ صفحه ۲۶۷ باب ۳۹ از أَبْوَابِ الْأَمْرِ وَ النَّهْيِ وَ مَا يُنَاسِبُهُمَا حَدِيث ۱

امام صادق علیه السلام می فرماید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر گاه بعد از من اهل ربه و بدعت را دیدید؛ از آن ها اظهار براءت کنید و آن ها را سب کنید و خلافشان را آشکار کنید؛...

آیا عدم عفت به معنای شهرت در زنا و لواط است که قدر متیقن آن زانیه هایی است که صاحب پرچم باشند؛ قدر متیقن کسی که به زانیه های صاحب پرچم نسبت زنا دهد؛ حدّ قذف نمی خورد؛ ولی آیا شخصی که در دادگاه به زنا متهم شده و محکوم به حدّ زنا شده و افراد معدودی مثل قاضی و رئیس دفتر و مجری حکم یا چند نفر دیگر معدود از آن خبر دارند؛ آیا او هم غیر عقیف است؛ و اگر کسی به او نسبت زنا دهد حدّ قذف نمی خورد؟ ظاهراً در این موارد عدم عفت صدق نمی کند؛ و قذف هم جایز نیست. موارد مبتلا به آن هم زیاد است.

مرحوم محقق می فرماید: «و یشرط فیه ... و العفه ... من فقدھا أو بعضھا فلا حد و فیه التعزیر...» در مقذوف احصان شرط است که عبارت است از بلوغ و کمال عقل و حریت و اسلام و عفت، کسی که احصان دارد اگر متهم به زنا یا لواط شود؛ قاذف او حدّ می خورد؛ و مقذوفی که این صفات را ندارد؛ یا بعض این صفات را ندارد؛ قاذف او تعزیر می شود؛ سؤال در مورد غیر عقیف است؟ اطلاق کلام محقق در تعزیر شامل غیر عقیف هم می شود یعنی اگر کسی به غیر عقیفی نسبت زنا دهد حدّ نمی خورد ولی تعزیر می شود.

سؤال این است که آیا اگر کسی حتی به زانیه صاحب پرچم هم نسبت زنا دهد تعزیر می شود چرا؟ اکثر شرّاح شرایع می گویند اگر شخصی به غیر عقیف نسبت زنا دهد حدّ نمی خورد؛ و تعزیر هم نمی شود؛ لکن اطلاق کلام مرحوم محقق در تعزیر، شامل غیر عقیف هم می شود؛ لکن چرا شخصی که به غیر عقیف نسبت زنا می دهد تعزیر شود؛ چرا تعزیر؟ فقها در تعزیر او اشکال کردند و فرمودند تعزیر ندارد و ظاهراً حق با اکثر فقها است و نسبت دهنده زنا به غیر عقیف حدّ و تعزیر ندارد.

مرحوم محقق می فرماید: اگر شخصی به مسلمانی بگوید ای پسر زانیه یا به او بگوید مادرت زناکار است؛ و مادرش کافر یا أمه باشد؛ مرحوم شیخ در نهاییه می فرماید: قاذف به خاطر احترام فرزند مسلمان حرّ، حدّ تام می خورد؛ «و كذلك إن قال لمسلم: «أمّك زانیه» أو «یا بن الزّانیه»، و كانت أمّه كافره أو أمه، كان علیه الحدّ تاماً لحرمة ولدها المسلم الحرّ.» (۱)

لکن خود مرحوم محقق می فرماید: شبهه این است که قاذف تعزیر می شود؛ «و لو قال لمسلم یا ابن الزّانیه أو أمّك زانیه و كانت أمه كافره أو أمه قال فی النهایه علیه الحدّ تاماً لحرمة ولدها و الأشبهه التعزیر.» خوب حرمت مسلمان شکسته شده، قاذف تعزیر می شود؛ ولی مقذوف شرط اسلام یا حرّیت را نداشته پس قاذف حدّ نمی خورد؛ بله از این جهت که پسر این زن مسلمان بوده و به او اهانت شده است؛ قاذف از این جهت تعزیر می شود؛ لکن حدّ ندارد؛ حق با مرحوم محقق است و قاذف به مقذوفی که شرائط قذف در او محقق نیست؛ تعزیر دارد نه حدّ.

ص: ۱۹۶

Your browser does not support the audio tag

موضوع: حدود؛ قذف؛ أمر ثالث؛ مقذوف؛ شرایط مقذوف

مأخذ: (شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام محقق حلي، نجم الدين، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۵۲)

«الباب الثالث في حد القذف

و النظر في أمور أربعة

الأول في الموجب ...

الثاني في القاذف ...

الثالث في المقذوف

و يشترط فيه الإحصان و هو هنا عبارته عن البلوغ و كمال العقل و الحرية و الإسلام و العفه فمن استكملها و جب بقذفه الحد و من فقدتها أو بعضها فلا حد و فيه التعزير كمن قذف صبيا أو مملوكا أو كافرا أو متظاهرا بالزنى سواء كان القاذف مسلما أو كافرا حرا أو عبدا.

و لو قال لمسلم يا ابن الزانية أو أمك زانية و كانت أمه كافره أو أمه قال في النهاية عليه الحد تماما لحرمة ولدها و الأشبه التعزير.

و لو قذف الأب ولده لم يحد و عزز و كذا لو قذف زوجته الميتة و لا وارث إلا ولده.

نعم لو كان لها ولد من غيره كان لهم الحد تماما و يحد الولد لو قذف أباه و الأم لو قذفت ولدها و كذا الأقارب.»

یکی از شرایطی که برای مقذوف ذکر شده عفت است؛ اگر مقذوف معفوف نباشد؛ قاذف حد ندارد؛ مراد از عفت هم عفت از زنا و لواط است نه چیز دیگری، لذا اگر شخص متجاهر به فسق در غیر زنا و لواط هم باشد و کسی به او نسبت زنا یا لواط بدهد حد می خورد.

ص: ۱۹۷

قدر متیقن از عقیف آن زانیه هایی است که صاحب پرچم باشند؛ فاحشه رسمی باشند؛ که الآن متأسفانه در بعض کشورها رایج است؛ در کشور ما هم قبل از انقلاب، در زمان شاه وجود داشت؛ در دوران جاهلیت هم هم به ذوات اعلام معروف بودند.

لکن بحث در مواردی بود که مثلاً زنا یا شخص برای اطلاعات یا دادگاه ثابت شده است؛ و محکوم به زنا هم شده است؛ آیا الآن در این شرایط نسبت زنا به این شخص موجب حدّ قذف می شود یا خیر؟

اگر کسی یک بار هم زنا کند دیگر لغتاً عقیف نیست؛ اما از نظر اصطلاح این شخص عقیف هست یا خیر جای بحث دارد.

عبارت مرحوم محقق در این جا کتاب شرایع با عبارتشان در کتاب مختصر النافع متفاوت است؛ این جا می فرمایند: «فی المقذوف و یشرط فیہ الإحصان و هو هنا عبارة عن البلوغ و کمال العقل و الحریه و الإسلام و العفه...» و در کتاب مختصر النافع فی فقه الإمامیه می فرمایند: «الثانی) فی المقذوف. و یشرط فیہ: البلوغ، و کمال العقل، و الحریه، و الإسلام، و الستر. فمن قذف صبیبا أو مجنوناً أو مملوکاً أو کافراً أو متظاهراً بالزنا لم یحد بل یعزر.» (۱) به جای عفت، ستر را بیان می کنند؛ در شرایع به جای ستر، عفت ذکر شده است؛ در این جا کتاب شرایع از مجنون بحث نکردند اما در کتاب مختصر النافع فی فقه الإمامیه در مورد مجنون نیز بحث کرده اند.

مرحوم آیت الله خوانساری در شرح کتاب مختصر النافع مرحوم محقق در شرح شرط ستر می فرمایند: برای اعتبار ستر به روایت ابی عبیده استدلال می کنند: که حضرت صادق علیه السلام می فرمایند: که اگر مردی زن محصنه ای را قذف کند؛ هشتاد ضربه تازیانه می خورد؛ مفهوم این جمله این است که اگر زن غیر محصنه باشد قاذف حدّ ندارد؛ لکن به این استدلال اشکال می شود چون ممکن است مراد از محصنه زنی باشد که شوهرش نزد اوست و هر وقت بخواهد در اختیار اوست لذا از این جهت معنای محصنه ابهام دارد و قابل استدلال به این روایت نیست. «... و اما اعتبار الستر فاستدلّ علیه بمعتبره سماعه عن ابی عبد الله علیه السلام قال:

ص: ۱۹۸

فی الرّجل إذا قذف المحصنه یجلد ثمانین» «الکافی ج ۷ ص ۲۰۵ تحت رقم ۲».

و صحیحہ عبید بن زرارہ المتقدّمه.

و یشکل الاستفاده لأنّ المحصنه قد یراد منها من لها زوج حاضر یغدو و یروح و تكون محکومه بالرّجم، و المراد من المحصنه غیر معلوم.

و أمّا التّقیید فی روایه عبیده بکون المقذوف مّمّن لا- یعلم منه إلّا الخیر فغیر معتبر فإنّ اعتبار العفّه فی کلمات الفقهاء لإخراج المتجاهر بالرّزنی و اللّواط، و أمّا غیر المتجاهر فهو مّمّن لا یعلم حاله، فالظاهر أنّه لا إشکال فی أنّ قذفه موجب للحدّ. [\(۱\)](#)

عرض می کنیم در مورد بحث ما که مواردی بود که مثلاً زناى شخص برای اطلاعات یا دادگاه ثابت شده است؛ و محکوم به زنا هم شده است؛ آیا الآن در این شرایط نسبت زنا به این شخص موجب حدّ قذف می شود یا خیر؟ بگوییم به دلیل این که حدّ شبهه دارد؛ و الحدود تدرء بالشبهات از این جهت، حدّ از قاذف دفع می شود نه از این جهت که زن محصنه و عقیف نیست.

مرحوم محقق می فرماید: اگر شخصی به مسلمانی بگوید ای پسر زانیه یا به او بگوید مادرت زناکار است؛ و مادرش کافر یا أمه باشد؛ مرحوم شیخ در نهاییه می فرماید: قاذف به خاطر احترام فرزند مسلمان حرّ، حدّ تام می خورد؛ «و كذلك إن قال لمسلم: «أمّک زانیه» أو «یا بن الرّانیه»، و کانت أمّه کافره أو أمه، کان علیه الحدّ تاماً لحرمه ولدها المسلم الحرّ.» [\(۲\)](#)

ص: ۱۹۹

۱- (۲) جامع المدارک فی شرح مختصر النافع، جلد ، صفحه: ۱۰۲ و ۱۰۳

۲- (۳) النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی؛ صفحه: ۷۲۵

لكن خود مرحوم محقق می فرماید: «شبه این است که قاذف تعزیر می شود؛» و لو قال لمسلم یا ابن الزانیة أو أمك زانیة و كانت أمه كافره أو أمه قال فی النهایة علیه الحد تاما لحرمة ولدها و الأشبه التعزیر. «خوب حرمت مسلمان شكسته شده، قاذف تعزیر می شود؛ ولی مقذوف شرط اسلام یا حریت را نداشته پس قاذف حدّ نمی خورد؛ بله از این جهت که پسر این زن مسلمان بوده و به او اهانت شده است؛ قاذف از این جهت تعزیر می شود؛ لكن حدّ ندارد؛ حق با مرحوم محقق است و قاذف به مقذوفی که شرایط قذف در او محقق نیست؛ تعزیر دارد نه حدّ.

استدلال قائلین به حدّ قذف برای شخصی که به مسلمانی بگوید ای پسر زانیة یا به او بگوید مادرت زناکار است؛ و مادرش کافر یا أمه باشد یک روایت است.

وَ عَنْهُ عَنْ بُنَيَانَ بْنِ مُحَمَّدٍ (عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ وَ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ) «فِي الْمَصْدَرِ - عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ الْحَكَمِ» جَمِيعاً عَنْ أَبَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: النَّصِيْرَانِيَّةُ وَ الْيَهُودِيَّةُ تَكُونُ تَحْتَ الْمُسْلِمِ - فَيُقَذَّفُ ابْنُهَا يُضْرَبُ الْقَازِفُ لِأَنَّ الْمُسْلِمَ قَدْ حَصَّنَهَا. (۱)

در سند بُنَيَانَ بْنِ مُحَمَّدٍ مجهول است؛ ارباب رجال او را نمی شناسند؛ أبان هم مشترک بین موثق و غیر موثق است؛ این اشخاص را از طریق راوی یا مروی عنه شناخته می شوند؛ این روایت از این دو جهت تضعیف شده است.

ص: ۲۰۰

امام صادق علیه السلام فرمودند: نصرانیه یا یهودیه ایی که تحت مسلم هستند یعنی شوهرشان مسلمان است اگر فرزند این زن قذف شود مثلاً به او بگویند ای پسر زانیه، قاذف حدّ می خورد چون مسلمان زن را محصنه می کند.

به «يُضْرَبُ الْقَازِفُ» استدلال شده که قاذف حدّ می خورد؛ لکن به این استدلال اشکال کرده اند که یضرب اعم از ضرب حدّی و تعزیری است؛ ممکن است مراد از ضرب تعزیر باشد نه حدّ. حضرت فرمودند مثلاً یضرب ثمانین جلده یعنی هشتاد ضربه تازیانه می خورد تا معلوم باشد مراد از ضرب حدّ است نه تعزیر.

می گوئیم سیاق روایت یضرب را معنا می کنند که مراد از آن حدّ است و متبادر از ضرب در روایت حدّ است؛ و به راحتی نمی توان گفت ضرب اعم از ضرب حدّی و تعزیری است و از کنار آن گذشت؛ معلوم است که مراد از روایت حدّ است و تعزیر نیست.

به مرحوم شیخ طوسی که در نهاییه قائل به حدّ تام برای قاذف در این مورد شده اند پاسخ داده اند که اولاً سند روایت اشکال دارد و ثانیاً ضرب اعم از ضرب حدّی و تعزیری است.

ما از جهت دلالت گفتیم سیاق دال بر این است که مراد از ضرب حدّ است نه تعزیر.

مرحوم صاحب جواهر هم می فرمایند: قبول ندارند که مسلمان به خاطر غیر مسلمان قذف شود؛ روال این گونه نبوده است؛ و شبهه به حق این است که چنین قاذفی حدّ نمی خورد و تعزیر می شود. (۱) نظر اکثر فقها هم به تعزیر است. لکن عرض کردیم روایت از جهت دلالت مشکلی ندارد و لو سندش ضعیف است.

ص: ۲۰۱

Your browser does not support the audio tag

موضوع: حدود؛ قذف؛ امر رابع؛ احکام؛ مسأله ۱

مأخذ: (شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام محقق حلي، نجم الدين، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۵۲ و ۱۵۳)

«الباب الثالث في حد القذف

و النظر في أمور أربعه

الأول في الموجب ...

الثاني في القاذف ...

الثالث في المقدوف ...

الرابع في الأحكام

و فيه مسائل

الأولى إذا قذف جماعة واحدا بعد واحد فلكل واحد حد و لو قذفهم بلفظ واحد و جاءوا به مجتمعين فلكل حد واحد و لو افترقوا في المطالبة فلكل واحد حد و هل الحكم في التعزير كذلك قال جماعة نعم و لا معنى للاختلاف هنا و كذا لو قال يا ابن الزانية فالحد لهما و يحد حدا واحدا مع الاجتماع على المطالبة و حدين مع التعاقب.»

اگر کسی جمعی را یعنی حداقل سه نفر به بالا چون به دو نفر و لو ممکن است جمع گفته شود اما جماعت نیست؛ مورد قذف قرار دهد؛ مثلا به آن ها بگویید؛ انتم زناه در طرف قائل یعنی قاذف و در طرف مطالبه و مقدوف در هر دو طرف دو صورت قابل تصور است.

صُور قاذف:

گاهی قاذف با يك لفظ جمعی را مورد قذف قرار می دهد؛ مثلا می گوید: انتم زناه

گاهی قاذف با الفاظ متعدد مثلا یکی یکی را نام می برد و می گوید فلان و فلان و فلان زناه، در این صورت قطعا قذف متعدد شده است.

متأسفانه گاهی این حرف ها در جمع انسان های بی موالات و هرزه گفته می شود که شخص به جمعی می گوید شما زناکار یا لائط هستید.

صُور مقذوف:

در طرف مقذوف هم گاهی آن ها جمعا برای مطالبه حدّ قذف حاضر می شوند و گاهی به صورت متفرق برای حدّ قذف مراجعه می کنند.

در مجموع ما چهار صورت داریم: اول آن که قاذف با لفظ واحد، جمعی را قذف می کند و آن ها جمعا مطالبه ی حدّ قذف می کنند؛ دوم آن که آن ها به صورت متفرق و جداگانه مطالبه حدّ قذف می کنند.

سوم آن که قاذف با الفاظ متعدد جمعی را قذف کند و آن ها جمعا مطالبه ی حدّ قذف می کنند؛ چهارم آن که آن ها به صورت متفرق و جداگانه مطالبه حدّ قذف می کنند.

قواعد در این موارد صُور چهارگانه چه اقتضا می کند؟ آیا ملاک تعدد در قذف است که اگر مثلا پنج نفر را قذف کرده، پنج تا قذف است و حدّ هم متعدد است و تعدد در سبب موجب تعدد در مسبب است؟ یا اگر قذف به لفظ واحد باشد؛ یک حدّ بیشتر ندارد؛ و کار به مقذوفین هم نداریم که به صورت جمعی یا متفرق مطالبه ی حدّ قذف کنند؛ بگوییم چون قذف به یک لفظ است؛ یک حدّ هم بیشتر ندارد؟ یا بگوییم و لو اگر قذف با لفظ واحد باشد؛ یک قذف بیشتر نیست ولی هر کدام از مقذوفین مستقلا حق حدّ قذف دارند؛ اگر با هم به صورت جمعی برای مطالبه ی حدّ قذف بیایند؛ یک حق قذف بیشتر ندارند؛ و اگر به صورت متفرق مطالبه ی حدّ قذف کنند؛ حق قذف هم به تعداد تفرق، متعدد می شود؟

ص: ۲۰۳

ملاک در این که حدّ قذف واحد یا متعدد باشد چیست؟ تعدد قذف ملاک است یا ملاک، مطالبه ی حدّ قذف است؟

قذف بدون مطالبه حدّ ندارد؛ قذف و مطالبه باید هر دو باشد تا قاذف حدّ قذف بخورد.

در فرض ما قاذف پنج نفر را با الفاظ متعدد قذف کرده است؛ و اسباب متعدد موجب تعدد در مسبب است که حدّ قذف است.

در تکوین امکان ندارد که سبب تعدد داشته باشد و مسبب واحد باشد؛ اما در عالم اعتبار ممکن است اسباب متعدد باشند اما مسبب واحد باشد و با هم تداخل داشته باشند؛ اگر شخصی جمعی را با لفظ واحد قذف کند مثلاً به آن‌ها بگوید: اَنتُم زُناه و لو با کلمه واحد آن‌ها را قذف کرده اما تحلیل به اسباب متعدد می‌شود در واقع این جا پنج تا قذف است و لو یک لفظ بیشتر نیست.

در این مسأله چند روایت داریم که در روایت صحیح السند ملاک را تعدد و وحدت لفظ قرار داده است؛ به این صورت که اگر جمع را با یک لفظ مورد قذف قرار داده یک حدّ دارد و اگر با الفاظ متعدد آن‌ها را نام برده و قذف کرده، حدّ متعدد دارد؛ و در روایت دیگر که سند ضعیف تری دارد ملاک را مطالبه قرار داده که به صورت جمعی یا متفرق مطالبه ی حدّ قذف کنند؛ اگر مقذوفین با هم مطالبه ی حدّ قذف کنند؛ قاذف یک حدّ دارد؛ و اگر مقذوفین متفرق برای مطالبه ی حق قذف بیایند به تعداد تفرق، قاذف حدّ قذف دارد.

مرحوم صاحب جواهر می‌فرماید: قاعده ی تعدد مسبب به تعدد سبب اقتضا می‌کند که حدّ متعدد باشد. «إذا قذف جماعه واحدا بعد واحد فلکل واحد حد سواء جاؤوا به مجتمعین أو متفرقین بلا خلاف أجده فيه إلا من الإسکافی، فاعتبر مع ذلك الإتیان به متفرقین، و إلا ضرب حدا واحدا، بل عن الغنیه و السرائر الإجماع علیه، لقاعده تعدد المسبب بتعدد السبب، و خبر برید العجلی ... و خبر الحسن العطار» (۱).

ص: ۲۰۴

به ایشان عرض می کنیم این قاعده صحیح است اگر دلیل شرعی خلاف آن نباشد.

روایات:

روایت صحیحه جمیل بن دراج

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ افْتَرَى عَلَى قَوْمٍ جَمَاعَةً - قَالَ إِنْ أَتَوْا بِهِ مُجْتَمِعِينَ ضَرْبَ حَدِّ وَاحِدًا - وَإِنْ أَتَوْا بِهِ مُتَفَرِّقِينَ ضَرْبَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ حَدًّا. (۱)

جمیل بن دراج می گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد مردی که جمعی را متهم به زنا کند سؤال کردم حضرت فرمودند: اگر مقذوفین با هم برای مطالبه حد قذف آمدند؛ قاذف یک حد دارد؛ و اگر مقذوفین متفرق برای مطالبه حق قذف آمدند به تعداد تفرق، قاذف حد قذف دارد.

در این روایت ملاک حد قذف مطالبه ی جمعی یا متفرق مقذوفین ذکر شده است؛ و دیگر در مورد قذف که با لفظ واحد یا متعدد بوده چیزی ذکر نشده است.

وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنِ الْحَسَنِ الْعَطَّارِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلٌ قَذَفَ قَوْمًا - قَالَ بِكَلِمَةٍ وَاحِدَةٍ قُلْتُ نَعَمْ - قَالَ يُضْرَبُ حَدًّا وَاحِدًا - فَإِنْ فَرَّقَ بَيْنَهُمْ فِي الْقَذْفِ - ضُرِبَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ حَدًّا. (۲)

ص: ۲۰۵

۱- (۲) وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۱۹۲ باب ۱۱ از أبواب حد القذف حدیث ۱

۲- (۳) وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۱۹۲ باب ۱۱ از أبواب حد القذف حدیث ۲

در سند روایت أبان بن تغلب است که مشترک بین موثق و غیر موثق است؛ و از این جهت سند روایت ضعف دارد؛ در مورد حسن عطار هم فرموده اند محبوب خاصه است.

حسن عطار می گوید: از امام باقر علیه السلام در مورد مردی که جمعی را متهم به زنا کند سؤال کردم حضرت فرمودند: آیا با لفظ واحد آن ها را متهم کرده است؟ گفتم بله، حضرت فرمودند: او فقط یک حدّ قذف دارد؛ و اگر با الفاظ متعدد آن ها را قذف کرده، برای هر یک از آن ها حدّ قذف جداگانه دارد.

مرحوم محقق و مشهور بین روایات را این گونه جمع کرده اند که اگر قاذف با الفاظ متعدد جمع را قذف کرده چه مجتبعین و چه متفرقین، مطالبه ی حدّ قذف کنند قاذف حدّ متعدد دارد؛ و اگر با لفظ واحد، جمعی را قذف کرده اگر جمع مقذوفین با هم مطالبه ی حدّ قذف کنند قاذف یک حدّ دارد و اگر مقذوفین متفرقا مطالبه ی حدّ قذف کنند به تعداد تفرق، قاذف حدّ قذف دارد؛ مشهور این گونه بین روایات جمع کرده اند.

حدود؛ قذف؛ امر رابع؛ احکام؛ مسأله ۱ کتاب القضاء

Your browser does not support the audio tag

موضوع: حدود؛ قذف؛ امر رابع؛ احکام؛ مسأله ۱

مأخذ: (شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام محقق حلّی، نجم الدین، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۵۲ و ۱۵۳)

«الباب الثالث فی حد القذف

و النظر فی أمور أربعه

الأول فی الموجب ...

الثانی فی القاذف ...

الثالث فی المقذوف ...

ص: ۲۰۶

الرابع فی الأحکام

و فیہ مسائل

الأولی إذا قذف جماعه واحدا بعد واحد فلكل واحد حد و لو قذفهم بلفظ واحد و جاءوا به مجتبعین فلكل حد واحد و لو افترقوا فی المطالبه فلكل واحد حد و هل الحکم فی التعزیر كذلك قال جماعه نعم و لا معنی للاختلاف هنا و كذا لو قال یا ابن

الزانیین فالحد لهما و یحد حدا واحدا مع الاجتماع علی المطالبه و حدین مع التعاقب.»

بحث در این بود که اگر کسی جماعتی را یکی یکی مورد قذف قرار دهد؛ حدّ هم متعدد می شود؛ با تعدد سبب، مسبب هم متعدد می شود؛ مشهور فرمودند: طبق روایت صحیحه جمیل بن دراج اگر قذف با لفظ واحد بود و مقذوفین با هم مطالبه حدّ قذف کردند؛ قاذف یک حدّ دارد؛ و اگر مقذوفین متفرق برای مطالبه حق قذف آمدند به تعداد تفرق، قاذف حدّ قذف دارد.

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ افْتَرَى عَلَى قَوْمٍ جَمَاعَةً - قَالَ إِنْ أَتَوْا بِهِ مُجْتَمِعِينَ ضَرْبَ حَدِّ وَاحِدًا - وَإِنْ أَتَوْا بِهِ مُتَفَرِّقِينَ ضَرْبَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ حَدًّا. (۱)

مرحوم محقق فرع دیگری را مطرح می کنند که اگر قذف نباشد؛ لکن چیزی باشد که موجب تعزیر است (البته در این که چیز موجب تعزیر است بین فقها اختلاف بود لکن این جا با فرض همان منبایی است که فقیه در مورد تعزیر دارد که آیا در هر حرامی تعزیر است یا تعزیر در موارد خاص است.) اگر کسی با لفظی واحد یا متعدد به جمعی اتهام وارد کند؛ آیا یک تعزیر دارد یا چند تعزیر دارد؟ و آیا همان اختلافی که در حدّ قذف بود این جا هم در تعزیر همان اختلاف هست یا خیر؟ «و هل الحكم في التعزير كذلك قال جماعة نعم ولا معنى للاختلاف هنا»

ص: ۲۰۷

اگر شخصی با یک کلام به جمعی بگوید انتم فساق مثل این می ماند که انتم زناه گفته که اگر جمعا مطالبه تعزیر کنند یک تعزیر و اگر متفرق مطالبه تعزیر کنند به تعداد تفرق تعزیر متعدد دارد؛ و اگر یکی یکی جداگانه نسبتی داد که موجب تعزیر است به تعداد نسبت تعزیر دارد؟

ملاک اصلی در حدّ قذف چیست؟ قرآن می فرماید کسانی که زنان مُحَصَّن را نسبت زنا می دهند و چهار شاهد ندارند آن ها را هشتاد ضربه تازیانه بزنید.

«وَالَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»
(۱)

آیا قذف سبب تعدد حدّ است؟ یا مطالبه ی حدّ قذف به صورت جمعی یا تفرق مطالبین اثر دارد؟ (البته حدّ قذف از حدودی است که نیاز به مطالبه دارد و الا اگر مطالبه حدّ نباشد؛ قاذف حدّ نمی خورد).

آیا ملاک تعدد قذف و کیفیت قاذف است؟ یا ملاک، مطالبه ی حدّ قذف است؟

ظاهرا ملاک قذف و تعدد قذف است؛ و کیفیت مطالبه ی حدّ قذف چگونه می تواند حدّ قذف را جا به جا کند؟! کیفیت مطالبه چه تأثیری دارد؟! این که تعدد قذف موجب تعدد حدّ قذف باشد طبق قاعده است و خلاف آن نیاز به دلیل دارد.

بحث در این است که آیا چیزی که موجب تعزیر است تعدد آن موجب تعدد تعزیر می شود یا خیر؟

عده ایی از فقها قائل به این هستند که تعزیر هم مثل حدّ می ماند و همان تفصیلی که در حدّ قذف بیان کردیم در تعزیر نیز جاری است؛ به این صورت که اگر شخصی جمعی را یکی یکی جداگانه نسبتی داد که موجب تعزیر است به تعداد نسبت تعزیر دارد؛ اگر با یک کلام به جمعی بگوید انتم فساق مثل این می ماند که انتم زناه گفته که اگر جمعا مطالبه تعزیر کنند یک تعزیر و اگر متفرق مطالبه تعزیر کنند به تعداد تفرق تعزیر دارد؛ مثل مرحوم شهید در مسالک می فرماید: اذا جاز تداخل الحدّ يقتضى تداخل التعزير الأضعف بطريق أولى اگر تداخل در حدّ جایز است به طریق اولی تداخل در تعزیر که ضعیف تر از حدّ است جایز است؛ لذا اگر شخصی با الفاظ متعدد مثلا به جماعتی به هر کدام جداگانه بگوید: تو فاسقی، تعزیر متعدد دارد؛ همچنین اگر با یک لفظ به جمعی بگوید شما فاسقید و آن ها جداگانه طلب تعزیر کنند؛ این شخص، تعزیر متعدد دارد؛ و اگر به صورت جمعی طلب تعزیر کنند این شخص تعزیر واحد دارد.

ص: ۲۰۸

«المشهور بين الأصحاب أن حكم التعزير حكم الحدّ في التفصيل السابق، فيتعدّد على فاعله إذا تعدّد سببه بألفاظ متعدّده لجماعه، بأن قال لكلّ منهم: إنه فاسق مثلاً. و كذا مع اتّحاد اللفظ و مجيئهم به متفرّقين، و يتحدّ مع مجيئهم به مجتمعين. و لا نصّ على حكم التعزير بخصوصه، لكن تداخل الحدّ يقتضى تداخل التعزير الأضعف بطريق أولى. و أما التعدّد فهو باق على حكم الأصل.» (١)

بعضی از فقها هم گفته اند اصلاً تعزیر به دست حاکم و قاضی است؛ و قاضی است که مقدار حدّ را مشخص می کند؛ و دیگر جای این مباحث نیست؛ مثل مرحوم صاحب جواهر به این نظر اشکال می گیرند که اگر قائل به تعدد تعزیر شویم؛ ممکن است در جایی که عدد مقذوفین بیش از عدد حدّ باشد؛ یعنی بیش از هشتاد نفر باشند؛ لازمه اش این است که تعزیر اشدّ از حدّ شود.

«...و فيه أنه يمكن أن تظهر الفائدة في ما لو زاد عدد المقذوفين على عدد أسواط الحد، فإنه مع الحكم بتعدد التعزير يجب ضربه أزيد من الحد ليخص كل واحد منهم سوطاً فصاعداً، و على القول باتحاده لا يجوز له بلوغ الحد بالتعزير مطلقاً...» (٢)

البته این مطلب قابل قبول نیست؛ چون تعزیر در هر نوبت باید کمتر از حدّ باشد؛ نه این که در مجموع هم در تعزیر، لازم باشد که کمتر از حدّ باشد؛ این مطلب قابل قبول نیست. این مطلب قابل بحث است که بیشتر در مورد آن بحث خواهیم کرد.

ص: ٢٠٩

١- (٣) مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام؛ جلد، صفحه: ٤٤٤

٢- (٤) جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام؛ جلد: ، صفحه: ٤٢٢ و ٤٢٣

Your browser does not support the audio tag

موضوع: حدود؛ قذف؛ أمر رابع؛ احكام؛ مسأله ۱ و ۲

مأخذ: (شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام محقق حلي، نجم الدين، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۵۲ و ۱۵۳)

«الباب الثالث في حد القذف

و النظر في أمور أربعه

الأول في الموجب ...

الثاني في القاذف ...

الثالث في المقدوف ...

الرابع في الأحكام

و فيه مسائل

الأولى إذا قذف جماعه واحدا بعد واحد فلكل واحد حد و لو قذفهم بلفظ واحد و جاءوا به مجتمعين فلكل حد واحد و لو افترقوا في المطالبه فلكل واحد حد و هل الحكم في التعزير كذلك قال جماعه نعم و لا معنى للاختلاف هنا و كذا لو قال يا ابن الزانيين فالحد لهما و يحد حدا واحدا مع الاجتماع على المطالبه و حدين مع التعاقب.

الثانيه حد القذف موروث

يرثه من يرث المال من الذكور و الإناث و عدا الزوج و الزوجه.»

مسأله اين بود كه اگر قاذف با الفاظ متعدد جمعی را قذف کرده چه مجتمعين و چه متفرقين، مطالبه ی حدّ قذف کنند قاذف حدّ متعدد دارد؛ و اگر با لفظ واحد، جمعی را قذف کرده اگر جمع مقدوفين با هم مطالبه ی حدّ قذف کنند قاذف يك حدّ دارد و اگر مقدوفين متفرقا مطالبه ی حدّ قذف کنند به تعداد تفرق، قاذف حدّ قذف دارد؛ مشهور اين گونه بين روايات جمع کرده اند.

ص: ۲۱۰

بعد مرحوم محقق فرع دیگری را مطرح می کنند که اگر قذف نباشد؛ لکن چیزی باشد که موجب تعزیر است؛ اگر کسی با

لفظی واحد یا متعدد به جمعی اتهام وارد کند؛ آیا یک تعزیر دارد یا چند تعزیر دارد؟ و آیا همان اختلافی که در حدّ قذف بود این جا هم در تعزیر همان اختلاف هست یا خیر؟» و هل الحكم فی التعزیر كذلك قال جماعه نعم و لا معنی للاختلاف هنا»

مثل مرحوم شهید در مسالک می فرماید: اذا جاز تداخل الحدّ يقتضى تداخل التعزیر الأضعف بطریق أولى (۱) اگر تداخل در حدّ جایز است به طریق أولى تداخل در تعزیر که ضعیف تر از حدّ است جایز است؛ لذا اگر شخصی با الفاظ متعدد مثلا به جماعتی به هر کدام جداگانه بگوید: تو فاسقی، تعزیر متعدد دارد؛ همچنین اگر با یک لفظ به جمعی بگوید شما فاسقید و آن ها جداگانه طلب تعزیر کنند؛ این شخص، تعزیر متعدد دارد؛ و اگر به صورت جمعی طلب تعزیر کنند این شخص تعزیر واحد دارد.

مرحوم محقق می فرماید: «و هل الحكم فی التعزیر كذلك قال جماعه نعم و لا- معنی للاختلاف هنا» اختلاف در تعزیر معنا ندارد؛ تعزیر در اختیار حاکم است و حاکم هر گونه بخواهد عمل می کند؛ و این که اتهام با لفظ واحد یا متعدد باشد و همچنین این که متهمین مجتمعا یا متفرقا بیابند اثری ندارد؛ چون تعزیر در اختیار حاکم است.

مرحوم صاحب جواهر (۲)

ص: ۲۱۱

۱- (۱) مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام؛ جلد، صفحه: ۴۴۴

۲- (۲) جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ جلد: ، صفحه: ۴۲۲ و ۴۲۳ «و هل الحكم فی التعزیر كذلك؟ قال جماعه منهم المفید و سلار علی ما حکى نعم بل فی المسالک نسبتہ إلى المشهور للأولویه خلافا للمحکی عن ابن إدريس من العدم، لکونه من القیاس الممنوع و نفی المصنّف الخلاف، فقال و لا معنی للاختلاف هنا و ذلك لأنّ التعزیر منوط بنظر الحاکم، و لیس له بالنسبه إلى کل واحد حد محدود، فهو يؤدب بسباب الجماعه بغير القذف بما یراه.

(۳) می فرمایند اختلاف معنا دارد و بدون وجه نیست؛ چون گاهی کسانی که مورد توهین قرار گرفته اند جمعشان بیش از تعداد حدّ باشد؛ مثلا شخصی به نود نفر بگوید انتم الفساق و نام آن ها را جداگانه ببرد یا با یک لفظ آن ها را متهم کند اما آن ها به صورت متفرق مطالبه ی تعزیر کنند؛ این جا اگر حاکمی که تعزیر در اختیار اوست بخواهد برای هر نفر حتی یک تازیانه بزند در مجموع نود تازیانه می شود که از حدّ، که هشتاد ضربه است بیشتر می شود و تعداد تعزیر از حدّ بیشتر می شود؛ لذا اختلاف معنادار می شود.

ص: ۲۱۲

۱- (۳) و فيه أنه يمكن أن تظهر الفائدة في ما لو زاد عدد المقذوفين على عدد أسواط الحد، فإنه مع الحكم بتعدد التعزير يجب ضربه أزيد من الحد ليخص كل واحد منهم سوطا فصاعدا، و على القول باتحاده لا يجوز له بلوغ الحد بالتعزير مطلقا، نعم في كشف اللثام إذا كان التأديب لله تعالى كقذف الكفار و المجانين اتجه ما قاله، بل في المسالك «و قد تظهر الفائدة في صورة النقصان أيضا» قلت: قد يقال: إن المراد بايكاله إلى نظر الحاكم ما يشمل جعله السوط الواحد عن التعزير المتعدد لعظم الشخص مثلا و نحو ذلك، و الله العالم.»

۲- (۴) مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام؛ جلد، صفحه: ۴۴۵ «و المصنف - رحمه الله - حَقَّقَ هنا أنه لا معنى للاختلاف في التعزير، لأن المرجع في كميته إلى نظر الحاكم. و حينئذ فلا يفرق فيه بين المتحد و المتعدد، لأنه إذا رأى صلاحا في زيادته على المعزّر زاده بما يصلح أن يكون صالحا للتعدّد على تقدير نقصانه عن ذلك، و بالعكس.

۳- (۵) و يمكن أن يظهر للاختلاف معنى [يدلّ] على تقدير زياده عدد المقذوفين عن عدد أسواط الحدّ، فإنه مع الحكم بتعدّد التعزير يجب ضربه أزيد من الحدّ ليخصّ كلّ واحد منهم سوطا فصاعدا، و على القول باتّحاده لا يجوز له بلوغ الحدّ بالتعزير مطلقا. و قد تظهر الفائدة في صورة النقصان أيضا.»

مرحوم صاحب مسالك می فرمایند: نه تنها اگر متهمین تعدادشان اكثر از تعداد حدّ باشد اختلاف معنا دارد؛ بلکه در اقل هم اختلاف معنا دارد؛ مثلا اگر شخصی پنج یا پنجاه نفر را متهم کند و حاکم بخواهد به خاطر اهمیت شخص اهانت شونده نفر اول سی ضربه شلاق به متهم بزند؛ به نفر دوم چهل ضربه و به خاطر نفر سوم مثلاً سی ضربه شلاق بزند در اقل هم تعداد تعزیر از حدّ بیشتر می شود.

لذا این که مرحوم محقق فرمودند: اختلاف معنا ندارد؛ «و هل الحکم فی التعزیر کذلک قال جماعه نعم و لا معنی للاختلاف هنا» حرفشان قابل قبول نیست.

بنده عرض می کنم ابتدا بحث را سراغ همان قذف می بریم طبق نظر مشهور اگر شخصی جمعی را با لفظ واحد به زنا یا لواط متهم کند و آن ها به صورت جمعی مطالبه حدّ کنند قاذف حدّ واحد دارد؛ اما اگر جمع را با الفاظ متعدد متهم کند یا با لفظ واحد متهم کند و آن ها متفرقا مطالبه ی حدّ قذف کنند طبق نظر خود مشهور حدّ هم متعدد می شود و یک حدّ نیست؛ با مطالبه شخص اول هشتاد ضربه تازیانه می خورد با مطالبه نفر دوم و سوم و بقیه هم همین گونه است برای هر مطالبه یا هر نسبت زنا یک حدّ مستقل می خورد؛ حال اگر بگوییم تعزیر هم مانند حدّ می ماند؛ و اختیار تعزیر هم در اختیار حاکم است؛ خوب چه اشکال دارد که مجموع تعزیر شخص بیش از حدّ باشد؛ بله در هر نوبت تعزیر نباید تعزیر، بیش از حدّ باشد؛ لکن در مجموع تعزیر چه اشکالی دارد که تعدادش از تعداد حدّ بیشتر باشد؛ لذا اگر شخصی مثلا در سه نوبت تعزیر شود و مثلا هشتاد ضربه شلاق بخورد منافاتی با این که تعزیر باید کمتر از حدّ باشد ندارد؛ چون در هر نوبت تعزیر کمتر از حدّ، تعزیر شده است؛ و صدق می کند که تعزیر ما دون حدّ است؛ در هر نوبت تعزیر ما دون حدّ است و اشکالی هم ندارد؛ و محظوری هم لازم نمی آید.

بعد مرحوم محقق می فرماید: «و کذا لو قال یا ابن الزانیین فالحد لهما و یحد حدا واحدا مع الاجتماع علی المطالبه و حدین مع التعاقب.»

گاهی شخص به طرف می گوید یا بن الزانی فقط پدر او را متهم به زنا کرده است؛ و گاهی می گوید یا بن الزانیه فقط مادر او را متهم به زنا کرده است؛ اما وقتی می گوید یا بن الزانین، هم پدر و هم مادر او را متهم به زنا کرده است؛ مرحوم محقق می فرماید: اگر پدر و مادر با هم مطالبه ی حدّ قذف کنند؛ قاذف یک حدّ دارد و اگر جداگانه مطالبه ی حدّ قذف کنند؛ قاذف دو حدّ دارد.

ما همان گونه که سابقا هم بیان کردیم ملاک را تعدد قذف و قاذف می دانیم؛ تعدد مقذوفین و مطالبه ی جمعی یا متعدد حدّ قذف، چه تأثیری در تعدد حدّ می تواند داشته باشد!؟

قرآن می فرماید کسانی که زنان مُحَصَّن را نسبت زنا می دهند و چهار شاهد ندارند آن ها را هشتاد ضربه تازیانه بزنید.

«وَالَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»
[\(۱\)](#)

در تشریح ملاک قذف است؛ ملاک قذف و قاذف است نه مقذوف و مطالبه ی مقذوف.

لذا در یا بن الزانین یک قذف بیشتر نیست؛ چون یک لفظ و قذف بیشتر نیست؛ پس یک حدّ هم بیشتر ندارد چه مقذوفین با هم مطالبه ی حدّ قذف کنند و چه متفرق.

مسأله ۲: ارث قذف

ص: ۲۱۴

یرثه من یرث المال من الذکور و الإناث و عدا الزوج و الزوجه.»

مرحوم محقق می فرماید: هر کس از مرد و زن، مال را یرث می برد؛ حدّ قذف را هم یرث می برد مگر زن و شوهر که حدّ قذف را یرث نمی برند.

وقتی یرث قذف مثل یرث مال می ماند طبعاً باید طبقه و رتبه هم در یرث لحاظ شود؛ تا طبقه اول یرث مانند فرزند و پدر و مادر هستند یرث به طبقه دوم که خواهر و برادر باشند نمی رسد؛ و ورثه هم همان حکم خود مورث را دارند که اگر با دیگر مقذوفین با هم مطالبه ی حدّ قذف کنند در صورتی که قذف با لفظ واحد باشد؛ حدّ قاذف یکی است؛ و اگر متعدد مطالبه ی حدّ قذف کنند؛ حدّ هم متعدد می شود.

البته از جهتی هم حدّ قذف به یرث نمی رسد لذا گفته می شود که حدّ قذف یورث و لا یورث چون از جهتی به یرث می رسد یورث است؛ و از جهتی تمام احکام یرث را ندارد؛ مثلاً اگر یکی از ورث مطالبه حدّ قذف کرد و لو بقیه وارثین ببخشند حدّ اجرا می شود؛ حدّ قابل تقسیم و حصه نیست که بخواهند تقسیم کنند؛ لذا حدّ لا یورث است.

ریشه مسأله هم یک روایت است.

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنِ ابْنِ مَجْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ عَمَارِ السَّابِطِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ الْحَدَّ لَا يُورَثُ كَمَا تُورَثُ الدَّيَّةُ وَالْمَالُ وَالْعَقَارُ - وَ لَكِنْ مَنْ قَامَ بِهِ مِنَ الْوَرَثَةِ فَطَلَبَهُ فَهُوَ وَرَثَتُهُ - وَمَنْ (لَمْ) «فِي الْكَافِي - لَهَا» يَطْلُبُهُ فَلَا حَقَّ لَهُ - وَ ذَلِكَ مِثْلَ رَجُلٍ قَذَفَ رَجُلًا وَ لِلْمَقْذُوفِ أَخٌ - فَإِنْ عَفَا عَنْهُ أَحَدُهُمَا كَانَ لِلْآخَرِ أَنْ يَطْلُبَهُ بِحَقِّهِ - لِأَنَّهَا أُثْمُهُمَا جَمِيعاً وَ الْعَفْوُ إِلَيْهِمَا «فِي الْكَافِي - لَهَا» جَمِيعاً. (۱)

ص: ۲۱۵

در سند عمار ساباطی است که منسوب به فطحي بودن است؛ لکن اهل رجال گفته اند از شاگردان برجسته صادقین علیهما السلام است و موثق است؛ و روایت او هم قابل قبول است.

عمار ساباطی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که از حضرت شنیدم که حضرت فرمودند: حدّ ارث برده نمی شود آن گونه که دیه و مال و عقار ارث برده می شود؛ و هر کدام از ورثه که حدّ را طلب کند او ولیّ ارث است؛ و کسی که مطالبه حدّ نکند حقی ندارد؛ بعد حضرت مثال می زنند به این صورت که اگر شخصی مردی را قذف کند مثلاً به او گفته یابن الزانیه، خوب مادر او حق مطالبه ی قذف پیدا می کند؛ و ظاهراً مادر فوت کرده است و حق قذف او به ارث فرزندان رسیده است؛ و برای این شخص مواجه برادری باشد؛ اگر یکی عفو کند دیگری می تواند مطالبه ی حدّ کند؛ چون آن زن مادر هر دو بوده و در صورتی قاذف عفو می شود که هر دو عفو کنند.

حدود؛ قذف؛ امر رابع؛ احکام؛ مسأله ۳ کتاب القضاء

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: حدود؛ قذف؛ امر رابع؛ احکام؛ مسأله ۳

مأخذ: (شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام محقق حلّی، نجم الدین، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۵۳)

«الباب الثالث فی حد القذف

و النظر فی أمور أربعه

الأول فی الموجب ...

الثانی فی القاذف ...

الثالث فی المقذوف ...

الرابع فی الأحکام

و فيه مسائل

ص: ۲۱۶

الأولی إذا قذف جماعه واحدا بعد واحد فلكل واحد حد و لو قذفهم بلفظ واحد و جاءوا به مجتمعين فلكل حد واحد و لو افترقوا فی المطالبه فلكل واحد حد و هل الحكم فی التعزیر كذلك قال جماعه نعم و لا معنی للاختلاف هنا و كذا لو قال یا ابن الزانیین فالحد لهما و یحد حدا واحدا مع الاجتماع علی المطالبه و حدین مع التعاقب.

يرثه من يرث المال من الذكور و الإناث و عدا الزوج و الزوجه.

الثالثه لو قال ابنك زان أو لائط أو بنتك زانيه

فالحد لهما لا للمواجه فإن سبقا بالاستيفاء أو العفو فلا بحث و إن سبق الأب قال في النهايه له المطالبه و العفو و فيه إشكال لأن المستحق موجود و له ولايه المطالبه فلا يتسلط الأب كما في غيره من الحقوق.»

مسأله ۳: قذف به فرزند

اگر شخصی به دیگری بگوید: پسر تو زناکار یا لاطی است؛ یا دختری زناکار است؛ یعنی با مواجهه قرار دادن پدر، پسر یا دخترش را قذف کند؛ حدّ برای هر دو نفر یعنی هم پدر و هم فرزند هر دو هست؛ و اختصاص به مقذوف ندارد.

با وجود این که مقذوف فرزند است و پدر نیست ولی حق مطالبه ی حدّ به پدر بما هو ولیّ سرایت می کند چون ولیّ است او هم می تواند حدّ قذف را مطالبه کند.

اگر پدر و فرزند با هم برای استیفای حق یا عفو مراجعه کردند بحثی در آن نیست؛ لکن اگر پدر ابتدا رفت و عفو کرد آیا فرزند حق مطالبه ی حدّ قذف را دارد؟ مرحوم شیخ در نهاییه (۱) فرموده پدر حق مطالبه ی حدّ را دارد.

ص: ۲۱۷

«فإن قال: «ابنك زان أو لائط» أو «بتك زانية» أو «قد زنت»، كان عليه الحدّ، و للمقذوف المطالبه بإقامه الحدّ عليه، سواء كان ابنه أو بنته حيين أو ميتين، و كان إليه أيضا العفو، إلّا أن يسبقه الابن أو البنت إلى العفو. فإن سبقا إلى ذلك، كان عفوهما جائزا.» (۱)

لكن مرحوم محقق می فرماید: در این مسأله اشکال است؛ برای این که خود مستحق که فرزند باشد موجود است؛ و خودش ولایت مطالبه ی حدّ را دارد؛ لذا پدر تسلطی بر مطالبه ی حدّ ندارد؛ کما این که در غیر باب قذف نیز این گونه است که با وجود مستحق، پدر حقی ندارد.

این مسأله در بحث ولایت مورد اختلاف شدید است؛ که حدود و ثغور ولایت تا چه اندازه است؛ و ولیّ تا کجا می تواند تصرف کند؛ در بحث فقه القرآن ما این بحث ولایت را مفصل بیان کرده ایم؛ آن جا بیان کردیم که قدر متیقن از ولایت پدر بر فرزند در صورت صّغیر سن یا سفه فرزند است؛ که آیه شریفه و روایات صحیح السند بر آن دلالت می کند؛ مثلا پدر قطعا در اموال و حقوق فرزند ولایت دارد؛ پدر می تواند برای فرزندش ولایتا زن بگیرد اما این که بتواند ولایتا همسر فرزندش را طلاق دهد مورد بحث و اختلاف است.

قدر متیقن از ولایت پدر بر فرزند در صورت صّغیر و کوچک بودن فرزند یا در صورت سفه فرزند است؛ و روایاتی که به این مضمون است که «أَنْتَ وَ مَالُكَ لِأَبِيكَ» بر این مطلب دلالت می کند.

ص: ۲۱۸

وَعَنْهُ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ الثَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ لِرَجُلٍ أَنْتَ وَمَالُكَ لِأَبِيكَ... (۱)

اگر أنت و مالک باشد یعنی تو و مال تو برای پدرت هستی اما اگر أنت و مالک باشد یعنی تو و آن چه برای توست اعم از حقوق و مال برای پدرت است.

آیا روایات ولایت پدر بر فرزند آن قدر اطلاق دارد که شامل این هم بشود که مثلاً پدر بتواند همسر فرزندش را طلاق دهد؛ مورد بحث و اختلاف است. بعضی گفته اند ولایت پدر آن قدر اطلاق دارد که می تواند همسر فرزندش را هم طلاق دهد؛ ما می گوئیم قطعاً پدر چنین ولایتی را ندارد؛ همان گونه که بیان شد قدر متیقن از ولایت جایی است که فرزند صغیر یا سفیه باشد.

معنای ولایت:

اصلاً ولایت به چه معناست؟ به معنای حفظ منفعت و غبطه طرف است؛ یعنی خود مولی علیه نمی تواند حافظ منفعت و غبطه ی خودش باشد؛ ولی او برایش این کار را انجام می دهد؛ ولایت در همه جا به معنای حفظ غبطه و منفعت طرف است چه در ولایت پدر و جدّ بر فرزند و چه در ولایت عدول از مؤمنین تا برسد به مسأله ولایت فقیه همه به همین معناست.

این که مرحوم محقق فرمودند: «فالحمد لهما لا للمواجه» حدّ برای پدر و فرزند هر دوست می گوئیم پدر که قذف نشده که حدّ قذف داشته باشد لکن چون مورد اهانت و توهین قرار گرفته، حق عار و ننگ دارد چون به او اهانت شده است؛ که آن هم مستوجب تعزیر است؛ و فرزند چون قذف شده است حق مطالبه ی حدّ قذف دارد.

ص: ۲۱۹

۱- (۳) وسائل الشیعه جلد ۱۷ صفحه ۲۶۳ باب ۷۸ از أَبْوَابِ مَا يُكْتَسَبُ بِهِ حَدِيثُ ۲ و روایات زیاد دیگری نیز با همین لفظ از پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده است.

مسأله این بود که اگر پدر عفو کرد؛ حق مطالبه ی فرزند معفو قرار می گیرد؟ خیر چون فرزند موجود است و می تواند حق خودش را استیفا کند و به تعبیر مرحوم محقق، مستحق موجود است و برای او مطالبه حدّ است؛ و پدر هم مسلط بر این امر نیست که بتواند عفو کند.

البته در محدوده ولایت که تا کجاست بین فقها اختلاف است؛ ولایت هم همان گونه که عرض کردیم به معنای حفاظت از منفعت و حفظ غبطه مولی علیه است؛ حتی ولّ فقیه که در اعلی مراتب ولایت است نمی تواند خلاف مصالح و منافع مولی علیهم اقدام کند؛ اصلاً معنای ولایتش حفظ غبطه و منفعت مولی علیهم است.

خلاصه وُلات به عنوان ولایت در شعاع حفظ منفعت و غبطه مولی علیهم حق تصرف و اقدام دارند؛ در مسأله ما هم پدر نمی تواند حق فرزند در مطالبه ی حدّ قذف را از بین ببرد و عفو کند؛ مگر این که به غبطه او باشد.

حدود؛ قذف؛ امر رابع؛ احکام؛ مسأله ۳ و ۴ کتاب القضاء

Your browser does not support the audio tag

موضوع: حدود؛ قذف؛ امر رابع؛ احکام؛ مسأله ۳ و ۴

مأخذ: (شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام محقق حلّی، نجم الدین، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۵۳)

«الباب الثالث فی حد القذف

و النظر فی أمور أربعه

الأول فی الموجب ...

الثانی فی القاذف ...

الثالث فی المقذوف ...

الرابع فی الأحکام

وفیه مسائل

...

الثالثه لو قال ابنک زان أو لائط أو بنتک زانیه

فالحمد لهما لا للمواجهه فإن سبقا بالاستيفاء أو العفو فلا بحث و إن سبق الأب قال في النهايه له المطالبه و العفو و فيه إشكال لأن المستحق موجود و له ولايه المطالبه فلا يتسلط الأب كما في غيره من الحقوق.

الرابعه إذا ورث الحد جماعه لم يسقط بعضه بعفو البعض

و للباقيين المطالبه بالحد تاما و لو بقي واحد أما لو عفا الجماعه أو كان المستحق واحدا فعفا فقد سقط الحد و لمستحق الحد أن يعفو قبل ثبوت حقه و بعده- و ليس للحاكم الاعتراض عليه و لا يقام إلا بعد مطالبه المستحق.»

مسأله ۳: قذف به فرزند

بحث در این بود که اگر پدری مخاطب قرار گرفت و فرزندش را قذف کردند؛ یعنی شخصی به دیگری بگوید: پسر تو زناکار یا لاطی است؛ یا دخترت زناکار است؛ یعنی با مواجهه قرار دادن پدر، پسر یا دخترش را قذف کند؛ حدّ برای هر دو نفر یعنی هم پدر و هم فرزند هر دو هست؛ و اختصاص به مقذوف ندارد.

مرحوم محقق فرمود: با وجود این که مقذوف فرزند است؛ پدر حق دارد که درخواست اجرای حدّ بر قاذف کند؛ حق مطالبه ی حدّ به پدر بما هو ولیّ سرایت می کند چون ولیّ است او هم می تواند حدّ قذف را مطالبه کند.

اگر پدر و فرزند با هم برای استیفای حق یا عفو مراجعه کردند بحثی در آن نیست؛ لکن اگر پدر ابتدا رفت و عفو کرد آیا فرزند حق مطالبه ی حدّ قذف را دارد؟ مرحوم شیخ در نهاییه (۱) فرموده پدر حق مطالبه ی حدّ را دارد.

ص: ۲۲۱

«فإن قال: «ابنك زان أو لائط» أو «بتتك زانية» أو «قد زنت»، كان عليه الحدّ، و للمقذوف المطالبه بإقامه الحدّ عليه، سواء كان ابنه أو بنته حيين أو ميّتين، و كان إليه أيضا العفو، إلّا أن يسبقه الابن أو البنت إلى العفو. فإن سبقا إلى ذلك، كان عفوهما جائزا.» (۱)

لکن مرحوم محقق می فرماید: در این مسأله اشکال است؛ برای این که خود مستحق که فرزند باشد موجود است؛ و خودش ولایت مطالبه ی حدّ را دارد؛ لذا پدر تسلطی بر مطالبه ی حدّ ندارد؛ کما این که در غیر باب قذف نیز این گونه است که با وجود مستحق، پدر حقی ندارد.

بحث در این بود که آیا پدر حق اجرای حدّ یا عفو را دارد یا خیر؟ مشهور فرموده اند: پدر و لو برای او ننگ و عار حاصل شده ولی حق اجرای حدّ و عفو را ندارد؛ حداکثر این است که به او توهین شده و می تواند مطالبه ی تعزیر کند.

مرحوم شیخ در نهاییه (۲) فرموده پدر حق مطالبه ی حدّ را دارد؛ لکن مشهور می فرمایند: پدر چنین حقی ندارد.

مرحوم صاحب مسالک می فرمایند: قذف برای فرزند است و پدر که مواجه است قذف نشده است؛ چون نسبتی به او داده نشده است؛ و حق مطالبه ی حدّ و عفو هم برای مقذوف است که فرزند باشد نه پدر، چون او مقذوف نیست؛ نظر اکثر فقها هم همین است؛ مرحوم شیخ در کتاب نهاییه (۳) فرموده پدر حق مطالبه ی حدّ و عفو را دارد؛ و در کتاب مختلف برای این حرف استدلال شده چون عار و ننگ برای پدر واقع شده او چنین حقی دارد؛ لکن مگر هر کس مورد عار واقع شد؛ برای او حق اجرای حدّ پیدا می شود؟! و کبرا هم که پدر حق مطالبه ی حدّ و عفو را داشته باشد ممنوع است.

ص: ۲۲۲

۱- (۲) النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی؛ صفحه: ۷۲۳

۲- (۳) النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی؛ صفحه: ۷۲۳

۳- (۴) النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی؛ صفحه: ۷۲۳

«قد تقدّم أن قوله: «ابنك كذا» و نحوه قذف للمنسوب إليه لا- للمواجه، لأنه لم ينسب إليه فعلا- قبيحا. و لازم ذلك أن حقّ المطالبه و العفو فيه للمقذوف لا للمواجه، كما في غيره من الحقوق. و إلى هذا ذهب الأكثر.

و قال الشيخ في النهاية: إن للأب العفو و الاستيفاء. و احتجّ له في المختلف بأن العار لاحق به، فله المطالبه بالحدّ و العفو. و الكبرى ممنوعه. (1)

مرحوم صاحب جواهر بعد از این که استدلال به این که چون پدر مورد عار و ننگ واقع شده، پدر حق مطالبه ی حدّ را داشته باشد را نمی پذیرند می فرماید: بله در صورتی که فرزند صلاحیت استیفای حق خودش را نداشته باشد؛ مثل این که صغیر یا سفیه باشد در این صورت پدر حق مطالبه ی حدّ را دارد؛ همچنین بعید نیست که بگوئیم اگر مفسده ایی در کار نباشد پدر حق عفو حدّ فرزندش را هم دارد؛ چون دلیل مطلق است؛ گر چه بعضی به این نظر اشکال می کنند.

«لو قال القاذف لآخر ابنك زان أو لائط أو بنتك زانية فالحد لهما لا للمواجه لأنهما المنسوب إليه دونه، فإنه لم ينسب إليه قبيحا، و حينئذ فالمطالبه لهما لا- له فان سبقا بالاستيفاء أو العفو فلا- بحث و لا خلاف و إن سبق الأب بأحدهما فالأكثر بل المشهور على عدم كون ذلك شيئا كما في غيره من الحقوق.

و لكن قال الشيخان في محكي المقنعه و النهايه:

له المطالبه و العفو لأن العار لاحق له و فيه إشكال، لأن المستحق موجود و له ولاية المطالبه، فلا يتسلط الأب كما في غيره، من الحقوق نعم له الاستيفاء إذا فرض ولايته عليهما على وجه لا يصلحان لاستيفائه، كما إذا كانا صغيرين و ورثاه، بل لا يبعد أن له العفو أيضا مع عدم المفسده للإطلاق و إن استشكل فيه بعض. (2)

ص: ۲۲۳

۱- (۵) مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام؛ جلد، صفحه: ۴۴۶

۲- (۶) جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام؛ جلد: ، صفحه: ۴۲۴ و ۴۲۵

عرض می کنیم این مبنا را باید پذیرفت که اساس ولایت بر رعایت غبطه ی مولی علیه است؛ ولی در هر درجه ایی که هست باید غبطه مولی علیه را رعایت کند؛ چه در ولایت پدر بر فرزند و چه در ولایت عدول مؤمنین و چه در ولایت فقیه که ولی فقیه باید غبطه ی عموم مسلمین را در نظر بگیرد.

حق با مشهور و مرحوم محقق است که در چنین مواردی ولایت پدر قابل قبول نیست؛ و کلیت حرف شیخان مرحوم شیخ طوسی و مرحوم شیخ مفید در ولایت پدر بر فرزند را قبول نداریم.

مسأله ۴:

اگر شخصی مورد قذف قرار گرفت و از دنیا رفت و حق حدّ قذف او به ارث رسد؛ اگر عده ایی از وارثین عفو کنند؛ حق بقیه ساقط نمی شود و آن ها می توانند استیفای حق حدّ کنند؛ این در مورد یک نفر است در جمع هم همین طور است که اگر جمعی مورد قذف قرار گرفتند؛ به این صورت که اگر قاذف با الفاظ متعدد جمعی را قذف کرده چه مجتمعی و چه متفرقین، مطالبه ی حدّ قذف کنند قاذف حدّ متعدد دارد؛ و اگر با لفظ واحد، جمعی را قذف کرده اگر جمع مقدوفین با هم مطالبه ی حدّ قذف کنند قاذف یک حدّ دارد و اگر مقدوفین متفرقا مطالبه ی حدّ قذف کنند به تعداد تفرق، قاذف حدّ قذف دارد؛ اگر این جمع از دنیا بروند و حق آنان به ارث برسد همین مسأله مطرح است؛ اگر عده ای بخواهند عفو کنند؛ حق بقیه ساقط نمی شود؛ چون هر کدام ذی حق مستحق هستند؛ حتی در وراثت یک نفر اگر همه جز یک نفر عفو کنند؛ حق این یک نفر از بین نمی رود و بر قاذف حدّ قذف اجرا می شود.

ص: ۲۲۴

مرحوم محقق می فرماید: «و لمستحق الحد أن يعفو قبل ثبوت حقه و بعده- و ليس للحاكم الاعتراض عليه و لا يقام إلا بعد مطالبه المستحق.» بارها در حقوق صحبت شده که قبل از این که جریان به محکمه برسد ذی حق می تواند حق خودش را عفو کند؛ اما اگر در حضور حاکم و در محکمه مطرح شد دیگر ذی حق نمی تواند عفو کند؛ بعض حقوق این گونه است که قبل از ثبوت در محکمه قابل عفو است؛ اما بعد از اثبات در محکمه دیگر قابل عفو و اسقاط حد نیست خصوصاً در حق الله این گونه است.

مثلاً در جریان دزدیده شدن عبای صیفوان بن أمیه دارد که صفوان بن أمیه در مسجد خوابیده بود که عبایش را دزدیدند؛ دزد را تعقیب کرد و عبا را از او گرفت و دزد را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آورد؛ دو شاهد هم آورد که شهادت دادند این شخص عبای او را دزدیده است؛ حضرت دستور دادند دست راست دزد را قطع کنند؛ صیفوان بن أمیه گفت یا رسول الله به خاطر یک عبا دستور می دهید دستش را قطع کنند؛ اصلاً من عبایم را به او بخشیدم؛ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند؛ اگر می خواستید عفو کنید باید قبل از مرافعه به سوی من این کار را انجام می دادید؛ اما سنت بر این تعلق گرفته که وقتی حد نزد امام مطرح شد و ثابت شد دیگر تعطیل نمی شود و حد اقامه می شود.

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ: كَانَ صَيْفُوَانُ بْنُ أُمِيَّةَ بَعْدَ إِسْلَامِهِ نَائِمًا فِي الْمَسْجِدِ - فَسُرِقَ رِدَاؤُهُ فَتَبَعَ اللَّصَّ - وَ أَخَذَ مِنْهُ الرِّدَاءَ وَ جَاءَ بِهِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله - وَ أَقَامَ بِحَدِّكَ شَاهِدَيْنِ عَلَيْهِ - فَأَمَرَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله بِقَطْعِ يَمِينِهِ - فَقَالَ صَيْفُوَانُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتَقَطَعُهُ مِنْ أَجْلِ رِدَائِي - فَقَدْ وَهَبْتُهُ لَهُ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - أَلَا كَانَ هَذَا قَبْلَ أَنْ تَرْفَعَهُ إِلَيَّ فَقَطَعَهُ - فَجَرَّتِ السُّنَّةُ فِي الْحَدِّ أَنَّهُ إِذَا رُفِعَ إِلَى الْإِمَامِ - وَ قَامَتْ عَلَيْهِ الْبَيِّنَةُ أَنْ لَا يُعْطَلَ وَ يُقَامَ. (١)

ص: ٢٢٥

سؤال این است که آیا در حدّ قذف بعد از ثبوت در محکمه، مقذوف می تواند از حق خودش بگذرد و عفو کند یا خیر؟ مورد اختلاف بین فقهاست.

مرحوم محقق می فرماید: مستحق حدّ می تواند قبل و بعد از ثبوت حقی از حق خود بگذرد و حاکم هم حق اعتراض ندارد؛ مستند بحث هم روایت است.

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدِّهِ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً عَنْ ابْنِ مَجْذُوبٍ (عَنْ أَبِي رِثَابٍ) «لَيْسَ فِي الْأَسْتَبْصَارِ» عَنْ ضُرَيْسِ الْكُنَاسِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَا يُعْفَى عَنِ الْحُدُودِ الَّتِي لِلَّهِ دُونَ الْإِمَامِ - فَأَمَّا مَا كَانَ مِنْ حُقُوقِ النَّاسِ فِي حَدِّ - فَلَا بَأْسَ بِأَنْ يُعْفَى عَنْهُ دُونَ الْإِمَامِ. (۱)

ظاهراً روایت موثقه است.

ضُرَيْسِ كُنَاسِيِّ از امام باقر علیه السلام نقل می کنند که حضرت فرمودند: حدودی که برای خداست نزد امام که برسد قابل عفو نیست؛ ظاهراً مراد از دُونَ الْإِمَامِ عند الْإِمَامِ است یعنی نزد امام، اما آن چه مربوط به حقوق الناس است اشکالی ندارد که نزد امام هم عفو شود.

دلالت روایت ضُرَيْسِ بر مطلب تمام است که در حق الناس حتی اگر نزد امام نیز مطرح شد؛ قابل عفو است.

لکن مرحوم شیخ طوسی می فرماید: اگر قذف نزد حاکم و امام علیه السلام رسید دیگر قابل عفو نیست؛ و به روایت صحیح محمد بن مسلم استناد می کنند که محمد بن مسلم می گوید از امام صادق علیه السلام سؤال کردم که مردی زنش را قذف می کند؛ حکمش چیست؟ حضرت فرمودند: حدّ قذف بر او جاری می شود؛ گفتم اگر زنش او را عفو کند؟ حضرت فرمودند نه، عفوش پذیرفته نمی شود؛ و کرامتی هم نیست؛ در روایت ندارد که این عفو قبل از مرافعه به محکمه است یا بعد از آن، لکن مرحوم شیخ روایت را بر جایی حمل کردند که عفو بعد از مرافعه به حاکم بوده است.

ص: ۲۲۶

وَ يَأْسِرِي نَادِيهِ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَقْذِفُ امْرَأَتَهُ قَالَ يُجْلَدُ - قُلْتُ أَرَأَيْتَ
إِنْ عَفَتْ عَنْهُ قَالَ لَا وَ لَا كَرَامَةً. (١)

«و للشيخ «التهذيب» ١٠: ٨٠ ذيل ح ٣١٢، الاستبصار ٤: ٢٣٢ ذيل ح ٨٧٤» - رحمه الله - قول بأن المقذوفه لو رافعته إلى الحاكم لم يكن لها بعد ذلك العفو، لصحيحه محمد بن مسلم قال: «سألته عن الرجل يقذف امرأته، قال: يجلد، قلت: أرايت إن عفت عنه، قال: لا - ولا - كرامه». و حملها الشيخ على أن عفوها وقع بعد رفعه إلى الحاكم و علمه، جمعا بينها و بين ما دل على جواز العفو. (٢)

١- (٩) وسائل الشيعة جلد ٢٨ صفحه ٢٠٧ باب ٢٠ از أبواب حد القذف حديث ٤

٢- (١٠) مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام؛ جلد، صفحه: ٤٤٧

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

